

تاریخ ادبیات

ویژه دوره دوم دبیرستانها

مهر طاهر راد

بقلم

عق

محمد جواد قربتی

مطابق برنامه شورای عالی فرهنگ

حق چاپ مخصوص بکتابفروشی علی اکبر علمی

پا ۴۰ ریال





اسکی شد

تاریخ ادبیات

ویژہ دورہ دوم دبیرستانہا

بقلم :

محمد جواد - ترقی

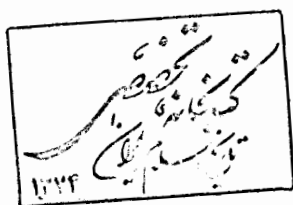
۱۳۳۱

حق چاپ محفوظ و مخصوص است به :

کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی

تران - خیابان مامر خرد - نمبر ۲۱۲۸۳ / ۳۸۷۰۹

بمهرین فرزند ایران شت دکتر اسفندیار یگمانگی
آزادۀترین رادمرد پاکبازی که در دوران زندگی دیده ام
هدیه مینمایم.
محمد جواد تربتی



مقدمه

ادبیات

تاریخ ادبیات - تاریخ ادبیات هرملتی از فراز و نشیب اندیشه ها و آثار هنری آن ملت باز می گوید. تاریخ ادبیات بخوانندگان میگوید که چرا اینش و هنر ملتها در دوره ای بسوی بهی و برتری سیر میکنند و چرا در دوره دیگر به پستی می پیماید؟ ولی در اصطلاح امروز تاریخ ادبیات دگر گونیهای نظم و اثر و دیگر آثار هنری را در گونا گونا گون دوره ها بدینار می سازد. گویندگان و نویسندگان از صحنه های زندگی، داستانهای ملی، رنگ آه بزهای آفرینش، آفرینش زیبا الهام می گیرند و به نیروی قریحه و ذوق خود احساس خویش را درشورا انگیز ساز سخن سازی کنند و با فسونکار خامه خویش سپیدی ها و سیاهی ها را آنچنان دل انگیز و روح افزا می نگارند. که هر خواننده ای را گربان و یا خندان می سازد.

گویندگان دوران سامانی و غزنوی شاهکارهای آفرینش را در زیباترین ترانه هایی گفتند. شیواسخنان آنان را جاوه ای از ادبیات میدانیم. دانشوران اندیشه های فلسفی خویش را انگاشتند. اندیشه های آنان نیز بخشی از ادبیات است.



محیط طبیعی هرملتی در تکامل ادبیات و هنر بزرگ نقشی بازی میکند.

اندیشه های دینی، پیشآمدهای تاریخی، شکستها و پیروزیها و نژاد در استواری و یا ناستواری کاخ ادب اثرها دارد.

ادبیات زمان صالح جزادیات دوران جنگ است، در زمان صالح گویندگان و نویسندگان داستانهای روح افزائی را می نگارند و دلنشین نغماتی را ساز می کنند. ولی در هنگام جنگ همان نویسندگان و گویندگان شور درونی خویش را با جلوه دیگری پدیدار می نمایند.

ادبیات کشور دریائی را با کشور بری فرقهاست. در ادبیات کشور دریائی گوینده و نویسنده درباره دختران دریا، طوفانهای وحشتناک، آن ماهیگیر جوان سخن آغاز می کند. ولی در یک کشور بری نویسندگان و گویندگان ازدلارائی گل و بابریشان موئی سنبل باز میگویند. زیبا - دامنه های کهسار را میستایند. از عشوه گری دختران باغ نوا خوانانی می کنند.

ما میگوییم دگر گوئیهای ادبیات را در دوره های باستانی و دوره های پس از تاخت و تاز تازیان باز گوئیم و نمودار سازیم که در کدامین دوره ادبیات ما ره کمال پیش گرفت و در چه عصری دستخوش تباهی و فرسودگی گردید.

بخش نخست

تاریخ ادبیات قبل از اسلام

نژاد ایرانی - کهنسال نژاد ایرانی از شعبه های هند و اروپائی است و نژاد هند و اروپائی سپید پوست نژادی است . پاره ای بر آنند که نخست این نژاد در شبه جزیره اسکاندیناوی میزیست. این نژاد دشواریهای زندگی بگوناگون دسته ها تقسیم شدند . دو دسته با آسیای مرکزی روی آوردند .

۱ - آریا ۴ - سکه

دسته آریا بسوی پیچ و خم دره های سیحون و جیحون و دریاچه خوارزم روی آوردند و به تیره های تقسیم شدند و نام برخی از آنانرا در اوستا و دایمیایم .

دسته ای از آنان بسوی سواحل رودخانه سند هجوم کردند مردم بومی را بنده خویش ساختند و نام هندو نامید شدند . و دسته ای نیز بسوی فلات ایران سرآزیر شدند .

دسته نخستین در سرزمین هندوستان پراکنده گردیدند مذهبشان تادیری آئین قوم آریا بود و پس از چندی بوسیله برهما تئیرانی در آن کیش بدید آمد و بنام آئین برهمائی معروف گردید . کتاب مذهبی قوم هندوودا نامیده میشود . لفظ ودا از کامه وید گرفته شده است و این کلمه بمعنی دانش و فرهنگ است . این کتاب را چهاربخش است :

۱ - ریک ودا . (نغمات مذهبی وداستانهای تاریخی .)

۲ - یاجور ودا . (آداب دینی) .

۳ - سامامادا . (خلاصه‌ای از کتابهای نخستین)

۴ - آثاراوین ودا . (شکفتیه‌های دینی) .

این چهاربخش را از نظر تاریخ اختلافها است . ریک ودا و یاجور ودا از دو قسمت دیگر قدیمی تر است . تاریخ ریک ودا را بین قرن چهارده و هشت قبل از میلاد نوشته اند .

در قرن ششم قبل از میلاد پیامبر دیگری در هندوستان پدید آمد و اصول نوی آورد .

زبان هندی به لهجه‌های گوناگون تقسیم میشود . سانکریت (مقدس) و کللیله و دمنه بدین زبان نگاشته شده است و پراگریت که کتب مذهبی بودا بدان نگارش یافته است . ادبیات و داستانهای هندی با اوستا و داستانهای آن بی شباهت نیست و برای آموختن لهجه‌های اوستایی و پارسی باستان بدانستن زبان سانسکریت نیازمندیم .

قوم ایرانی پس از جدائی از قوم هند بشعبه‌هایی چند تقسیم شده اند .

گروهی در نقاط خراسان پراکنده گشتند . دسته‌ای نیز بفارس و کرمان و زمینهای مرکزی و غربی روی آوردند . از اینرو باید . سه لهجه اصلی و کهن شمال شرقی ایران (اوستایی) و جنوب ایران (پارسی باستان) و مغرب و شمال غربی (لهجه هادی) را در نظر آوریم .



دسته دیگر یعنی قبائل سکه به حدود آسیای مرکزی روی آوردند

و در سیستان حکومت کردند و نام سکستان نیز بدین مناسبت است. قوم سکه را از نظر نژاد و زبان بادو قوم دیگر آریائی یعنی هندوان و آریائیهای قدیم اختلاف زیادی نیست.

پارسی باستان - لهجه ای که در پارس بکار میرفت پارسی نامیده میشود. پارسی باستان زبان قوم پارس است. این قوم پس از چندی از غرب ایران بسوی جنوب شتافت. گروهی از اینان در پارس ماوی گزیدند و گروهی در کرمان. سر زمین پارس بنام آنهاست این لهجه باوستانی نزدیک است و کتیبه بیستون داریوش کبیر باین لهجه میباشد. در آثاریکه بیارسی باستان نگاشته شده بیش از چهارصد لغت اصلی یافت نمیکردد این آثار بخط میخی است و در کتیبه های الوند، شوش، استخر، مصر و آسیای صغیر نام شهریاران و خاندان آنها یاد آوری شده است. سنک نوشته بیستون از دیگر سنک نوشته ها مهمتر است داریوش اهورمزدا را میستاید از زشتی و تیرگی دوری میگزیند.

تا قرن هجدهم دانشوران نیز بخطوط میخی آشنائی نداشتند. در این قرن سیاحی آلمان بنام نیپور تصویرهای این خطوط را نقاشی نمود و در سفرنامه خود چاپ کرد. انتشار این تصویرها مستشرقین را در اندیشه خواندن آن انداخت. در قرن هجدهم دانشمندی آلمانی بنام گرت فند در راه خواندن این خط رنجها برد و سرانجام چهار حرف از حروف الفبای کتیبه های هخامنشی را کشف کرد و پس از اد دیگر مستشرقین روش ویرا پیروی کردند و کتیبه داریوش را خواندند. زان پس دیگر کتیبه ها نیز خوانده شد و هم اکنون توان گفت که کتیبه ای ناخوانده نمانده است. اوژن بورنوف و ابرت در قرائت خط میخی و تدوین دستور

زبان هخامنشی کوششها کردند و در نتیجه بردند.

کیتبه های پارسی باستان را از آن روی ارزش و بها است که یکی از لهجه های کهن ایران باستان را نگاهداری نموده است و دیگر آنکه بپاره ای از حوادث تاریخی و نام بزرگان آشنا میگردیم.

آغاز اوستا شناسی - اینک یکصد و پنجاه سال از انتشار ترجمه اوستا میگذرد. آنکتیل دوپرون anquetil - duperron در آغاز جوانی به هندوستان شد و سه سال نزد دستور داراب شاگرد دستور جاماسب کرمانی زبان فارسی را آموخت اوستا را ترجمه کرد. پس از بازگشت به فرانسه چندین سال در ترجمه خود کار کرد و در سال ۱۷۷۱ م ترجمه وی انتشار یافت. پس از وی دانشمند دیگری بنام بورنوف Burnouf ترجمه یسنا را منتشر ساخت (۱۸۳۳ م). از این تاریخ دانشوران باوستا شناسی پرداختند و مستشرقین آلمانی با کوشش خود تاریکیهای زبان اوستا را روشن ساختند. بار تولومه Bartholomae و هرتل Hertel میه Meillet. هارلز Harlez. اشپیکل Spiegel. دارمستتر darmesteter و میلز mills از اوستا شناسان بنامند.

اوستا - اوستارا گوناگون نامهاست. اوستا - ابستا - استا - وستا - افستا - اپستا. پرفسور اندر آس میگوید کلمه اوستا یا اوستاک بهلولی از کلمه اوپستا upasta مشتق است که معنی آن پایه و - بنیان است.

زند و پازند - زند تفسیر بهلولی اوستا است که در دوره ساسانی نگاشته شده است و کلمه زند از آزانتی azanti که بمعنی شرح و بیان است مشتق گردیده است. پازند عبارت از شرحی است که بزند

نگاشته اند .

الفبای اوستا - الفبای اوستا دین دبیره نام دارد و از شصت حرف ترکیب یافته است .

دردوران اشکانی و آغاز دوره ساسانی دو قسم الفبا بود هر حرفی چندین قسم خوانده میشد . آشکار است خواندن اوستا دشوار بود و بیم آن میرفت که با گذشت زمان اوستا از یاد رود . در قرن ششم میلادی موبدان بر آن شدند تغییراتی در الفبا پدید آورند تا همگان بتوانند اوستا را بخوانند این خط دین دبیره است . در چند ساعت آنرا توان فراگرفت . قدیمترین نسخه خطی اوستا که با خط دین دبیره نگاشته شده است هم اکنون در کپنهاک می باشد .

زردشت - بعقیده یونانیان زردشت درشش هزار سال قبل از میلاد میزیست درسی سالگی برگزیده شد در ۴۲ سالگی گشتاسب را پیرو آئین خود ساخت . در ۷۷ سالگی بدست یکی از سربازان ارجاسب تورانی در آتشکده بلخ از پای درآمد آئین وی نزدیک بتوحید است . زردشت گوید (اهورمز داهرا برای راهنمایی در این جهان برانگیخت) اوضد قربانی است .

زردشت بدو عامل خیر و شر قائل است . (اهورمزدا و آنگراهای نیو) که باهریمن تبدیل یافته است .

بخشهای اوستا - اوستا نخست کتابی بزرگ بود و در بیداد اسکندر بخشی از آن بسوخت . دردوران شهر یاری پالاش اول قطعه های پراکنده جمع آوری شد . ۲۱ نساك فراهم آمد و نام این نسکها در کتاب دین پ کرت ذکر شده است .

اینک از اوستای دوره ساسانی پنج نساك باقی مانده است و از دیگر نساكها گاهگاه قطعه های پراکنده و کوتاهی بدست میآید نخستین جزء اوستا یسنا است که معنی آن پرستش و ستایش است. یسنا در آداب دینی خوانده میشد. ۷۲ فصل است و هر فصلی را (ها) گویند و بهمین مناسبت است کشتی و یا بندیکه زردشتیان بدور کمر می بندند از ۷۲ نخ بافته میشود پارسیان یسنا را بدو بخش تقسیم میکنند. نخست از یسنای يك تا بیست و هفت دوم از یسنای بیست و هفت تا پایان.

۳- ویسپرد یا ویسپرت بمعنی (همه سروران) و (رد) در ادبیات پارسی بمعنی بخرد و داناست. ویسپرد را در اعیاد مذهبی میخواندند.
۴- وندیدئو - کلمه اوستائی آن (وی دئودات) است. از سه کلمه وی = ضد و دئو = دیو و دات = قانون است (قانون ضد دیو).
هر فصلی از آنرا فرگرد گویند و ۲۲ فرگرد است.

۴- یشت - کلمه اوستائی آن یشتی است. یشتها نخست شعر بوده است (هشت سیلابی و گاهی هم ده و دوازده سیلابی) ولی آرام آرام تصرفاتی در آن شد و ترکیب شعری بهم خورد.
۵- خرده اوستا - (بمعنی اوستای کوچک) این کتاب در نماز و آداب آن بکار میرفت.

گاتها

گاتها جزو یسنا است. گاتها شعر بود (شعر هجائی). از دیگر قسمتهای اوستا قدیمی تر است. گاتها را از سخنان شت زردشت میدانند. این اشعار قدیمترین آثار دوره باستانی است و از نظر صرف و نحو با دیگر قسمتهای اوستا فرق دارد شانزده بار زردشت در گاتها از خود اسم میبرد.

گاتها سرود های دینی و اشعار اخلاقی است و درخشانترین احساسات -
مذهبی را باز میگوید .

جنبه ادبی اوستا - اوستا در زمانهای مختلف نگاشته شده است
قسمتی از آن شعر هجائی است و خصوصیات آن چنین است .

۱ - شیوایی و شیرینی و اوصاف اغراق آمیز .

۲ - تکرار تشبیهات و گاهی تکرار جمله ها .

۳ - آوردن جمله های کوتاه در نثر

۴ - عدم حذف روابط و افعال .

ادبیات پهلوی

لهجات میانه - (پهلوی شمالی - پهلوی جنوبی - سغدی - تخاری -

خوارزمی)

لهجات میانه لهجه هائیکست که میان زبانهای کهن اوستایی و پارسی
باستان و زبانهای دری و دیگر زبانهای کنونی معمول بوده است . از
میان این لهجه ها پنج لهجه از دیگر لهجه ها مهمتر است . (پهلوی شمالی
پهلوی جنوبی - سغدی - تخاری - خوارزمی)

لهجه های پهلوی لهجه های رسمی دوره اشکانی و ساسانی است .
محققین درباره ریشه کلمه پهلوی گوناگون نظرها دارند .

پهل نام ناحیه بزرگی از ایران مرکزی بوده است (از حدود
اصفهان تا همدان و قزوین) . عبدالله بن مقفع میگوید زبان پهلوی یعنی
زبان پهل ولی گفتار او را نتوان پذیرفت زیرا زبان پهلوی قدیمتر از
دوره قدرت ایران مرکزی و جنوبی است باید ریشه کلمه پهلوی را پرتو
دانست . پرتو نام قبیله بزرگ است که در شمال خراسان کنونی تا حدود

چگونگی میزیست. کلمه پرنو بر اثر تبدیل (ث) به (ه) و (ر) به (ل) و قاب مکانی آندو به پهلوی مبدل شده است. و با این تحقیق زبان پهلوی یعنی زبان قوم پارت. پس از دوران اشکانی ساسانیان لهجه فارسی جنوبی را رسمیت دادند و آن نیز پهلوی نامیده شد. بدین ترتیب دو لهجه پدید آمد. ۱. پهلوی دوره اشکانی یا پهلوی شمالی. ۲. پهلوی دوره ساسانی یا پهلوی جنوبی.

پهلوی شمالی - دنباله لهجه کهنی است که اوستا بدان نگاشته شد. این لهجه از سیربسیوی تکامل باز نایستاد و سرانجام بزبان پارسی دری جلوه گری کرد. در متون پهلوی اشکانی کلمات سامی و هزوارش وجود ندارد و از این زبان جز چند طومار و دورساله یادگار زیران و درخت آسوریک و آثاری که اخیراً در اکتشافات تورفان بدست آمده است (قسمتی از کتاب شاهپورگان مانی) اثر دیگری برجای نیست.

پهلوی جنوبی - کلمات سامی و سریانی در آن ره یافت گاه خوانند این کلمات را پهلوی میخواندند. ماکا مینوشتنند و شاه میخواندند. از این لهجه فراوان رساله‌هایی مانده است چه پهلوی جنوبی تا چند قرن پس از حمله عرب زبان علمی بود و کتابها بدان نگاشته میشد. کندی که بجای مانده فزون از صد می باشد. و کتب جغرافی و تاریخ آن زبان عبری ترجمه گردیده است.

خط پهلوی

خط پهلوی اشکانی و ساسانی را مختصر اختلافی است وای ریشه و بنیان آن یکی است این خط از راست به چپ نوشته میشود و هجده علامت دارد پاره‌ای از علامتها نماینده چندین صوت است. خط پهلوی اشکانی

کمتر از خط پهلوی ساسانی انحنادارد خط پهلوی پس از سقوط ساسانیان دیری در ایران بکار میرفت . بطوریکه از قرائن بر میآید تا قرن پنجم هم باره‌ای از دانشمندان این خط را میخواندند و گاهی از زبان پهلوی نیز ترجمه‌ای میکردند. (مانند فخرالدین اسعد گرگانی صاحب منظومه ویس و رامین). قرائت این خط بسیار دشوار است چه گاهی باره‌ای از کلمات چند صورت خوانده میشود . اشکال دیگر این خط هزوارش است .

مختصات پهلوی ساسانی

۱ کوتاهی جمله ۲ آوردن فعل در آخر جمله‌ها ۳ تکرار اسمی و عبارات و افعال . ۴ نبودن سجع . ۵ حذف نکردن افعال مکرر .
ادبیات پهلوی - آثار ادبی پهلوی را بدو قسمت تقسیم توان کرد :

کتیبه‌ها و کتب و رساله‌ها - کتیبه‌های ساسانی بیشتر از آغاز شاهنشاهی شهریاران ساسانی بویژه اردشیر بابکان است اما اهمیت بیشتر آثار پهلوی بکتب و رسالات است که بعضی از دوره اشکانی و باره‌ای از دوره ساسانی و قسمتی هم از اوایل دوران اسلامی است .
از دوره اشکانی دو کتاب را نام توان برد .

یادگار زریران . این کتاب در حدود قرن پنجم میلادی نگارش یافته است و از نزدیکه بین گشتاسب (پیرو زردشت) و ارجاسب روی داده باز میگردد و بعقیده بنو نیست این رساله اضافاتی دارد نخست شعر بوده است و در اثر افزودن مطالبی بدان بصورت نثر درآمده است . بنو نیست

اشعار اصلی را معلوم ساخته است . این منظومه از احاطه سبك شعر حماسی فراوان ارزشی دارد.

۲- درخت آسوريك - بهقیده مستشرق فرانسوی بن و نیست . این رساله نیز در آغاز منظوم بوده است . موضوع این کتاب مناظره نخل و بز است .

آثار دوره سامانی

- ۱- بن دهشن- این کتاب راجع به جغرافیا و تاریخ و داستانهای ایرانی است . بن دهشن در قرن سوم هجری نگاشته شده است .
- ۲- دین کرت - (اعمال دین) . این کتاب از عقاید دینی و آداب و رسوم مذهبی بحث میکند .
- ۳- کار نامه اردشیر - این کتاب را جنبه تاریخی است .
- ۴- خسرو گواتان -
- ۵- سجسته آبائش -
- ۶- خوتای نامه - که عبدالله بن مقفع آنرا ترجمه کرد .
- ۷- آرداویراف نامه .
- ۸- جاماسک نامه .

علوم و موسیقی و شعر قبل از اسلام

کلدانیان که در نجوم و ریاضی بنام استادانی بودند از کشورمه فرمانبرداری میکردند و تابع ایران بحساب میآمدند با اینهمه چگونه توان گفت ایرانیها خود از این دانش بهره ای نداشتند . در دوران انوشیروان بیمارستانی در جندی شاپور بنیان یافت . کتب یونانی بفارسی ترجمه

کردید . مکتب نوینی در فلسفه بنام مکتب فهاوی (خسروانی) بوجود آمد در دوران شاهپور اول فضایی رومی بایران خوانده شدند . در دوره نوشیروان بود که حکمای هفتگانه بکشور ما پناه بردند و بامر نوشیروان در طب و منطق و فلسفه کتبی تالیف نمودند و بههاوی ترجمه کردید .

موسیقی قبل از اسلام

موسیقی در دوره ساسانیان باند پایگاهی یافت . توانا رامشگرانی بنام باربد و بامشاد و نکبسا و رامتین پدید آمدند . آهنگها ساختند که هم اکنون پس از قرنهای نام آنها نواهای روح افزا بجاست . باربد برای هر روزی از هفته آهنگی ساخته بود و برای هر روزی از ماه نواهی که بنام سی آهنگ باربد خوانده میشود . گویند کان دوران اسلامی نیز از این آهنگها یاد میکنند . نظامی و منوچهری بدین نامها اشاره مینمایند .
منوچهری در یکی از قصائد خود چنین میگوید:

مطربان ساعت بساعت بر نوای زیر و بم

گاه سروستان زنند امروز گاهی اشکنه

بسیاری از این نواها در باره ستایش پادشاه یا در باره گنجهای اوست و اگر موسیقی بسوی کمال سیر نمیکرد کجا اینهمه آهنگهای گوناگون پدید میآمد ؟ در زمان ساسانیان آلات جدیدی اختراع شد . نکبسا نوعی از چنگ اختراع کرد و نوازنده دیگر بر بظر را .
نظامی نام آهنگها را در یکی از قصائد خود میآورد و چنین میگوید:

ستای باربد آواز در داد	سماع ارغنون را ساز در داد
ز صد دستان که او را بود دمساز	کزیده کرد سی لحن خوش آواز

چو یاد از گنج باد آورد راندی زهر یادی لبش گنجی فشاندی
 ز گنج سوخته چون ساختی راه ز گرمی سوختی صد گنج را شاه
 چو تخت طاقدیسی راساز کردی بهشت از طاقها در باز کردی
 چو گفتی نیمروز مجلس افروز خرد بیخود بدی تا نیمه روز
 چو قفل رومی آوردی در آهنگ کشادی قفل گنج از روم و از ننگ

شعر قبل از اسلام

گروهی گویند واژه شعر تازی نیست و معرب شیراست و شیر در زبان عبری بمعنی آواز است. شعر زاده دگر گوئیهای درون ماست. شاعر رازهای نهانی را بازبان الفاظ باز میگوید. نخستین آثار منظوم ایران را در اوستا باید جستجو نماییم. اوستا در آغاز منظوم بود ولی آرام آرام بصورت نثر در آمد ولی با اینهمه در پاره‌ای از قسمتهای آن ترکیب شعری بجای مانده است در قرن نوزدهم گروهی از اوستاشناسان بمنظوم بودن گاتهای پی بردند. باید دانست شعر ایرانی هجائی بوده است. وزن هجائی در دوره های مختلف تحولاتی یافته است و سرانجام اوزان کوتاه از آخر دوران ساسانی پدید آمده است. در ادبیات پهلوی نیز قطعات منظومی بدست آمده بویژه دو منظومه یادگار زریران و درخت آسوریک.

زبان دری- پاره ای گویند دری زبان مردم بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است. گروهی بر آنند که مردم درگاه کیان بدان سخن میگفتند. دانشورانی نیز گویند چون در زمان بهمن اسفندیار مردم از چهارسوی کشور بدرگاه او روی میآوردند و زبان یکدیگر را نمیفهمیدند شهریار دستور داد تا زبانی وضع کنند و همگان در دربار بدان سخن گویند.

منسوب بدره را نیز گویند (كبك دری)

كبك دری ساق پای در قدح خون زده است
محققینی هم گفته اند که دری مخفف تخاری است و پاره ای دری
را به فصیح تعبیر کرده اند .

چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ

توقه - در او بسخن گفتن دری بشکن
نثر پهلوی و نثر دری - در پهلوی آغاز بساکن جایز بود مانند
ستادن - ستیخ - فراسیاب . بعدها بتصور اینکه آغاز بساکن محال است
لغات را با همزه آوردند . همچنین حروف اواخر پاره ای از لغات از
میان رفته است . اشکم (اشکمب) - دم (دمب) - سم (سمب) - خم
(خemb) .

در پهلوی کلمه ای که بالف - واو - ی پایان می یافت کافی بآخر آن
می افزودند داناك . بروك و در چند لغت (ك) باقیمانده است مثل باربك .
تاریك . سوك .

کلماتی که آخر آن در زبان دری به (ها) تمام میشود در پهلوی آن
(ها) به (س) تلفظ میگردید چون گاس (گاه) . در صرف و نحو هم اختلافانی
بین زبان دری و پهلوی موجود است .

در پهلوی مصدرهایی بوده است که هم اکنون از میان رفته است
مانند سپستن یعنی تماشا کردن و بنظر آوردن . واز این مصدر دو صیغه
باقیمانده است یکی (سپی) بمعنی دیدنی و دیگر صیغه امر (بسه) یعنی
تماشا کن .

بخش پسیان

ادبیات ایران بعد از اسلام

دودمان ساسانی که در برتو توانائی و بینش اردشیر بابکان در ۲۲۶ و بقولی در ۲۲۴ بنیان یافت در اوان شهر یاری شاهپور ره کمال پیش گرفت و پس از چندی به پستی گرائید با طلوع ستاره اقبال نوشیروان آب رفته بجوی باز آمد این دوره درخشان نیز نپائید شئون اجتماعی گسسته و پربشان شد و سرانجام بسال ۶۵۰ میلادی پرچم استقلال ایران واژگون گردید.



در سال ۱۶ هجری سعد بن وقاص مدائن را بگشود به تیسفون وارد شد و گجینه هائی را که یادگار شهر یاران باستانی ما بود بغارت و بغه آورد. یزدگرد بگریخت کوششها کرد تا مگر سپاهیانی گرد آورد و جنگجویان تازی را شکست دهد دریغا که تیر مرادش بسنک آمد و دامن مقصود بچنک نه آخرین چنک تازیان با ایرانیان جنگ نهادند است (فتح الفتوح) (۲۱ هجری) سیصد هزار سرباز ایرانی بسرداری فیروزان در شهرستان نهادند موضع گرفتند این دهشترا بیکار سه روز طول کشید سران دو نیرو کشته شدند یزدگرد باصفهان شتافت پس آنگاه بکرمان و مرو و بلخ شد و سرانجام بسال ۳۱ هجری بآسیابانی پناه برد و نیز در اندیشه ربودن کرانیها جامه شهریار افتاد و شبانگاهش بکشت. بامرک آزاده ایرانی دولت ساسانی پایان می یابد چند سالی نگذشت که شهرستانهای ایران گشوده شد آخرین استانی که از آن تازیان گردید خراسان بود (در زمان عثمان) - راست است که تازیان در برتو عظمت اسلام که نسال کشوری را بدست آوردند ولی این حقیقت را انکار نتوان

کرد که پاکبازان ایرانی شیفته پیام آسمانی و تعالیم یزدانی بودند و تازیان را ارزشی نمی نهادند .

دیری نپائید که جنبشهایی پدید آمد این نهضتها جلوه و رنگ ملی داشت .

جنگجویان تازی تا واسط دوره بنی امیه بهمه ایران دست نیافتند و تا قرن چهارم هجری شیر مردانی در آغوش کوهستانهای شمالی برچم خود سری برافراشته بودند و از پذیرش دین اسلام خودداری میکردند گروهی باسلام گرائیدند و با قبول جزیه کردند گروهی نیز بهندوستان شدند . مسلمین بهر شهرستان فرمانداری فرستادند رفتار آنان ستوده و نیکو بود ولی آرام آرام روش خود را دگرگون ساختند و خویش را برگزیده ترین نژادها خواندند و دیگران را بنده و پرستنده خویش - در اثر همین سخت گیریها و بیدادگریها بود که شعله های خودسری و طغیان بالا گرفت .

در آغاز خلافت متوکل (۲۳۲) دولت عباسی بسستی گرائید جنبش هایی پدید آمد در چهارسوی کشور توانا دولتهایی بنیان یافت در پایان قرن چهارم فرمانداری از بغداد نیامد و ایرانیان نیز خراجی نپرداختند . دوره سامانی - ۲۶۱ - ۳۸۹ سامانیان ادب پرور و کشور دوست بودند . گویندگان و دانشوران را گرامی میداشتند . در پرتو نوازش و ادب پروری آنان بود که شیرین زبانانی پدید آمدند . کاخ شعرپارسی را بنیان نهادند و در استواریش رنجها بردند .

سامانیان دستخوش تعصب مذهبی نبودند در مسائل دینی سخت گیری نمی کردند و عنادی نمیورزیدند . بسیاری از سران درباری مذاهب گوناگونی داشتند . هنگامی که سامانیان بوستانیان گلزار ادبیات بودند .

آل زیار و آل بویه آرام ننشستند و با اشارات آنان بود که تحول علمی و ادبی و فلسفی پدیدار شد .

شعر فارسی که از اواسط قرن سوم آغاز گردیده بود با سرعت حیرت-
انگیزی بقله کمال رسید . رودکی شاعر دوره سامانی سنجیده شعرهائی
گفت. کار گویند گیش بدانجا کشید که دقیقی و فرخی و معزی و مسعود
سعدش ستودند .

عنصری چنین گوید :

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست
ادبیات فارسی در پنجمین و ششمین قرن هجری تکامل یافت در
فتنه مقلد دستخوش تباهی و سستی گردید در دوران صفوی به پستی گرائید.
در پایان این دوره انجمنی به عکاسی سخنوران نامی در اصفهان تشکیل
میکرد گویندگان همدستان میشوند که بروش استادان قرن پنجم و ششم
گرایند و بدان سبک شعر گویند .

ادبیات در دوره سامانیان

(۴۶۱ - ۴۸۹)

ادبیات فارسی باز یابیرین جلوه ای پدیدار گردید و براستی شعرو
نثر این دوران را از نظر فصاحت و بلاغت ممانندی نیست هم اکنون
خصوصیات شعری این دوران را یادآور میشویم .

۱ - روانی و سادگی کلام - زبان دری که آغاز تکامل آن در
این دوره است با ادبیات تازی نیامیخته بود - گویندگان اصطلاحات علمی

را بکار نمیبردند زیرا و گفتار آنان ساده و روان است.

۲ - واژه‌هایی بکار رفته است که اینک بدان ناآشنا می‌باشیم این کلمات را در دیگر دوره‌ها نتوان یافت مانند ببرد - و غمان در این بیت.

انده دهسائه را ز طبع زداید شادی نو آرد و ببرد غمان
واژه‌هایی که بکار میرفت نازیبا و خشن بود ولی از آنجائی که بانوای موسیقی هم آهنگ بود و دشواری و ناخوشایندی نداشت.

۳ - گویندگان این دوره اوزان و بحر را بکار می‌بردند که اینک مجهور و متروک است و از آغاز قرن ۶ بعد این وزن‌ها در شعر فارسی دیده نمی‌شود.

۴ - تشبیهات این دوره ساده و دور از پیچیدگی است.

۵ - تعقید لفظی و معنوی در سخنان این دوره دیده نمی‌شود.

۶ - شعرای دوره سامانی تا آنجائی که می‌توانستند از بکار بردن صنایع لفظی خودداری می‌کردند و از استعمال کلمات مشکل‌عربی دوری می‌جستند.

۷ - در توصیف صحنه‌های طبیعی توانا بودند و بزرگترین استادی که از عهده نیکوترین اوصاف صحنه‌های رزمی برآمده فردوسی است (با آن که استاد فردوسی از گویندگان دوره غزنوی است ولی از نظر سبک سخنوری با شعرای سامانی همداستان است)

نثر فارسی - نثر فارسی نیز همچون نظم سامانی ره که‌ال‌پیش گرفت و در این دوران زیبا آثاری به پارسی تدوین شد.

خصوصیات نثر نیز همانند نظم است و واژه‌های عربی بندرت دیده می‌شود. نویسندگان پیرامون تصنع و تکلف نمی‌گردیدند.

تکرار فعل و کلمه که در دوره های بعد نازیبا و عیب است در این دوران متداول و معمول می باشد ، اصطلاحات عامی - احادیث دینی آیات آسمانی ، امثله تازی در نوشته ها دیده نمی شود .

فعل نمودن که از قرن هشتم بعد بکار می رود در این دوره بمعنی آشکار ساختن بکار می افتد .

از بلعمی . (بهرام ملك بگرفت كردان بشهرها فرستاد بر تخت زرین نشست شهریار را بخانه اندر داشت و بخلق نمودی و گفتی تا بزرگ شود) فعل داشتن - فعل داشتن را هم معانی گوناگون است پاره ای از این معانی باقیست و پاره ای از بین رفته است (داشتن بمعنی نروتمند بودن و داشته بمعنی نروت) داشته آید بکار اگر چه بود زهر مار داشتن بمعنی متوقف کردن مانند بازداشت کردن بمعنی حبس و توقیف کردن فعل کشیدن - کشیدن بمعنی راه افتادن آمده است و دیر کشیدن بمعنی طول کشیدن و اندر کشیدن بمعنی آهنگ کردن فردوسی گوید : بسوی حصار دژ اندر کشید فعل کردن را در قدیم بمعنی مستقل می آوردند مثال . فلان پادشاه شهری بکردی یعنی شهری بنا کرد . می استمراری - می بر اول افعال در می آمده است و غالباً جدا از فعل نوشته می شده است .

کنون خرید باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از جویبار بآ تاکید (که آنرا صاحبان فرهنگ بآ زینت نامیده اند و بعضی با زفاض (بآ زائد) در اول افعال در می آمده است .

مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزندان از آثار برجسته این دوران کتب زیر را نام توان برد :

- ۱ - شاهنامه ابوالموید باخی ۴ - شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق (۳۴۶) ۴ . ترجمه تاریخ طبری که ابوعلی بلعمی وزیر منصور نوح سامانی در ۳۵۲ به ترجمه آن گرائید .
- ۴ - حدود العالم من المشرق والمغرب (در موضوع جغرافیا)
- ۵ - ترجمه تفسیر طبری که بامر منصور بن نوح سامانی بوسیله گروهی از دانشمندان از روی تفسیر محمد بن جریر طبری تهیه گردید .
- ۶ - کتاب الابنیه عن الحقایق الادویه این کتاب در ۳۶۲ هجری توسط ابومنصور موفق هروی نگاشته شده است .
- این کتاب در موضوع درمان دردها و شناختن داروها است .



دردوره سامانیان مردان دیگری هم در دیگر نقاط کشور فرمان -
روائی می کردند از آن جمله آل محتاج یا چغانیان (که در نواحی ماوراء
النهر از جانب سامانیان حکومت مینمودند) .
امیر فخرالدوله احمد بن محمد چغانی (مشوق دقیقی و فرخی در
گوینده توانای پارسی بوده است) . در مغرب و شمال ایران دودمانهای ادب
پروری بودند (دیالمه و آل زیار) . گویند گانی نیز در دربار ایشان میزیستند
مانند منطقی رازی و غضائری رازی رجال معروفی هم در تشویق
دانشوران کوشا بودند مانند ابوالفضل محمد بن بلعمی و ابن عمید
وزیر رکن الدوله و صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله . از نویسندگان
که در خدمت صاحب تربیت یافتند یکی ابو حیان توحیدی و دیگری
بدیع الزمان همدانی است . علوم اسلامی نیز در کمال را پیمود .
دانشمندان این دوره عبارتند از : ابن قتیبه دینوری صاحب

کتاب الشعرو الشعر المتوفى در ۲۷۶ حمزة بن حسن اصفهانی مولف
سنی ملوک المعجم (وفات دره ۳۰۵ یا ۳۰۶). محمد بن جریر طبری مورخ
فقیه و مفسر بزرگ صاحب تاریخ رسل والملوک (وفات ۳۱۰) ابو بکر
محمد بن زکریای رازی که کشفیات او در شیمی مشهور است از آثار
گرائیهای او کتاب حاوی و شکوک (در رد عقاید جالینوس) و کتاب
طب المنصوری است وفاتش را در سالهای ۳۱۱ و ۳۲۰ و ۳۲۲ نگاشته اند.
محمد بن یعقوب کلینی مولف کتاب کافی در فقه وفات ۳۲۹ فقیه نامی
محمد بن علی معروف به ابن بابویه صاحب کتاب من لایحضره الفقیه
(وفات ۳۸۱). بدیع الزمان همدانی صاحب مقامات بدیعی (وفات ۳۵۸).
دانشمندانی که در این دوران میزیستند و آثاری بقارسی و تازی نگاشتند
فراوانند و ما تنها نام چندین از آنان را یاد آور شدیم.

شعرای دوره سامانی

رودکی سمرقندی - ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی در قریه
رودک سمرقند بدنیا آمده است شعرای هم عصر او ویراستوده اند.

عنصری درباره او چنین گوید:

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست
اگر چه بگویم بیاریک فهم بدین پرده اندر مرا بار نیست

جامی گوید:

رودکی آنکه در همی سفتی مدح سامانیان همی گفتی
رودکی در فنون سخن استاد بود ولی قصائد وی شیوایی و زیبایی

دیگری دارد. لفظ و معنی را بهم آمیخته بود از اینرو قطعات او جهانی معنی را دربر دارد سبک او دلکش و لطیف است و با این همه جزئیات مخصوصی دارد اشعارش ساده و روان است و هم اکنون سبک او را سبک خراسانی یا ترکستانی خوانند.

گویند کور بوده است ولی این گفته نادرست و خطاست. چه رودکی تشبیهاتی دارد که با نایبانی امکان ناپذیر است ولی از قرائن برمیآید که در آغاز تنظیم کلیله کور بوده است. فردوسی نیز بدین موضوع اشارتی کرده است. گذارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند بیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین در آکنده را در حواشی ناصر خسرو نیز بکوری وی در پایان زندگی تصریح شده است.

بکثرت شعر معروف است رشیدی سمرقندی چنین میگوید: شعر او را بر شمر دم سیزده ره صد هزار هم فزونتر آیدار چونانکه باید بشماری کلیله و دمنه را منظوم ساخت ولی متأسفانه مقدر نا چیزی بجای مانده است.

نصربن احمد سامانی او را دوست میداشت در سفر بادغیس ویرابا خود برده بود درباریان که از خاندان خویش بدور بودند دست بدامن شاعر زدند تا مگر شعری بگوید و شهریار را به زیمت بخارا تشویق کند رودکی این شعر را گفت.

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

این شعر زیبا را بالوای ساز هم آهنگ ساخت. خود نیز بخواند
گفتارش آنسان اثر کرد که شهریار سواراسب شده وره بخارا پیش گرفت
وفات او را ۳۲۹ نگاشته اند.

شادزی با سیاه چشمان شاد	که جهان نیست جز فسانه و باد
و آمده شادمان نباید بود	وز گذشته نکرد باید یاد
باد و ابراست این جهان افسوس	باده پیش آر هر چه بادا باد

• * •

ای آنکه غمگنی و سزاواری	اندر نهان سرشک همی بباری
رفت آنکه رفت آمد آنک آمد	بود آنچه بود خیره چه غم داری
همه را خواهی کرد گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را بزاری باز آری
مستی ممکن که نشنود او مستی	زاری ممکن که نشنود او زاری
اندر بالای سخت پدید آید	فضل و بزرگ مردی و سالاری

از زیبا قصائد او جامعه ای است که در دوران پیری سروده است:
مرا بسودو فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سیمک سیم رده بود دروهر جان بود

ستاره سحری بود قطره باران بود
همی ندانی ای آفتاب غایب هو

که حال بنده ازین پیش برچه سامان بود
شد آن زمانه که رویم بسان دیبا بود

شد آن زمانه که رویم بر نك قطران بود
 خبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف
 کجا گران بدزی من همواره ارزان بود
 بسادلا که به بسان حریر کرده شعر
 از آن سپس که بکردار سنك سندان بود
 همیشه دستش زی زلفکان خوش بو بود
 همیشه گوشش زی مردم سخندان بود
 بدان زمانه ندیدی که زی چمن رفتی
 سرود گویان گوئی هزار دستان بود
 عیال نه زن و فرزند نه مـؤنت نه
 از این همه تتم آسوده بود و آسان بود
 همی خریدمـی و بی شمار داده درم
 بشهر هر چه همی ترك نار پستان بود
 شد آن زمانه که شعر و را جهان بنوشت
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

ابوالحسن شهید بلخی - این شاعر توانا از فضایل نامی دوران
 خویش بود و بزبان پارسی و تازی آشنائی شایانی داشت . بعضی نیز شعر
 میگفت فیلسوف بود و بامحمد بن زکریای رازی مشاجره های علمی کرد در
 بیشتر تذکرها نام او برده شده است از اوضاع زمان خویش فرسوده و گریان
 بود و از اینکه فرومایگان دور از خرد با پیروزی و شادکامی هم آغوش
 دیار بودند شکوه هاساز کرده است .

دانشا چون دریغم آمی از آنک بی بهائی ولیکن از تو بهانست
بیتو از خواسته مبادم گنج هم چنین زار وار با تو رواست
با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست

دانش و خواسته است نرگس و گل که بیکجای نشکفند بهم
هر که را دانش است خواسته نیست هر که را خواسته است دانش کم
رودکی در مرگ او چنین گوید:
کاروان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و میاندیش
از شمار دو چشم یکتا کم وز شمار خرد هزاران بیش
وفات او را بسال ۳۲۵ نگاشته اند.

دقیقی ابو منصور محمد بن احمد دقیقی از شعرای پایان دوره سامانی
است در دوران شهر یاری منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶) و نوح بن منصور
(۳۸۷-۳۶۶) شهرت فراوانی داشت پاره‌ای ویرا بلخی دانند و پاره‌ای
بخارا ایش خوانند. نخست ستایشگر منصور چغانی بود (چغانیان در
ماوراء النهر فرمانروائی میکردند و دست نشانده سامانیان بودند) شاهنامه
دقیقی ویرا مشهور آروزگران ساخت. این دفتر گرانها بامر نوح بن
منصور هشتمین امیر سامانی منظوم گردید.
هنوز شاهنامه پایان نیافته بود که بدست غلامی کشته شد (در آغاز
سلطنت امیر نوح بن منصور).

فردوسی بدینموضوع اشارت میکند.

جوانیش را خوی بدیار بود ابا بد همیشه بپیکار بود

بدست یکی بنده بر کشته شد یکایک از او بخت برگشته شد
 فردوسی هزار بیت از شاهنامه دقیقی را در شاهنامه خود نقل کرده
 یاد آور شده است که نا کام شاعر ما تنها همین هزار بیت را سروده
 است . دقیقی زردشت را ستوده و از بزرگواری این پیغمبر باستانی نکته
 ها باز گفته است .
 دقیقی روش خاصی داشته است و در خلال اشعار خود همگان را
 بخوی آزادگی و مردانگی و دهش و بینش خوانده است هم اکنون قطعه‌ای
 چند از استاد سخن را یاد آور می‌شویم .

ز دو چیز گیرند مر مملکت را	یکی پرنیازی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نوشته	دگر آهن آبداده یمانی
کرا بویه وصلت ملک خیزد	یکی جنبشی بایـدش آسمانی
زبانی سخنگوی دستی گشاده	دلی همش کینه همش مهر بانی
که مملکت شکاری است کاورانگیرد	عقاب پرنده نه شیر ژبانی
دو چیز است کاورا بیند اندر آرد	یکی تیغ هندی دگر زر کانی
بشمیر باید گرفتن مر او را	بدینار بستنش پای ار تـوانی
کرا بخت و شمیر و دینار باند	و بالا و تن تهم و نسبت کیانی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت	فلک کی دهد مملکت رایگانی

❖ ❖

دیگر از گویندگان نامی سامانی عماره مروزی - کسائی مروزی -
 ابوالمؤید بلخی - ابوشکور بلخی را نام توان برد .
 ابو بکر محمد بن زکریای رازی - دانشمند است فرزانه و در
 جهان پزشکی یگانه . درری و بغداد طبابت میکرد و رنجوران را بادم
 مسیحائی خویش درمان میبخشود . در بیمارستان بغداد ریاست داشت از

شاهکارهای او کتاب الطب المنصوری و الحاوی است. رازی در شیمی آزمایشهای فراوانی کرد و در تجزیه و ترکیب ادویه ماهر و توانا بود و بطوریکه از تواریخ بر میآید در ۴۴۰ یا ۴۴۴ زندگی را بدرود گفت. اسحق موصلی - (۱۵۰-۲۳۵) پد ان او ایرانی بود و ندولی خود در موصل بدنیآ آمد و بموصلی معروف گردید پدرش ابراهیم موسیقیدانی بنام بود ولی فرزنداو که هنرمندی را از پدر بیادگار داشت بیش از وی پیشرفت نمود در فنون ادبی نیز استاد بود. نیکو شعر می گفت و زیبا می نواخت دوست داشت که با فقهها بیامیزد و در سلك آنان در آید زینرو بود که بمحض مأمون ره یافت و با علمای دینی بمباحثه پرداخت. اسحق در ۲۳۵ یا ۲۳۶ دیده فرو بست.

اوضاع علمی و ادبی ایران در دوره

غزنوی و سلجوقی

از ۴۸۹ تا ۶۱۶

از آغاز حکمرانی سامانیان ترکان در کارهای کشوری و لشگری وارد شدند قدرت و نفوذی یافتند و آرام آرام حکومتهایی در چهار سوی کشور پدید آوردند (حکومت خانیه یا آل افراسیاب در ماوراء النهر و غزنویان و سلجوقیان در ایران)

اوضاع مذهبی - بیش از آن که بتحولات نظم و نثر این دوره اشارتی کنیم ناگزیریم یاد آور شویم که بازار مشاجرات دینی و اختلافات مذهبی بالا گرفت متعصبین خشک بجان هم افتادند و در بر تو همین تعصب بود که آموزش فلسفه را نیز حرام ساختند و پروبال فلاسفه را با سنگ تهمت

وافترا بشکستند و کار بدانجا کشید که ناصر خسرو میگوید :

فلسفی مرد دین مپندارید هیزرا جفت سام یل منپید
 قفل اسطوره ارسطو را بر در احسن الملل منپید
 علوم عقلی و ریاضیات و فلسفه را گمراه کننده جوانان دانستند دسته دیگری
 نیز بنام صوفیه باظواهر دین مخالفت نمودند همگان را بصفای باطن دعوت
 کردند و راه وصول بحقیقت را در کشف و الهام دانستند در این دوره است
 که کار تصوف اوج میگیرد و صوفیان بنامی هانند سنائی و عطار و خواجیه
 عبدالله انصاری پدید آمدند.

ادبیات این دوره خواه ناخواه تحت تأثیر محیط سیاسی و اجتماعی
 و دینی قرار گرفت و بسیاری از گویندگان شعر را وسیله تبلیغ و بادعوت
 بفرقه خویش قرار دادند. گفته های بلند استاد ناصر خسرو نیکوترین
 نمونه ای از حقیقت گفتار ماست و ما نیز در مبحث تصوف بدین موضوع
 اشارتی خواهیم کرد.

اوضاع علمی - باینکه بسیاری از متکلمین و فقها (مانند غزالی)
 علوم نظری را حرام کردند علوم عقلی و نقلی بکمال خود رسید و کتب
 علمی پارسی و عربی نگاشته شد.

باید دانست که در دوره غزنوی علما آنقدرها تحت تأثیر متعصبین
 خشک نبودند و بی پروا پندار خود را می گفتند. ولی در اواخر سلجوقیان
 گستاخی متعصبین بی مغز کار را بدانجا کشانید که دانشوران از بیان عقاید
 خویش خودداری میورزیدند و میکوشیدند که اصول فلسفه یونان را با
 اصول اسلام نزدیک سازند و در این دوره است که علم کلام پدید آمد.

در این زمان نیز فراوان کتاب‌هایی درباره علوم اسلامی، پارس‌نگاشته شد از بزرگترین علمای ریاضی این دوران عبدالرحمن خازنی صاحب کتاب عمل آلات رصد و ابوریحان بیرونی صاحب کتاب الفهم و آثار الباقیه عن القرون الخالیه و قطان مروزی صاحب کتاب کیهان شناخت و مسعودی و حکیم عمر خیام را نام توان برد. از آثار برجسته ایندوره کتاب قانون ابوعلی سینا (در طب) و ذخیره خواجه شاهی. است برجسته ترین کتاب فلسفی ایندوره کتابهای ابوعلی سینا است: شفا - اشارات - نجات - دانشنامه علانی یا حکمت علانی.

از فلاسفه معروف این دوره شهاب الدین سهروردی است (فیلسوف اشراقی). فیلسوف معروف دیگر این عصر امام فخرالدین رازی است (وفات ۶۰۶) امام فخر شرحی بر اشارات نگاشت و بسیاری از نظریات و آراء ابوعلی را رد کرد و خواجه نصیرالدین طوسی نیز در قرن هفتم شرحی بر شرح امام فخر نوشت و از عقاید او خرده گیری کرد.

در فقه و تفسیر و علوم دینی کتابهایی نگاشته شد. بزرگترین علمای دینی این عصر عبارتند از: شیخ ابو جعفر محمد بن طبری فقیه بزرگ شیعه (وفات ۴۶۰) صاحب کتابهای مهم فقهی (استبصار) و غزالی متکلم و فیلسوف و نویسنده شیر ایران (وفات ۵۰۵) صاحب کتاب المنقذ من الضلال و کتاب تهافت الفلاسفه و کیمیای سعادت و نصیحة الملوك.

زمخشری (وفات ۷۲۸) نویسنده کتاب کشف در تفسیر قرآن و مقدمه الادب (کتاب لغتی است از عربی به فارسی).

تاریخ نویسی در ایندوره پیشرفتهایی کرده تواریخ این دوره را از نظر موضوع به دسته تقسیم توان کرد.

۱ - تواریخی که جنبه عمومی دارد مانند زین الاخبار گردیزی (عبدالحی بن ضحاک گردیزی) .

این نویسنده که در قرن پنجم میزیست و از دبیران دبیرخانه شهریاران غزنوی بود گرانها تاریخی نگاشت (از روزگاران باستانی تا پایان دوره غزنوی) از فصول برجسته این کتاب فصلی است که رسم و آئین جشنهای ایران پیش از اسلام را باز گفته است نسخه منحصر زین- الاخبار در کتابخانه ملی پاریس موجود است .

ب - مجمل التواریخ - که تاریخ عمومی مفصل است، و از دوره های باستانی تا دوره سلطنت سلاجقه را شامل می باشد در سال ۵۲۰ تألیف گردید ولی مؤلف آن معلوم نیست .

۲ - تواریخی که درباره دودمان های معینی از شهریاران ایران است مانند مقالات مسعودی معروف بتاریخ بیهقی (تالیف ابوالفضل بیهقی نویسنده دوره غزنوی) . راحت الصدور راوندی که کتاب جامعی در تاریخ سلاجقه عراق و آسیای صغیر است و تاریخ سلاجقه ابن بی بی که توضیحات مشروحی درباره سلاجقه روم دارد .

۳ - تواریخی که درباره باره ای از شهرستانهای ایران نگاشته شده است مانند تاریخ سیستان که مؤلف آن معلوم نیست بخشی از آن در قرن چهارم و بخشی نیز در قرن پنجم و بخشی هم پس از حمله مغول نگاشته شده است بخشهای نخستین از نظر نثر فارسی ارزشی دارد و در باره شهریاران صفاری شایان اطلاعاتی بخواننده میدهد .

تاریخ طبرستان - تألیف محمد بن اسفندیار (نویسنده نامی قرن هشتم) مؤلف دانشمند در آغاز حمله مغول بتل رسیده کتاب او از نظر

نثر فارسی ارزشی دارد و مورد نظر محققین و متبعین است .

کتاب تاریخ بیهقی - تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق . این نویسنده که از علمای نامی قرن پنجم و ششم است تألیفات دیگری هم دارد .

اوضاع ادبی - شعر پارسی که در دوره سامانی پیشرفت‌هایی کرده بود از سیر بسوی تکامل باز نایستاد در شعر فارسی این عصر دو سبک توان تشخیص داد نخست سبکی که دنباله سبک گویندگان سامانی است قصائد و غزلیات و مثنویهای زیبایی بدین سبک ساخته شده است در این سبک سادگی فکر و روانی زبان بهم آمیخته است شعرو شاعری در اوج کمال است استادان این سبک در دوران غزنوی و سلجوقی عنصری - فرخی - منوچهری - اسدی - معزی - ناصر خسرو - مسعود سعد - عمیق بخارائی - سوزنی سمرقندی هستند .

سبک دیگری در اثر آمیختگی اصطلاحات علمی با شعر پدید آمده است . گویندگان این سبک واژه های تازه و مضامین علمی و امثال عرب را بکار میبردند زیورست که گفتار آنان با تعقید لفظی و معنوی همراه است و هر يك از پیروان این سبک راروش مخصوصی است .

انوری - سید حسن غزنوی - خاقانی - معجیر الدین بیلقانی - نظامی گنجوی - جمال الدین بن عبدالرزاق اصفهانی انیر الدین اخسیکتی (اخسیکت نام دهستانی است) از پیروان این سبکند عقاید مذهبی در شعر ایندوران اثر شدیدی کرد اشعار ناصر خسرو و سنائی و خاقانی نشانه ای از این تأثیر است . زبان تازه نیز در شعر و نثر ایندوران بی تأثیر نبود اوضاع سیاسی و دینی موجب گردید که اندیشه بدینی و گوشه گیری شیوع

یابد و گویندگان بستایش و نکوهش پردازند .

گروهی از شعرای ایندوره باپندارهای عرفانی سرگرم بودند راست است که دیری از پیدایش تصوف در ایران میگذشت ولی در ایندوره بکمال رسید و بزرگ صوفیانی همچون ابوسعید ابوالخیر - خواجه عبدالله انصاری و سنائی و امام احمد غزالی و عطار نیشابوری و مجدالدین بغدادی و امثال ایشان بکار هدایت و دعوت پرداختند و خرابات و خانقاه کعبه دل و جان پیران و جوانان گردید و بسیاری از شاگردان اینان در آغاز دوره مغول میزیستند .

تأثیر تصوف در ادبیات - تصوف در ادبیات راه یافت از آثار عرفانی ایندوره کتاهای زیرین را توان نام برد .
حدیقه الحقیقه . طریق التحقيق . سیر العباد . از سنائی غزنوی

اسرارنامه . منطق الطیر از عطار .

کتاب عرفانی متعددی در این عصر نگاشته شده است شیواغرلهای عرفانی سنائی و عطار نیز نیکوترین یادگار ادبی ایندوران است .
غزلسرائی در آغاز قرن چهارم آغاز گردید ولی غزلهای عرفانی ویژه اواسط قرن پنجم است این شیوه که باسنائی و عطار آغاز شده بود با پیدایش مولوی تکامل یافت .

نثر در قرن پنجم و ششم - نثر فارسی در این دو قرن پیشرفتهای شایانی کرد و زیبا آثاری بجای گذاشت این آثار از نظرسبك بدو قسمت تقسیم میشود .

۱- آثاری که ساده و روان و دور از پیچیدگی و تعقید لفظی است (نثر مرسل یا نثر آزاد) و چنانکه یادآور شدیم این سبك از آن دوره سامانی است . کتبی که باین سبك نگاشته شده عبارتند از مقامات مسعودی

(تاریخ بیهقی) - زین الاخبار گردیزی - قابوسنامه تألیف کیکاروس بن اسکندر بن شمس المعالی قابوس که در نصیحت پسر خود گیلاشاه نگاشته است و حاوی اطلاعات شایانی درباره آن عصر میباشد .

سیاستنامه - تألیف نظام الملك ابوالحسن علی بن اسحق طوسی وزیر نامی ایران در قرن پنجم این کتاب که بخواش ملکشاه سلجوقی نگارش یافته است از اوضاع اجتماعی ایران در پنجمین قرن باز میکوید متصوفین نیز با نثری ساده کتبی درباره مبانی تصوف و موضوعات عرفانی نگاشته اند .

تذکرۃ الاولیاء - از عطار نیشابوری که در دو جلد بچاپ رسیده حاوی اطلاعات بسیاری راجع به مشایخ صوفیه و اصول عقاید آنها می باشد .
مناجاتنامه و زاد المعاد فارغین و کتاب اسرار از خواجه عبدالله انصاری است (وفات ۴۸۱) .

اگرچه تکلفات نثری در این کتابها دیده میشود با اینهمه پاره ای از آنها را میتوان از نظر روانی و سادگی جزء آثار نثر مرسل ذکر کرد .
اسرار توحید . در مقامات شیخ ابوسعید تألیف محمد بن منور که یکی از مهمترین کتب نثر فارسی است و دارای انشائی فصیح و ساده است .

کشف المحجوب - از ابوالحسن جلابی هجویری غزنوی است این کتاب در باب اصول تصوف است و بزبانی ساده و نثری شیرین نگاشته شده است .

کتاب سوانح . از امام احمد غزالی برادر امام محمد غزالی است

و در شرح اصول عرفان است .

کتاب المعارف . از بهاء الدین محمد معروف به بهاء ولسی پدر
جلال الدین مولوی .

این کتاب از نظر نشر فارسی مورد توجه میباشد در این آثار که یاد
آورشیدیم جز برخی از آثار خواجه عبدالله انصاری اثری از صنایع لفظی
و لغات مشکل و احادیث عرب دیده نمیشود و اگر هم نقل و حدیثی یافت
شود بسیار نادر است .



دسته‌ای دیگر از آثار این دوره مشحون از صنایع لفظی و اصطلاحات
علمی و احادیث نبوی و روایات تازی است زنیروست که اینگونه آثار را
که تحت تاثیر ادبیات عربی بوجود آمده است نشر مصنوع میخوانیم . از
نخستین نویسندگانیکه آثار خویش را به نشر مصنوع نگاشته‌اند خواجه
عبدالله انصاری است . عبارات مناجاتنامه او مسجع است در او اسطر قرن ششم
ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالاحمید مترجم کلیله و دمنه و نظامی عروضی
مؤلف چهارمقاله، صنایع لفظی را در نوشته های خود بکار برده‌اند دیری
نگذشت مقامات حمیدی (حمیدالدین ابوبکر وفات ۵۵۱) و مرزبان نامه
سعدالدین و راوینی (از اوجه طبری ترجمه کرده است) و لباب الالباب
محمد عوفی بسبک مصنوع نگاشته شد .

تصوف - پیدایش فرقه خاصی بنام صوفی از درمیان قرن هجری
آغاز شد در عهد اموی دنیا پرستی رواج یافت آنان که باشیوه دنیاپرستان
همداستان نبودند از کارهای جهانی کناره گرفتند و همین دستاورد که
بنام صوفیه خوانده شدند انکو صوفی نامیده میشد که بزهد و خداپرستی

گرایید. اما دیری نیافید که تصوف از سادگی بیرزون آمد با عقاید فلسفه اشراق و رواقی و فلسفه پهلوی و روش بوداییان هند آمیخته شد و بگونه اسرار آمیزی جلوه گری کرد.

عرفان و عبادت در آغاز کاریکی بود اما آرام آرام هر يك نمودار طبعه خاصی شد.

جمعی از دانشمندان ایرانی در قرن سوم بتصوف گراییدند در قرن چهارم تصوف حیرت انگیز شیوعی یافت از صوفیان معروف این عصر حسین - بن منصور - لاج است (مقتول در ۳۰۹) و ابو عبد الله زاهد (وفات ۳۶۹).

قرن پنجم یا عهد غزالی دوره کمال و رشد تصوف است.

سازمانهای صوفیه و خانقاهها در این دوره رواجی یافت خواجیه نظام الملک که هم عصر غزالی است خود صوفی مشرب بود و پشتیبان این فرقه - صوفیان را گرامی و عزیز میداشت هنگامیکه کار مشاجره و بیکار معتزله و اشاعره بالا گرفته بود. صوفیه فرصتی یافتند که بی پروا ره خویش را پیمایند بسیاری از علما فرقه های قرن پنجم خود مشرف تصوف داشتند غزالی پس از آنکه مراحل علمی را پیمود جام تصوف را لاجرعه بسر کشید و روش صوفیان را برگزید و این خود انقلابی در جهان تصوف پدید آورد. بسیاری نهال تصوف در قرن سوم نیرو گرفت و در قرن پنجم بکمال رسید و در قرن ششم دانشورانی همانند سنائی و شیخ شهاب الدین سهروردی (مؤلف حکمت الاشراق) و امام محمد غزالی (وفات ۵۲۰) برادر غزالی معروف پدید آمدند. کتاب اسرار التوحید که بفارسی است و زیبا یادگاری

گرا بنها است در این قرن تالیف گردید. در هفتمین قرن هجری نهال تصوف شیرین میوه هائی ببار آورد (شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال الدین بلخی و سعدی شیرازی): از قرن هفتم بعد گاهگاهی برومند شاخه ای سر بر میزد و پخته باری میداد مانند شمس الدین محمد حافظ شیرازی (وفات ۷۹۱) و شاه نعمت الله کرمانی در قرن هشتم که بهترین میوه های این همایون درخت بودند و در همین قرن شیخ صفی الدین اردبیلی (مرید شیخ زاهد گیلانی) و علاء الدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری (وفات ۷۲۰) صاحب گلشن راز و مستداران طریقت را رهبری میکردند. سیر تکاملی تصوف در هفتمین قرن هجری پایان یافت و از این گاه است که ره انحطاط را بیمود متصوفین این اذکار گفته های پیشینیان را تکرار می کردند و کار صوفیگری بدانجا رسید که سخن مولانا نکو و راست در آمد.

حرف درویشان و نکته عارفان

بسته اند این بیجایان بر زبان

حرف درویشان بدزدیده بسی

تا گمان آید که هست او خود کسی

اشاعره و معتزله - در قرن دوم هجری از همان هنگامیکه ناسفه و منطق داخل معارف اسلامی گردید فرقه ای بنام معتزله پدید آمدند فن کلام را ایجاد کردند. پیشوای این دسته واصل بن عطا است. ایرانی نژاد بود و از شاگردان حسن بصری است از آنجا که از درس استاد خود حسن بصری کناره گرفت خود و یارانش را معتزله نامیدند.

در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم فرقه ای به مخالفت معتزله

بر خاستند این فرقه بنام ابوالحسن اشعری، اشعری نامیده شدند کار مخالفت و عناد این دودسته بالا گرفت و خونین انقلاباتی پدید آمد.
متزله بادلایل عقلی و فلسفی در مسائل دینی پیش میآمدند ولی اشاعره وارباب حدیث بامنطق و فلسفه سروکاری نداشتند زیرا در برابر معتزله زبون بودند و آنان را بکفر و زندقه نسبت میدادند. قرن سوم دوره پیشرفت معتزله بود ولی از اوایل قرن چهارم اشاعره بروی کار آمدند و بازار مخالفین خود برداختند.

شعرا و دانشمندان دوره غزنوی و سلجوقی

عنصری - حسن بن احمد متخلص بعنصری از گویندگان استاد دوره غزنوی است. قصائد وی بنام است و در قصیده پردازیش استادی بزرگ توان خواند. سخنانش پخته و استوار است. نابجا تعبیری در گفتارش نتوان یافت. لفظ و معنی متوازن است. بسیاری از گویندگان در شیوایی لفظ میکوشند و معنی را از دست میدهند. پاره ای زیبایی معنی میگردانند لطافت و رسائی لفظ را از یاد میبرند. مطالعه آثار ابوتمام طائی و احمد بن حسین هتیمی در سخنان او بی اثر نبوده است گفتارش نشانه ای از این معنی است معلوم و بان خویش آشنا بود از علوم عقلی نیز بهره ای داشت. مضامین فلسفه و ریاضی را در گفتار خویش بکار میبرد. پاره ای از اصطلاحات علمی در سخنان او دیده می شود.

با آنکه سنایشگر سلطان غزنوی بود در مواردی از چاپلوسی خودداری می کرد و چنین میگفت.

بر خرد خویش برستم نتوان کرد خویشتن خویش را دژم نتوان کرد
دانش و آزادگی و دین و مروت این همه را خادم درم نتوان کرد

دیوان او مشتمل بر ۳۰ هزار بیت است مثنوی های (عین الحیات .
وامق و عذرا . سرخ بت و خنک بت) را بدو نسبت می دهند ولی متأسفانه
هیچیک باقی نمانده است . عنصری در پایان سلطنت مسعود یعنی سال ۴۳۱
وفات یافت .

سلاطین معاصر او ۱- سلطان یمن الدواه محمود بن سبکتکین .
شاعر توانا با معرفی سپهسالار خراسان امیر نصر بن ناصرالدین معرفی
کردید . آرام آرام مورد نظر قرار گرفت . شهرت فراوان یافت و جاء و
پایگاه او بدنجا کشید که خاقانی درباره او گوید .

بده بیت صد برده و بدره یافت زیبک فتح هندوستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری
۲ - مسعود بن محمود که از سال ۴۲۲ تا سال ۴۳۲ سلطنت کرد .

گویندگان معاصر او - فرخی و فردوسی و عسجدی و سنوچری و
دامغانی و غضائری رازی از گویندگان هم عصر او بودند . شعرای دربار
غرنوی با احترام می گذاشتند و تنها غضائری رازی بود که با عنصری بیست
سرمبارزه و پیکار داشت .

فضیلت اخلاقی و خوی ستوده استاد گویندگان را بتکریم و احترام
او واعید داشت .



هر سؤالی کزان لب سیراب

دوش کردم همه بداد جواب

گفتمش جز شب نشاید دید

گفت پیدا بشب بود مهتاب

گفتم آتش بچهره ات که فروخت
گفت آن کودل تو کرد کباب
گفتم از حاجب تو تا بم روی
گفت کس روی تابدا از محراب
گفتم اندر عذاب عشق توام
گفت عاشق نکو بود بعذاب

باد نور روزی همی در بوستان به گرسود
تا ز صنعتش هر درختی لعبت دیگر شود
روی بلند هر زمیننی حله چینی شود
گوشوار هر درختی رشته گوهر شود
چون بجایی لعبتان خورشید را بینی ز ناز
که برون آید ز میخ و گه بمیخ اندر شود
افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند
باز همین چشم و دیار وی و مشکین بر شود

«فروخی»

ابوالحسن علی بن جنواوغه متخلص بفرخی سیه تانی است خود بدین موضوع
اشارتی دارد.

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است

وز بی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر

ساده و روان میگوید نیکو تعبیر میکند. گفتارش شیرین و روان

است و پیچیدگی و حشوی در اشعارش دیده نمیشود. آنچنان روان و شیرین می گوید که سخنانش را به محاوره مانند کرده اند با موسیقی آشنائی داشت. گاه گفתי بیا و رود بزن گاه گفתי بیا و شعر بخوان آشکار است که آشنائی او به هنر موسیقی سخنان ویرا شورانگیز ساخته است. اندیشه اش عمیق نیست پیرامون لطائف فلسفی و اخلاقی سیر نمیکند. کلمات دور از ذوق و غریب در قصائد و غزلیات وی دیده نمیشود.

در آغاز جوانی دهقانی بیش نبود چون داستان دهش و نوازش ابوالمظفر احمد بن محمد امیر چغانی را شنود آهنگ دربار او کرد یا کاروانی بدانسوی شد. سخنانی درباره شعر خویش و ستایش امیر بگفت هم اکنون چند بیت را یاد آور میشویم.

با کاروان حله برفتم ز سیستان

با حله تنیده ز دل بافته ز جان

با حله بریشم ترکیب او سخن

با حله نکار گر نقش او ز جان

هر تار او برنج بر آورده از ضمیر

هر بود او بجهد جدا کرده از روان

از هر صنایعی که بخواهی بر از اثر

وز هر بدایعی که بجزئی بر او نشان

نه حله کز آب مر او را رسد گزند

نه حله کز آتش او را بود زیان

تا نقش کرد بر سر هر نفس بر نوشت

مـدح ابوالمظفر شاه جغانیان
هنگامیکه بجغانیان رسید امیر بداغگاه رفته بود بهمراهی
امیر اسعد بدانسوی شد و جامه‌ای در وصف داغگاه بساخت . این قصیده
معروف که بدین مطلع آغاز میشود :
تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
بر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
آنچنان در امیر اثر کرد که نوازشهایش نمود و صله‌هایش بخشود .
پس از چندی بدر بارسلطان محمود ره یافت . در آنجا نیز نوازشها
دید و ستایشها نمود زندگانی درخشانی یافت و از توانگران دوران خویش
گردید و در این باره چنین گوید :
هم بارمه اسبم و هم با کله میش
هم با صنم چینم و هم بابت فرخار
سازم سرم هست و نوای حضم هست
اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی
وز فرش مرا خانه چو بیتخانه فرخار

فرخی از ستایشگران بنام محمود بود وی و پسرانش ابواحمد محمد
وامیر یوسف و مسعود و وزیرای آنانرا ستایشها کرد دیوان وی از قصائد و
قطعات و ترجیع بند و رباعیت و غزلیات ترکیب یافته است . کتابی بنام
ترجمان البلاغه (صنایع شعری) نگاشته که با گذشت
روزگار از میان رفته است . این شاعر کامستان که زندگیرا با مستی و
خویشتن پرستی گذرانیده و دوسندار لذات مادی بود . گاهی نیز

جیدینان میتاقت و مردمان را بدشمنی آنان بر میانگیخت . فرخی در قصیده
سرائی استادی تواناست و قصائدی روان و شیوا دارد .

سلاطین معاصر او = ۱ امرای چغانیان ۲ یمین الدوله محمود بن
سبکتکین ۳ جلال الدوله ابواحمد محمد بن یمین الدوله محمود . ۴ ابوسعید
مسعود بن محمد .

وفات او را در سال ۴۲۹ او اخر سلطنت مسعود نگاشته اند .



هنگام خزان است و خزان را بدر اندر
نونوز بت زرین هر جای بهاری است
بنموده همه راز دل خویش جهان را
چون ساده دلان هر چه بباغ اندر ناری است
بر دست حنا بسته نهد پای بهر گام
هر کس که تماشاگه اوزیر چناری است
ز لاغر و پژمرده شد و گونه تبه کرد
غم را مگر اندر دل او راه گذاری است
هر برگی از او گونه رخسار نژندی است
هر شاخی از او گونه انگشت نزاری است
هر کس ملکی گشت همانا که مر او را
در باغ ز هر شاخ دگر گونه نزاری است
آن آمدن ابر کسسته نگر امروز
کوئی ز کلنگان پراکنده قطاری است

عزل

شبی گذاشته ام دوش خوش بروی نگار
خوشا شبها که مرا دوش بود بارخ یار
نه شرم آنکه ز اول بکف نیاید دوست
نه بیم آنکه باآخر تباه گردد کار
مئی بدست من اندر چو مشکبوی گلاب
بتی پیش من اندر چو تازه روی بهار
برابر دورخ او بداستم می سرخ
ز شرم دورخ او زرد گشت چون دینار
چو شب دو بهر گذشت از دو گونه مست شدیم
یکی ز باده و دیگر ز عشق باده گسار



عاشقان را خدای صبر دهد	هیچکس را بلای عشق مباد
هر که را عشق نیست انده نیست	دل بعشق از چه روی باید داد
عشق بر من در نشاط ببست	عشق بر من در بلا بگشاد
وای عشق چه آفتی که ز تو	هیچ عاشق همی نیابد داد

منوچهری

ابوالنجم احمد منوچهری از ستایشگران منوچهر بن قابوس و شمشگیر
پنجمین حکمران زیاری است .

راوندی و برا شصت گله خوانده است . در مسقط گوئی آوازه و نامی
داشت سخنانش زیبا و شیواست زبان تازی را نکو میدانست و ترکیبات

عربی را بکار می‌بست (معنبر ذواب - معقد عقائص - سچنجل ترائب)
سلام علی دار ام الکواعب بتان سیه‌موی مشکین ذرائب



قوس و قزح قوس و ارعالم فردوس وار
کبک دری کوسوار کرد قنا نیک یاد
بدانستن زبان عربی مباحث می‌کرد و چنین میگفت .
من بسی دیوان شهر تزیان دارم ^{یاد}
تو نیاری خواند علی‌هبی بصحنک فاصبحین
مضامین فلسفی و اخلاقی در اشعاروی دیده نمیشود . شاعری است
کامستان جز ساغرومینا همدم و یاری ندارد و چنین گوید :
ما مرد شرابیم و کیابیم و رباییم
با موسیقی آشنائی داشت و نام پاره‌ای از آوازه‌ها را در یکی از قصائد
خود آورده است .

رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمن جنبه
ای درخت ملک بارت عز و بیداری تنه
قصائدش استوار و بخته است و برآستی که او را از قصیده پردازان
استاد توان دانست وفات او را در سال ۴۳۳ نوشته‌اند .
آمد شب و از خواب مرا رنج و عذابست
ای دوست بیار آنچه مرا داروی خوابست
من خواب ز دیده بمی ناب رباییم
آری عدوی خواب جوانان می نابست
سخنم عجب آید که چگونه بردش خواب

آنرا که بکاخ اندر یکشیشه شرابست
وین نیز عجبتز که خورد باده بی چنك
بی نغمه چنگش بمی ناب شتابست
اسبی که صفیرش تزی می نخورد آب
نی مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست
در مجلس احرا رسه چیز است و فزون به
و آن هر سه کبابست و ربابست و شرابست



دهقان بسحر گاهان کز خانه بیاید
نه هیچ بیارامد و نه هیچ بیاید
نزدیک رز آید در زر را بگشاید
تا دختر رز را چه بکار است و چه شاید
یکدختر دوشیزه بدورخ ننماید
الا همه آبستن الا همه بیمار



گوید که شما دخترکان را چه رسیده است
رخسار شما پردگیان را که بدیدست
وز خانه شما پردگیان را که کشیدست
وین پرده ایزد بشما بر که دریدست
تا من بشدم خانه در اینجا که رسیدست



تا مادران گفته که من بچه بزادم

از بهر شما من بنکهداشت فتادم
قفل‌ی بدر باغ شما بر بنهادم
در های شما هفته هفته بکشادم
کس را بمثل سوی شما بار ندادم
گفتم که بر آید نکو نام و نکو کار

امروز همی بینمستان بار گرفته
وز بار گران جرم تن ادبار گرفته
رخسار کتان گونه دینار گرفته
زهدانکستان بچه بسیار گرفته
پستانکستان شیر بچه دار گرفته
آورده شکم پیش وز گونه شده رخسار

من نیز مکافات شما باز نمایم
اندام شما يك يك از هم بکشایم
از باغ بزندان برم و دیر بیایم
چون آمد می نزد شما دیر نیایم
اندام شما بر بلکد خرد بسایم
زیرا که شمارا بجز این نیست سزاوار

دهقان بدر آید و فراوان نگردشان
تیغی بکشد زود و گلو باز بردشان

وانگه بتبنگوی کش اندر شمردشان
ور زانگه نگنجند بدو در سپردشان
بر پشت نهیدشان وسوی خانه بردشان
وز پشت فرد گیرد و برهم نهد انبار

☆☆☆

آنکه بیکی چرخشت اندر فکندشان
بر پشت لگد بیست هزاران بزندشان
رگها ببردشان ستخوانها بکشدشان
پشت و سر و پهلوی بهم درشکندشان
از بندشبان روزی بیرون نکندشان
تا خون برود از تنشان پاك بیکبار

☆☆☆

آنکه بیارد رگشان و ستخوانشان
جائی فکند دور و نگردد نگرانشان
خونشان همه بردارد و ببردارد جانشان
و ندر فکند باز بزندان گرانشان
سه ماه شمرده نبرد نام و نشانشان
داند که بدان خون نبود مرد گرفتار

☆☆☆

یکروز سبك خیزد شاد و خوش و خندان
پیش آید و بردارد مهر از در زندان
چون درنگرد باز بزندان و زندان

صد شمع و چراغ او فتدش بر لب و دندان

گل بیند چندان و سمن بیند چندان
چندانکه بگلزار ندید است و سمنزار

گوید که شمارا بچه سان حال بکشتم
اندر خمتان کردم و آنجا بنکشتم

از آب خوش و خاک یکی گل بسرشتم
کردم سر خمتان بگل و ایمن کشتم

بنکشت خطی کرد گل اندر بنیشتم
گفتم که شمارا نبود زین پس بازار

امروز بخم اندر نیکوتر از آنید
نیکوتر از آنید و بی آهوتر از آنید

زنده تر از آنید و نیروتر از آنید
والا تر از آنید و نکو خوتر از آنید

حقا که بسا تازه تر و نو تر از آنید
من نیز از این پستان تمسیم آزار

از میجلستان هرگز بیرون نگذارم
از جان و دل و دیده گرامی تر دارم

بر فرق شما آب گل سوری بارم
با جام چو آبی بهم اندر بکسارم

من خوب مکافات شما باز گذارم
من حق شما باز گذارم بسزاوار



آنگاه یکی سائکنی باده برآرد
دهقان و زمانی بکف دست بدارد
بر دوزخ اورنگش ماهی بنگارد
عود بلسان بوبش در مغز بکارد
گویم که مرا این می مشکین نگوارد
الا که خورم یاد شهی عادل و مختار

بوستان بانا حال و خبر بوستان چیست
و ندر این بوستان چندین طربمستان چیست
گل بوستان بنموده در آن بوستان چیست
این نواها بگل از بلبل پردستان چیست
در سروستان باز است بسر وستان چیست
اورمزد است خچسته سر سال و سر ماه



فاخته وقت سحر گاه کند مشغله ای
گوئی از یارک بد مهر است اورا گله ای
کرده پنداری کرد تله هر وله ای
تا در افتاده بحلقش در مشکین تله ای
هر چکاوک را رسته زبر سر کله ای

ماغ بازاغ گرفته بیکى گنج سپاه

☆.☆

کبک چون طالب علم است و درین نیست شکی
مسئله خواند تا بگذرد از شب سه یکی
بسته زیر کلو از غالیه تحت الحنکی
پیرهن دارد زین طاب علمانه یکی
ساخته با یکها راز لکا مسوز گلی

وز دو تیریز سترده قلم و کرده سپاه

حکیم ابوالقاسم فردوسی (نولد ۳۲۳)

استادرا بنامهای احمد . حسن . منصور یاد کرده اند - در باره نام
پدراو نیز اختلافهاست . پاره ای احمد بن فرخ و گروهی اسحق شرفشاه
نوشته اند - زادگاه او قریه باژ است و این قریه در ناحیه طوس میباشد .
استاد و شاهنامه - این گنجینه گرانهای ادبی که شاهکار ادبیات
فارسی است نیکوترین جلوه ای از بایگانه بلند اوست .
فردوسی که تربت ایران عزیز را توتیای دیدگان خویش میساخت
بر آن شد که داستانهای ملی ما را با زیباترین آهنگها نمودار سازد
تا مگر فرزندان نا هوشیار کشور بخوانند ، دریا بند کیستند و از چه
دودمانی .

استاد شعر را وسیله بیداری همگان ساخت و در جامه داستانسرایی
هزارها نکته اجتماعی و اخلاقی را باز گفت .

او میدانست که کمتر و مهمتر از برهان و استدلال گریزانند و برای
شنودن قصه و داستان آماده ، زنیرو بود که در خلال افسانه های ملی اندیشه

خویش را بکار بست و آنچه‌نان شوری در انگیخت که ایران فراتوت نوین
روحی یافت .

آنانکه فردوسی را افسانه ساز و قصه پرداز میدانند ره خطای پیمایند
هر داستانی را جهانی فلسفه و معنی است. سخن سنج طوس هنگامیکه
می‌بیند ایرانیان در یکی از پیکارها شکست می‌خورند بیتاب گردیده
و می‌گوید .

دریغ است ایران که ویران شود کُنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی نشسته شهر یاران بدی
کنون جای سختی و جای بلاست نشسته تیز چنگ اژدهاست
وقتی می‌بیند که دردوران او خون ایرانی بادیگر خونها آمیخته
میشود فسرده و نالان می‌گردد. سوزش درونی را در یکی از داستانها باز بیاترین
تعبیری باز می‌گوید .

نژاد ی پدید آمد اندر میان	ز ایران و از ترک و از تازیان
سخنهای بگردار بازی بود	نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
خورش نان کشکین و پشمینه پوش	ز بیش و بیشی ندارند هوش
شود روزگار بد آراسته	بریزند خون از پی خواسته
کسی سوی آزادگان ننکرد	چو بسیار زین داستان بگذرد
سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی	پیاپی شود مردم رزمجوی
شما داستان هفتخوان رستم را بخوانید و ببینید توانای گوینده ما	
در آن شورانگیز داستان چه پرمغز نکته‌هایی را باز گفته و چه دل‌انگیز راز -	
هایی را آشکار ساخته است .	

شیوا ترانه‌های شاهنامه بود که کاخ برتری و عظمت ما را استوار ساخت .

این دفتر گرانمایا که از نظر ادبیش همانندی نیست از لحاظ ملی نیز بزرگترین سرمایه معنوی کشور است .

دروود به استاد که برای بیداری ناهوشیاران سی و پنجسال رنج برد و چنین شاعکاری را بدید آورد .

میگویند باشارت محمود نام محمود شاهنامه را آغاز کرد . این گفتار ناپجا و خطا است زیرا استاد پیش از آنکه شهریار غزنوی بر اورنگ پادشاهی تکیه زند بنظم شاهنامه پرداخته بود .

از آنجا که تهیدستی و بینوائی هم‌آغوش و گریبانگیرش بود اندیشه خویش را با پادشاه در میان نهاد محمودش نوید داد که فراوان دینارش دهد . گفت و پیمان خویش را بکار نایست . و بزرگ گوینده ما را رنجیده ساخت و سرگشته بیابانها . بزرگواری فردوسی را نگرید که با آنهمه بیمهری شاه چنین گفت :

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست

به هیچ روی مرا و را زمانه جویا نیست

برو مجاور دریانشین مگر روزی

بدست افتد دری کجاش همتا نیست

خجسته درگاه محمود ز ابلی دریاست

چگونه دریا کورا کناره پیدا نیست

شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در

گناه بخت منست این گناه دریا نیست

فردوسی با آنکه در دورانی میزیست که نویسندگان و گویندگان واژه‌های

تازی را بکار میبردند خود از ترکیبات تازی بیزار است و رسا سخنانش از نظر سادگی و روانی باشعار دوران سامانی ماند .

شاهنامه یکدست نیست . جز این انتظار نتوان داشت چه نیمی از این داستان ملی در دوره ای سروده شده که استاد شوریده و جوان بود و بنور از خرد دانش نبازی نه . ولی آرام آرام فرسودگی چیره شد ، شکسته و پیر گردید . برومند فرزندی که کعبه دل و جانش بود دیده فرو بست با اینهمه منتظرید که گفته های دوران پیری را با سخنان دوران جوانی فرقی نباشد ؟

مگر این شعر را که در رثای فرزند خود سروده است
نخواه اید ؟

که نوبت مرا بد تو بیکام من چرا رفتی و بردی آرام من ؟
زبدها تو بودی مرا دستگیر چرا راه بردی ز همراه پیر ؟
عربی را نیکو میدانست با فلسفه آشنائی داشت و در سخنان او
حقیقت این گفتار را توان یافت .

میگویند یوسف و زلیخا از آن اوست . این گفته را باور نتوان کرد
چه آنکه درخشش پرچم کایانی تارهای دل و جانش را میلرزاند . کجا
باستان پر رویان روی میآورد و از جادوان خونریز شهر آشوبان سخن
میگوید ؟ و خدا کند که یوسف و زلیخا از فردوسی نباشد .

شاهنامه از نظر ادبی - داستانهای این گنجینه ادبی به بحر تقارب
سروده شده و بگفته خود فردوسی بیش از بانصد شعر سست و نازیبا در
شصت هزار بیتش نتوان یافت .

که گرباز جویند از او بیت بد هما ناکه باشد کم از پنجمصد
داستانهای شاهنامه از نظر توصیف و صحنه سازی دلفریب و زیباست .

بر آمدن و فرو شدن خورشید، رنگ آمیزی افق و دلارائی آسمان را آنچنان
زیبا باز گفته است که هر بیذوق خواننده ای را هم دگر کون میسازد .
هم اکنون اشعاری را که درباره شبانگاه-ان سروده است یاد
آور می شویم .

شبی چون شبه روی شسته بقیر

نه بهرام پید انه کیوان نه تیر

دگر گونه آرایشی کرد ماه	بسیج گذر ک-رد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد	سپرده هوا را بزنگار م کرد
سپاه شب تیره بر دشت وراغ	یکی فرش گسترده چون پرزاغ
چو بولد زنگار خورده سپهر	تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
نمودم بهر سو بچشم اهرمن	چو مار سیه باز ک-رده دهن
چنان گشت باغ و لب جو بیار	کجا موج خیزد ز دریای قار
فرو مانده گردون گردان بجای	شده سست خورشید را دست و پای
زمین زیر آن چادر قیر کون	تو گفتی شدستی بخواب اندرون
نه آوای مرغ و نه هرای دد	زمانه زبان بست از نیک و بد

فردوسی تنها شاعری است که فضیلت اخلاقی او را در خلال گفتارش

توان یافت . از ستایشگری بیزار است و برای نیناری چند زبان به نیایش
و نکوهش بیخردان نمیگشاید . در آن هنگام هم که از ناهمواریها رنج
میبرد، هوسوزدونی را در پرده های ابهام باز میگوید و میشرمی را ناستوده
خوی انسان حقیقی میداند . فردوسی دلاوریها و مردانگیها و جوانمردی
های رستم را میستاید و نشان میدهد که این برومند فرزند ایران تا چه
پایه و مایه سلجش و وفداکار بوده است .

هدف او چیست ؟ آنکه فرزندان ایران نیای خویش را بشناسند
و بدانند زاده چه شیرانی بوده اند و از نژاد چه دلیرانی -



شاهنامه شعله های نهفته ایران دوستی را در دلها فروزان میسازد.
شاهنامه سند ملایت ماست . این شاهکار هنری و ملی آسمانی جنبشی در
خفتگاه کشور پدید آورد و جوانان را بدرخشان گذشته ایران باستان
آشنا ساخت .

، قصائد و قطعات و رباعیانی چند نیز بدو نسبت داده اند . پاره ای از
تذکره ها چنین نسبتی را تأیید کرده اند . شاهنامه به ربی ترجمه گردیده
است (بدست قوام الدین فتح بن علی اصفهانی بین ۶۲۰ و ۶۲۴) .
بفرانسه و انگلیسی و ایتالیائی نیز ترجمه شده است .

و فی مستشرق آلمانی - کلمات و نامهای شاهنامه را در
فرهنگی ضبط کرده و قریب بیست سال هم رنج برده است . از دانشمندانی
که درباره شاهنامه تحقیقات زیادی کرده اند (نولدکه) آلمانی را توان
نام برد .

تیر انداختن و رستم بر چشم اسفندیار

چو دانست رستم که لابه بکار	نیاید همی پیش اسفندیار
کمان را بزه کرد و آن تیر گز	که پیکانش را داده بد آب رز
هم آنکه نهادش و را در کمان	سر خویش کردش سوی آسمان
همی گفت کای داور ماه و هور	فزاینده دانش و فر و زور
همی بینی این پاک جان مرا	روان مرا هم توان مرا
که من چند کوشم که اسفندیار	مگر سر بگرداند از کارزار

تو دانی به بیداد کوشد همی
 چو در کار چندی بدیدش درنگ
 بدو گفت کای رستم نامدار
 بیمی کنون تیر گشتاسبی
 تهمتن گز اندر کمان راند زود
 بزد راست بر چشم اسفندیار
 خم آورد بالای سرو سبی
 نگون شد سر شاه یزدان پرست
 گرفتش فش و یال اسب سیاه
 چنین گفت رستم باسفندیار
 تو آنی که گفتی که روئین تنم
 بیک تیر بر کشتی از کارزار
 هم اکنون بخاک اندر آید سرت
 همانکه سر نامبردار شاه
 زمانی همی بود تا یافت هوش
 سر نیر بگرفت و بیرون کشید
 همی گشت بهمن بخاک اندرون
 پشو تن بر او بر همی بویه کرد
 همی گفت زار ای یل اسفندیار
 که بر کند این کوه جنگی زجای
 کجا شد دل و هوش آئین تو
 چنین گفت با دانش اسفندیار
 بمن جنگ و مردی فروشد همی
 که رستم همی دیر شد سوی جنگ
 شد سیر جان تو از کارزار
 دل شیر و پیکان اهراسبی
 بدانسان که سیمرخ فرموده بود
 سیه شد جهان پیش آن نامدار
 از او دور شد دانش و فرهی
 بیفتاد چاچی کمانش ز دست
 ز خون لعل شد خاک آوردگاه
 که آوردی آن تخم زفنی بکار
 بلند آسمان بر زمین بر زخم
 بخفتی بر این باره نامدار
 بسوزد دل مهربان مادرت
 نگون اندر آمد ز پشت سیاه
 بر آن خاک بنشست و بکشاد گوش
 همی بر و پیکانش در خون کشید
 بمالید رخ را بر آن گرم خون
 رخی برزخون و دلی پر ز درد
 جهاندار وز تخمه شهریار
 که افکند شیرزیان را ز پای
 توانا ای و اختر و دین تو
 که ای مرد دانی به روزگار

مکن خویشتن پیش من در تباه	که این بود بهر من از چرخ و ماه
تن مرده را خاک باشد نهال	تو از کشتن من بدینسان نهال
بمردی مرا پور دستان نکشت	نکه کن بر این گز که دارم بمشت
بدین چوب شد روزگارم بسر	ز سیمرخ و از رستم چاره گر
فسونها و این بند ها زال ساخت	که این بندورنگ از جهان اوشناخت
چو اسفندیار این سخن یاد کرد	به پیچید و بگریست رستم بدرد
پیامد بنزدیک اسفندیار	بمانده ز غم خسته و سوکوار
چنین گفت پس با پشتون بدرد	که مردی ز مردان سزد یاد کرد



نخست آفرین کرد بر کردگار	کز او دید نیک و بد روزگار
دگر گفت کز گـردش آسمان	بژوهنده مردم شود بد گمان
گـنه کار تر در زمانه منم	از ایرا گـرفتار اهریمنم
که این خانه از پادشاهی تهی است	نه هنگام پیروزی و فرهی است
بچارم همی بنگرد آفتاب	بچنگ بزرگانش آید شتاب
ز بهرام وزهره است مارا گزند	نشاید گذشتن ز چرخ بلند
همان تیروکیوان برابر شده است	عطارد ببرز دو پیکر شده است
چنین است و کاری بزرگ است پیش	همی سیر گردد دل از جان خویش
همه بودنیها ببینم همی	وزان خاموشی برگزینم همی
چو آگاه گشتم از این راز چرخ	که مارا ازاد نیست جز رنج برخ
بایرانیان زار و گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم
دربغ آن سرو تاج و اورنگ تخت	دربغ آن بزرگی و آن فرو بخت
کزین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگرود مگر بر زیان
بدین سالیان چهار صد بگذرد	کزین تخمه گیتی کسی نسپرد

بوعلی

بوعلی سینا - شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا در حدود ۳۷۰ در یکی از قراء بخارا بنام خریمش دیده گشود. از آغاز خردسالی بکسب فضیلت و دانش پرداخت و کار پیشرفت وی بدانجا کشید که پدر و خویشان و ندان خود را دستخوش حیرت ساخت معروف است که در هفت سالگی قرآن را بیادداشت. در فقه و منطق و نجوم و ریاضی و پزشکی مطالعه ها کرد. بانی پایان شوقی کتب فارابی را بخواند و نسبت بماوراء الطبیعه و حکمت الهی اطلاعات شایانی یافت. قضا را نوح بن منصور سامانی بیمار گردید و پزشکان در معالجه اش حیران بودند. سرانجام بوعلی را بخواندند حکیم مزبور شهریار سامانی را معالجه و مداوا نمود. بوعلی در کتابخانه نوح بن منصور که از بهترین کتابخانه های آن دوران بود تحقیقاتی عمیق نمود از گنجینه افکار حکمای پیشین برخوردار گشت. معروف است که کتابخانه مزبور دستخوش شعله های آتش گشت و آن همه کتب گرانبها که اغلب نسخ آن محضر بفرد بود بسوخت. دشمنان بوعلی سوختن کتابخانه را بدو نسبت دادند و گفتند: ابن سینا از آنرو که مطالب کتب خطی را زائیده فکر خویش خواند بچنین کاری گرائید و ابن خود دور از انصاف است. بوعلی چندی را در دربار خوارزمشاه گذرانید و در ۴۰۳ آهنگ عراق نمود و بخدمت امیر شمس المعالی قابوس شتافت. هنگامی بگرگان رسید که قابوس را در خون کشیده بودند. حکیم در این مسافرت رنجور و بیمار گشت و در خلال همین سفر است که گرانبهاترین شاهکار خود (قانون و مختصر المجستی) را تالیف نمود.

آنگاه بری آمد و دیری نزد سیده مادر مجدالدوله بود پس آنگاه

بهمدان شتافت و در آنجا در خدمت شمس الدولة بن فخرالدوله دیلمی بوزارت رسید از آنجا آهنگ سپاهان کرد و در این شهرستان است که بنگارش دانشنامه علائی (بنام علاءالدوله پسر کاکویه) فرماندار آن شهرستان پرداخت و در سال ۴۲۸ بمرض قولنج درگذشت.

•••

ابوعلی را شاگرد دانشمندی بود که ابوعبید جوزجانی نام داشت. جوزجانی از فضلاء آندوران است و از سال ۴۰۳ تا پایان زندگانی حکیم مصاحب وی بود و هم اوست که آثار ابوعلی را گردآورده و بردوستان حکمت و فلسفه منتی نهاده است. و برآستی اگر دانشمند مزبور بجمع - آوری آثار حکیم نمپرداخت بیم آن میرفت که تطاول دوران دفتر افکارش را درهم نوردد. استاد بگردآوری تالیفات خود علاقه و عشقی نداشت. جوزجانی رساله‌ای درباره زندگانی ابوعلی نگاشته است رساله مزبور دو بخش میگردد. بخش نخستین بخامه استاد است و بخش پسین بقلم جوزجانی. تالیفات استاد فزون از صد است و مهمترین آنها را یاد آور می شویم.

۱ - قانون که شامل پنج بخش است :

۱ - کلیات ۲ - ادویه مفرده ۳ - امراض اعضاء ۴ - امراض

عمومی بدن ۵ - ادویه مرکبه .

داستانهایی هم بنام حی بن یقظان و سلامان و ابدال نگاشته

است .

۲ - شفا در حکمت - ۳ - اشارات در منطق و حکمت

۴ - دانشنامه علائی .

(این کتاب بهارسی است و مشتمل بر آراء و نظریات فلسفی وی است) .

بوعالی بهارسی و عربی شعر میگفت و از قصائد عربی وی قصیده ای است که باین مطلع آغاز میشود .

هبطت اليك من المحل الالرفعی و رقاء و ذات تعزز و تمنعی
رباعی زیرین بدو منسوب است .

کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آنهم کافر

پس در همه دهر يك مسلمان نبود

ابوریحان بیرونی

از بزرگ دانشوران این سامان است بسال ۲۶۲ در بیرون خوارزم بدنیا آمد . زنیرو ویر و نیش خوانند . در آغاز جوانی محبوب مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود . شهریار غزنوی محمود ویرا بنزد خویش خواند روی باز گردانید و بگریخت سرانجام گرفتار آمد . خواستند خویش بریزند در باریان شاهنشاه را بگفتند مردی ستاره شناس است و از آینده بساز میگوید و بادشاه را بکار آید . سخنان آنان شهریار را از کشتن وی باز داشت وی نیز بدریان پیوست . در الزام شاه مسافرتها کرد بهندوستان شد و در آنکشور بود که از دانش و بینش (برهماگوپتا) منجم هندی طرفها بر بست زبان هندی را نیکو فرا گرفت از آثار برجسته او آثار الباقیه عن القرون الخالیه است . این کتاب را در سال ۳۹۰ بنام قابوس نوشت و نیز کتاب تحقیق ما الله بهد از اوست .

بیرونی در هندسه و نجوم بمانند استادی بود در ٤٢٠ کتابی بنام
الفهیم لاوایل صناعة التجهیم نگاشت (بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی)
و کتاب قانون مسعودی را بنام سلطان مسعود غزنوی نوشت.

درباره‌ای از مسائل ریاضی و علمی با اسناد بوعلی سینا اختلاف دارد
و گفت و شنودها کرده است این گفت و شنود را در رساله خطی که هم
اکنون در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است توان خواند (در
موضوع ابصار).

در حدود ٤٤٠ زندگی را بدرود گفت.

سنائی

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی متخلص بسنائی. نام اصلی او حسن
است. استادی توانا است. لفظ و معنی را هماهنگ ساخته است.
دشوارترین معانی را بازبایاترین تعبیری باز میگوید. کار سخنوریش
بدانجا کشید که مواویش ستود.

ترك جـ شی کرده ام من نیم خام

از حکیم غزنوی بشو تمام

در الهی نامه فرید شرح این

آنحکیم غیب فخر العارفین

در آغاز شاعری از منوچهری و فرخی پیروی میکند. غزلیات
او بتغزلات فرخی میماند.

دوران تقلید او پایان میگیرد. بجهان صوری پشت پا میزند

جام تصوف را مینوشد و زیبا اندیشه هائی بصوفیان عالم صفا نثار میکنند . گفتارش عمیق و پرمعز است . این تحول فکری سنائی را شهره آن روز گاران ساخت و دل انگیز سخنانش زبانزد دانشوران گردید . دیوان وی گنجینه گرانبھائی است که سالکان راه حقیقت را سرمست میسازد نغماتش صافی روح افزائی است که تشنگان جهان صفرا را سیراب مینماید . و خود بدین معنی اشاره میکند .

هزل من هزل نیست تعلیم است

بیت من بیت نیست اقلیم است

سنائی در بهار جوانی ستایشگری بیش نبود و گاه نیز بنکوش مردمان میبرد اذیت و از این راه بود که پایگاهی یافت ولی بیکبار در گون شد از همگان بگسست و بکوشه ای نشست و دستخوش آسمانی اندیشه های خود گردید . کاری نیازیش بدانجا میرسد که قرابت با شهریار را ننک میداند .

من نه مرد زن و زر و جام
بخدا گر کنم و گر خواهم
ور تو تاجی دهی ز احسانم
بسر تو که تاج نستانم
(بهرام شاه غزنوی میخواست خواهر خود را بدو دهد ولی سنائی نپذیرفت) .

آثار او - ١ - حدیقه الحلیه - گرانبها گنجی است که پندها و اندرزهای حکیمانه دارد این کتاب را ده باب است و هر بابی هزار بیت .
٢ - طریق التحقیق - این دفتر زیبا سه سال پس از پایان یافتن حدیقه انجام یافت . با آنکه مضامین عالی دارد معذالک با حدیقه اش نتوان سنجید . طریق التحقیق را هزار بیت است .

٣ - رساله سیر العباد - این رساله گرانبها قریب پانصد بیت است

وجنبه اخلاقی دارد .

۴. دیوان قصائد و غزلیات - در این کتاب است که دگرگونی اندیشه این گوینده را توان دریافت و آنکه بتاریخ زندگی او ناآشناست پندارهای گوناگون را بیک گوینده نسبت نتواند داد .

عقل نامه . کارنامه باغ . عشق نامه را بدون بیت داده اند .

شهریاران معاصر او علاء الدوله مسعود بن ابراهیم بن مسعود غزنوی (۴۹۲ تا ۵۰۸) . یمین الدوله بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم غزنوی (۵۱۱ تا ۵۵۲) . سلطان محمد سنجر ملکشاه سلجوقی (۵۱۱ تا ۵۵۲) .

از شعرای معاصر او . مسعود سعد سلمان . سید حسن غزنوی و معزی را توان نام برد .

تاریخ وفات او را در ۵۴۵ هجری نگاشته اند .

شیخ عطار

شیخ عطار - پیشوای صوفیان است در نیشابور بدینا آمد و بیش از صد سال زندگی کرد .

او ان جوانی را در خانقاه رندان گذرانید . و کارشاکردیش بدانجائی کشید که خود مرشد صوفیان شد مسافرتها کرد و در دیگر کشورها سیرها نمود .

دارو فروش بود و گاهی رنجوران را درمان میبخشود زنیرو عطارش خوانند .

بداروخانه پانصد شخص بودند

که در هر روز نبض مینهودند

مثنویهای مصیبت نامه والهی نامه را در داروخانه آغاز نمود و
چنین گفت .

مصیبت نامه کاندوه جهان است

الهی نامه کاسرار عیان است

بدارو خانه کردم هر دو آغاز

چگونم زود رستم زین و آن باز

مراحل عرفان را پیمود و در شعله های الهی بسوخت . مولویش
میستاید و میگوید .

من آن ملای رومیم که از نطقم شکر ریزد

ولیکن در سخن گفتن غلام شبخ عطارم

تالیفات او بشماره سوره های قرآن است پرمیگفت ولی خوش

میگفت و بر استنی که در میسفت . خود در این باره گوید :

کسی که چون منی را عیبجوی است

همین گوید که او بسیار گوی است

ولیکن چون بسی دارم معانی

بسی گویم تو مشنو می تو دانی

معنی را از یاد نمیبرد و اسیر دام لفظ نمیگردید از سنایش و

نکوهش بیزار بود .

مثنویهای پند نامه و جواهر نامه و مصیبت نامه و الهی نامه

از وی بجای مانده است .

دیوان قصائد و غزلیات وی از درخشانترین یادگار های اوست .

از آثار دیگر عطارد مثنوی منطق الطیر و تذکرة الاولیاء میباشد سخنان

وی رندانه و عارفانه است در تذکرة الاولیاء از زندگانی عرفا باز میگوید

دروش و خوی پیشوایان طریقت را بیان میکنند .

قصائد بر مغزی دارد ولی بیختمگی سخنان عنصری و فرخی نیست
و برخلاف قصیده بردازان خراسان ستایش و نیایش را ناستوده میداند
و میگوید :

بهر خویش مدح کسی نگفتم

بیشتر جامه های وی اخلاقی و دینی است ترانه های عرفانی او
شور انگیز و روح افزاست . غزلیاتش بآتشکده ای ماند که شعله ها بر
خرمن جان خوانندگان زند و سالوسان ریاکار را نکوهشها میکند و
میگوید :

الا ای زاهدان دین دلی بیدار بنمائید

همه مستید در مستی بکی هشیار بنمائید

زدعوی هیچ نکشاید اگر مردید اندر دین

چنان کاندردرون هستید در بازار بنمائید

هزاران مرد دعوی دار بنمائیم از این مسجد

شما یک مرد دعوی دار از خمار بنمائید

من اندر یک زمان صدمست از خمار بنمائیم

شما مستی اگر دارید از اسرار بنمائید

من این زندان مفلس را همه عاشق همی بینم

شما یک عاشق صادق چنین بیدار بنمائید

شیخ در منطق الطیر به مراحل هفت گانه عرفا اشارت میکند .

۱ - جستجو و طلب ۲ - مقام عشق ۳ - مقام معرفت

۴ - مقام استغناء ۵ - مقام توحید ۶ - مقام حیرت

۷ - مقام فنا .

از روایات گوناگون برمیآید که در فتنه مغول مقبول گردید (۶۲۷)
تربتوی در شادیاخ جنوب نیشابور است .

ناصر خسرو

مهمین استاد سخن است چاهه‌های وی شیرین و رساست تنها شاعری است
که شعر را وسیله تبلیغ مسالك خود ساخته است از سرودن ترانه ها
منظوری جز هدایت و تبلیغش نیست . منظره ای از خزان را توصیف
مینماید ولی بجای آنکه چون منوچهری همگانرا به میکساری و کاهستانی
خواند چنین گوید :

درخت ترنج از برو بارزین حکایت کند کله قیصری را
کوشاست که از سخنان خویش نتیجه ای اخلاقی و مذهبی بگیرد .
واژه های پارسی و اصطلاحات فلسفی را نیز در گفتار خود بکار
برده است .

متمصبین خشك بدورشك بردند و بنام اینکه از آئین دین اسلام
روی باز گردانیده است بدشمنیش برخاستند و باتیر های تهمت و افترا
پر و بالش را شکستند و کار را بدانجا کشانیدند که نهانی شهر بشهر
میگریخت و سوز درونی خویش را در خلال جانسوز سخنانی باز -
میگفت و بنگارش کتاب سفرنامه که خلاصه ای از مطالباتش بود پرداخت .
هنگامیکه ناصر خسرو در شهرستان بلخ بکار دعوت و تبلیغ و سرگرم بود
دستخوش آزار دشمنان گردید و سرانجام متواری و پنهان شد .

زاد المسافرین از یادگارهای دوران آوارگی اوست این کتاب را

روحی فلسفی است و در باره اثبات عقاید اسمعیلیه نگاشته شده است .
آثار ناصر خسرو - استاد فراوان آثاری دارد . سفر نامه - زاد المسافرین - خوان اخوان - روشنائی نامه - دلیل المتحیرین . در باره آثار خود گوید :

منگر بدین ضعیف تنم ز آنکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا
دیوان او - که هم اکنون قریب یازده هزار بیت است شامل
اشعار فلسفی . اخلاقی . مذهبی است . استاد قصیده سرا بود و گاهی هم
مثنوی می گفت و بدیگر اقسام شعرش نظری نبود یکی از قصائد معروف او
باین مطلع آغاز می شود .

نکوهش مکن چرخ نیلو فری دا

برون کن ز سرباد خیره سری را
آزرد کرد کژدم غربت جگر مرا
کوئی زبون نیافت ز کیتی مکر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنکرم
صفرا همی بر آید زانده بسر مرا
گویم چرا نشانه تیر زمانه ک-رد
چرخ باند جاهل بیداد گر مرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر
جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا
نی نی که چرخ دهر ندانند قدر فضل
این گفته بود کاه جوانی پدر مرا

دانش به از ضیاع و به از جان و مال و ملک
این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
با خاطر منور روشن تر از قمر
ناید به کار هیچ مقرر قمر مرا
با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا



اوان جوانی در دربار شهریار غزنوی میزیست . نخست بهندوستان
رفت و به تحقیق و مطالعه پرداخت آنکاه ره حجاز پیش گرفت . در مصر بود
که با پیروان اسمعیله آشنا شد و روش آنانرا برگزید و با اندیشه تبلیغ
بایران باز گردید . سخنانش رنگ و جلوه عرفانی دارد .
به چشم نهان بین نهان جهان را

که چشم عیان بین نبیند جهان را
۴۸۱ سال وفات اوست آرامگاه او در دره یمکان است .
اگر خدا پرستی تو خلق را میرست
خدای دانی خلق خدای را مازار
نگر بخود چه پسندی جز آن به خلق مکن
چون در روی به جز از کشته هر چه خواهی کار



چون گشت جهانرا دگر احوال عبانیش
زیرا که بکسترد خزان را ز نهانیش
بر حسرت شاخ گل در باغ گواشد

بیچارگی وزری د و کوژی و نوانیش
شرمنده شد از باد سحر گلبن عریان
وز آب روان شرمش بر بود روانیش
کفسار که چون رزمه بزار بد اکنون
گر بنگری از کلبه نداف ندانیش
چون زرمزور نکر آن لعل بدخشیش
چون چادر گازر نگران برد یمانیش
بس باد جهد سرد ز که لاجرم اکنون
چون پیر که یاد آید از روز جوانیش
خورشید بپوشد ز غمش پیرهن خز
این است همیشه سلب خوب جزانیش
بر مهرش پیروزه بشب شاه حلب را
از سوده و پاکیزه بلور است اوانیش
بنگر بستاره که بتازد سپس دیو
چون زر گذرانده که بر قبر چکانیش
مانند یکی جام یخین است شباعنک
بز دوده بقطره سحری چرخ کیانیش
گر نیست یخین چون که چو خورشید بر آید
هر چند که جویند نیابند نشانیش
وین دهر دهنده بیکسی هر کب ماند
کز کار نیاساید هر چند دوانیش
کینیت یکی بنده بدخواست نخوانش

زیرا ز تو بدخو بگریزد چو بخوانیش
بیحاصل و مکار جهان است براز غدر
باید که چو مکار بخواندت برایش
دشمن چونکو حال شدی گرد تو گردد
زنهار مشو غره بدان چرب زبانیش
مسموع و مسموع

مسعود پسر سعد بن سلمان است. زادگاه او لاهور است و نیاکان وی از
همدان. خود بدینموضوع اشارت میکند.
گردل بطمع بستم شعر است صناعت
و راحمتی کردم اصل از همدان است
روانی گفته.ارش زبانزد دیگر گویندگان است. وین
ترکیبانی دارد.

بدیوان استاد فردوسی. بینظر نبوده است و گاهی نیز روش او را
در ترکیب جمل برگزیده است.

از عنصری نیز پیروی کرده است. مسطانی چند بر روش منوچهری
سروده است. خیالات او عمیق نیست. نابجا حصری در سخنانش بکار برده
و گاهی نیز حشوهای قبیح استعمال کرده است.

بنو بهاران غواص گشت ابر هوا که می بر آورد ناسفته لؤلؤ از دریا
(کلمه هوا حشو است) مسعود را بر زبان عربی شوق و ذوقی بود. گاه بتازی هم شعر
میکفت. هیئت و نجوم را نیز میدانست و این دودانش را نزد بهرامی نامی
فراگرفت این شاعر توانا در آغوش خاندان توانگری پرورش یافت ستوده
خوئی داشت. نسجیده بستایش و نکوهش دیگران نمیکراند در باره

بی نیازی و همت خویش گوید:

من همت باز دارم و کبر پلنگ زانروی مرا نشست کوه آمد و سنگ
پس از آنکه سلطان ابراهیم غزنوی فرزند خود محمود سیف الدوله
را در ۴۶۹ هجری بفرمانداری هندوستان برگزید مسعود در سلك دفتر بیان
وی درآمد. منزلات و پایگاهی یافت و در همین دوران است که سیف الدوله
رامیستاید.

دیری نمیگذرد که سیف الدوله در اثر سعایت دشمنانش زندانی
میکردد مسعود نیز گرفتار میشود و بزرندان میافتد. خود بدین گرفتاری
اشارت میکند.

هفت سالم بکوفت سوودمك پس از آنم سه سال قلعه نای
پس از آزادی دیگر بار در قلعه (مرنج) زندانی شد و در سال ۵۰۰
هجری بشفاعت نقه‌الملك وزیر سلطان مسعود آزاد گردید.
دوران زندان مسعود ۱۸ سال بود و آنچه شکسته و فرسوده بود
که بگوشه گیری گرائید.

مسعود سه دیوان دارد تازی - هندی - پارسی - اشعار فارسی
اوقریب ۱۸ هزار بیت است و بنا بر گفته نظامی عروضی تا سال ۵۱۵ زندگی
کرده است.

مسعود تنه شاعری است که سوز و گداز درونی را باشویرانگیزترین
نغمه‌ای باز گفته است این شاعر توانا که دوره طوفان زای جوانی را در دهلیز
های سیاه زندان گذرانده بود دردهای نهانی را در خلال ترانه های موثر
خود باز میگوید و هر شنونده‌ای را گریان میسازد اشعار او غم افزا و روانگداز
است و براستی هیچ شاعری چون او سوز نهانی را اینچنین شیوا و شو انگیز

باز نگفته است.

شگفت اینجاست که زندان و لخیهای آن نتوانست روح طوفانرای
توانا گوینده مارا خاموش کند و آتش نهانیش را خاکستر نماید در زندان
نیز بادل خویش راز و نیازهای میکرد و هم اکنون آن گفتگوها را در دیوانش
توانیم خواند .

پنجاه و هفت سال ز تاریخ عمر من
شد سودمند و مدت ناسودمند ماند
امروز بریقین و گمانم ز عمر خویش
دانم که چند رفت ندانم که چند ماند
فهرست حال من همه تاریخ و پند بود
از حبس ماند عبرت و وز بند پند ماند
از قصد بدسگالان وز غمز حال سران
جان در بالا فتاد و تن اندر گزند ماند
لیکن بشکر کوشم کز طبع پاک من
چندین هزار بیت بدیع و بلند ماند
دلم زانده بی حد همی نیاساید
تمم زرنج فراوان همی بفرساید
بخار حسرت چون بر شود دل بستم
زدیدگانم باران غم فرود آید
ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا
ازین پس ایچ غمی پیش چشم نگراید
دو چشم من رخ من زرد دید نتوانست

از آن بخون دل او را همی بیاید
که گر بیند بد خواه روی من باری
بچشم او رخ من زرد رنگ ننماید
۴۴۰

از کرده خود بشیمانم	جز توبه بمره دگر نمیدانم
کارم همه بخت بد ببچاند	در کام زبان همی چه ببچانم
این چرخ بکام من نمیکردد	بر خیره سخن همی چه گردانم
در دانش تیزهوش بر جیسم	در جنبش کند سیر کیوانم
که خسته ز آفت لهاورم	که بسته بتهمت خراسانم
نازاده ام ای شکفت محبوبم	تامرک نگر که وقف زندانم
چون پیرهن عمل بپوشیدم	بگرفت قضای بد گریبانم
بر مغز من ای سپهر هر ساعت	چندین چه زنی که من نه سندانم

معزی

معزی - بطوریکه از تذکرها بر می آید در نیشابور بدنیآ آمده
است پدرش عبدالملك برهانی از ستایشگران دربار آل ارسلان بود .
فرزند او محمد در آغاز جوانی پایگاه و منزلتی نداشت ولی در یکی
از روزها که شهریار هلال رمضان را دیده بود بالبداهه شعری گفت و
نوازشها دید .

ای ماد چو ابروان یاری گوئی	یانی چو کمان شهر یاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی	در گوش سپهر گوشواری گوئی
شهریارش اسبی بخشود و در دم دیگر نغمه ای ساز کرد .	
چون آتش خاطر مرا شاه بدید	از خاک مرا بر زبر ماه کشید

چون آب یکی ترانه از من بشنید چون باد یکی مرکب خاضم بخشید
بفرمان پادشاه امیر معزی لقب یافت . پس از مرگ ملک شاه بستایش
سنجر زبان گشود .

میگویند هنگامی که تیر سنجر بخطا رفت معزی در خون نشست و
پس از چندی دیده فرو بست . (۵۲۰) و چنانکه از اشعار او برمیآید
پس از اصابت تیر چندی زیست نمود و پس آنگاه خاموش شد و خود
بدین معنی اشارتی میکند .

منت خدای را که به تیر خدایگان
من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان

منت خدای را که بجانم نکرد قصد

تیری که شد بقصد نینداخت از کمان

سبك او - معانی را بانیکوترین الفاظی باز میگوید اندیشه اش
بیه و بنیانی ندارد عبارانش سست است . مضامین نو و تازه ای در سخنانش
توان یافت از عنصری و فرخی پیروی میکند از علوم عقلی بی بهره است
بگوید که فیلسوفانه سخن آغاز کند، ولی نمیتواند . بیش از دانش و بینش
نیش آوازه و نام دارد . شاعری است درباری . شعر را وسیله کامستانی
نیش قرار میدهد .

بیداد و تاخت و تاز بیگانگان بایران آورده اش میسازد و باجهانی
بردگی این نغمه ها را ساز میکند .

ساربان منزل مکن جز در دیار یارمن

تایکزمان زاری کنم بر ریع و اطلال و دمن

ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تپی
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی
بر جای چنگ و ناونی آواز زاغ است وزغن
از خیمه تاسعدی بشد وز حجره تاسلمی بشد
وز حجله تالیلی بشد گوئی بشد جانم زن
توان گذشت از منزلی کانهجا نیفتد مشکلی
از قصه سنگین دلی نوشین اب سیمین دقن
آنجا که بود آنداستان بادوستان در بوستان
شد گرگ و روبه را مکان شد گورو کر کس را وطن
ابر است بر جای قمر زهر است بر جای شکر
سنگ است بر جای گهر خار است بر جای سمن
آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن
کاهی که دیدم چنارم خرم ز روی آن صنم
دیوار او بینم بخم مانده پشت شمن
زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراها را انکرن
دیوار کی گردد کنون گردد دیار یار من
یاری برخ چون ارغوان حوری بتن چون برنیاں
سروی بلب چون ناردان ماهی بقد چون ناروا

نیرنگ چشم او فره بر سیمش از عنبر زره
زلفش همه بند و گره جمش همه چین و شکن
تا از برمن دور شد دل در برم رنجور شد
مشکم همه کافور شد شمشاد من شد نسترن
از هجر او سرگشته ام تخم صبوری کشته ام
مانند مرغی گشته ام بریان شده بر بابزن
اندر بیابان سها کرده عنان دل رها
در دل خیال ازدها در سر خیال اهرمن
که با بلنکان در کمر که با گوزنان در شمر
که از رفیقان قمر که از ندیمان پرن
پیوسته از چشم و دلم در آب و آتش منزل
بر بیسراکی محملم در کوه و صحرا گامزن
هامون گذار و کوه و دل بر تحمل کرده خوش
تاروز و هر شب بار کس هر روز تاشب خار کن
هامون نورد و تیزرو اندک خورد بسیار دو
از آهوان برده گرو در بویه و بر تاختن
چون باد و چون آب روان در کوه و در وادی دوان
چون آتش خاکی روان در کوه سار و در عطن
سیاره در آهنگ او حیران زبس نیرنگ او
در تاختن فرسنگ او از حد طایف تاختن
گردون پلاسش بافته اختر زمالش تافته
از دست و پایش بافته روی زمین، شکل محو

خیام

ابوالفتح عمر بن ابراهیم دردوران ساجوقی میزیست . هم عصر
ملکشاه است از آنجا که پدرش چادر دوز بوده است خیامش خوانند.
در ریاضیات و نجوم و پزشکی و ادب بنام استادی بود .

آنکاه که از مطالعات علمی آزادی مییافت بسرودن رباعی می
پرداخت دلنشین رباعیاتش آئینه اندیشه های فلسفی اوست راست است
که در ریاضیات توانا استادی بود ولی بالینهمه آوازه و نام او در اثر رباعیات
وی است . خیام در دوره ای میزیست که ریاکاران و سالوسان را
بازاری بود .

این خود آزاده گوینده مارا انسرده ساخت و در خلال رباعیات
خود آنان را نکوهشها نمود. انهام زندگی و ناپیدائی اسرار آفرینش روح
حقیقت جوی او را آزرده میکند میگوید:

در پرده اسرار کسی را ره نیست

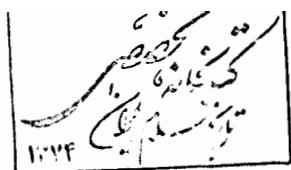
زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست

جز در دردل خاک هیچ منزلکه نیست

می خور که چنین فسانه ها کوته نیست

کوششها میکنند تا مگر پرده از رخسار حقیقت بیکسوزند چون
از آن همه کوشش طرفی بر نمیبندد خود را باغوش بیخیالی و شاد کامی
میانند از دو میگوید:

خیام اگر زباده مستی خوش باش با سده رخی اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است انکار که نیستی چو هستی خوش باش
بسیاری از گویندگان مارباعی سروده اند ولی رباعیات خیام را شیرینی و



الطف دیگری است

خیام از معاصرین غزالی است معروف است که با او مباحثه ها کرده است .

در جبر و مقابله هندسه و طبیعیات رسالاتی دارد . رساله جبر و هندسه او بتازی است . درباره وجود رساله ای بیارسی نگاشته است که هم اکنون باقیست . بسیاری از رباعیاتیکه بدو نسبت میدهند از آن وی نیست .

رباعیات او را بزبان های زنده دنیا ترجمه کرده اند آرامگاه او در امامزاده محروق نیشابور بوده است در حدود ۵۴۰ زندگی را بدرود گفت .

هر سبزه که بر کنار ^{رسته است} جوئی بست	کوئی ز لب فرشته خوئی رسته است
پایر سر سبزه تا بخواری ننهی	کان سبزه ز خاک ماهر وئی رسته است
برخیز مخور غم جهان گذران	خوشباش و دلی بشادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی	نوبت بتو خود نیامدی از دگران
می نوش که عمر جاودانی اینست	خود حاصلت از دور جوانی اینست
هنگام گل و لاله یاران سرمست	خوشباش دمی که زندگانی اینست
ابر آمدو باز بر سر سبزه گریست	بی باده گل رنگ نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست	تا سبزه خاک ما تماشا که کیست

خاقانی

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی در قصیده سازی استادی تواناست .
نخست بحقایقی متخلص بود پس آنگاه که بدر بار خاقان منوچهر بن

فریدون شیروانشاه ره یافت خاقانی تخلص کرد . زادگاه او شهر شروان است پدرش را درودیی گری پیشه بود و مادرش عیسوی مذهب . که پس از چندی باسلام گرائید . دوران خردسالی را با تنگدستی گذرانید مادرش طباحی میکرد و فرزند یتیم خود را پرورش میداد . در شروان افسرده و پژمان بود . چنانکه خود گوید :

کار من بالا نمیگیرد در این شیب بالا

در مضیق حادثاتم بسته بند عنا

عم وی کافی الدین عمر بن عثمانش سرپرستی نمود . از مکتب ابوالعلاء گنجوی طرفها بر بست و دختر ویرا بزنی گرفت براهنمائی او بدر بار آمد ولی دوستی آندو نیامید و کار به مجادله و هجو کشید . در دوران خویش آوازه و نامی داشت همگان درباره فضیلت و دانش وی همداستان بودند . رشید و طواط گوید :

افضل الدین بوالفضائل بحر فضل فیلسوف دین فزای کفر کاه
زندگانی وی آمیخته باناکامیها ، دردها و رنجهاست در دوران
کودکی دستهای نوازشگر پدر کوتاه شد در ۲۵ سالگی عم وی دیده
فرو بست و در ۵۷۱ برومند فرزندش ناکام بمرد و شاعر داشکسته مارا یتاب
وناتوان ساخت و در مرگ او چنین گوید :

دریغ میوه عمرم رشید کز سر پای

به بیست سال بر آمد بیک نفس بگذشت

مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر

نتیجه شب و روزی که در هوس بگذشت

بسوی خراسان شد ولی بمناسبت فتنه ترکان غراز نیمه راه باز

کردید . در ۵۵۱ بزیارت مکه رفت و قصیده‌ای در مدح بیت الحرام بگفت .
در این مسافرت و سفر دیگری که بمکه کرد احساساتش دگرگون گردید
طوفانی در روحش بید آمد تماشای کرانه‌های دجله آنچنان بیتابش ساخت
که قصیده مداین را با مطلع زیرین بسرود :

های ای دل‌عبرت بین از دیده نظر کن‌هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

بالینهمه از یاد نشاید برد که استاد نومید نمیشود و چنین می‌گوید :

گوئی که کجا رفتند آن تاجوران اینک

زیشان شکم خاك است آستن جاویدان

خاقانی زندگانی طوفان‌رای داشت . لحظه‌ای آسوده و آرام نبود .

در دوران اخستان بن‌منوچهر زندانی شد و بطوری که از اشعار وی برمی‌آید

در آن هنگام پنجاه سال داشت

مرا از بعد پنجه سال اسلام نزیبید چون صلیبی بند بر پای

سبك او - از بزرگترین قصیده پردازان ایران است . در زبان تازی

استادی توانا بود میکوشید که ترکیبات پیچیده و دور از فهمی را بکار

برد . زین‌روست که بسیاری از قصائدش نامفهوم است و هنوز دانشوران

در تفسیر پاره‌ای از اشعار وی ناتوانند . از بکار بردن امثال و صنایع شعری

خودداری نمی‌کرد . دانستنیهای خویش را در قصائد خود یاد آور می‌گردید

و بر استی که سبك وی ویژه اوست و روش خاقانی را با سبك دیگر گویندگان

خراسان فرقه‌است زیرا ترکیبات او را در اشعار پیروان سبك خراسانی

نتوان یافت مانند (شه طغان عقل) بپایگاه دانش و بینش خویش می‌بالد

و چنین می‌گوید :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
 در جهان ملک سخنرانی مسلم شد مرا
 مریم بکر معانی را منم روح القدس
 عالم ذکر معانی را منم فرمانروا
 شه طغان عقل را نایب منم نعم الوکیل
 نو عروس فضل را صاحب منم نعم الفتی
 درع حکمت پوشم و بی ترس گویم القتال
 خوان فکرت سازم و بی بخل گویم الصلا
 دانشورانی چند شرحهائی برقصائد وی نگاشته‌اند و با اینهمه
 نتوانسته‌اند از ابهام و تاریکی سخنان وی بکاهند از ستایش و چاپلوسی
 گریزان است دوستدار معنی است. همگان را با آزادگی میخواند. از ظاهر
 پرستنی نکوهشها میکند و میگوید:
 صوفی که صفاست گوهرش را چه کفش چه تاج زرسرش را
 بیداد ترکان غر و شهادت امام محمد یحیی در ۵۴۵ آنچنانش متاثر
 ساخت که چنین گفت:
 آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
 وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
 گیتی سر محمد یحیی بیاد داد
 محنت نصیب سنجر مالک رقاب شد
 سال تولد او را ۵۲۰ هجری نگاشته‌اند.
 از آثار او تحفة الراقین است که یادگاری گرانبها از مسافرت
 همکه وی میباشد.

نظامی گنجوی

نظامی - در ۵۲۳ در شهرستان گنجه دیده گشود. نیای وی از قم بودند خود بدینموضوع اشارت میکند:

چو در گرچه در بحر گنج کم ولی از قهستان شهر قم

محیط مذهبی گنجه و تعصب اهل آن بآئین سنت در اندیشه‌های وی بی اثر نبود. نظامی نخست خسرو شیرین را آغاز کرد و در ۵۷۶ پایان بخشود پس آنگاه بسرودن داستان لیلی و مجنون پرداخت. نظامی بیشتر عمر خود را در شهر گنجه گذرانید و یکبار بتبریز مسافرت کرد. از ستایشگری خودداری میکرد و برای خوشامد فرمانروایان شعر نمیکفت. معروف است که در نجوم هم اطلاعاتی داشت و بن تاریخ نیز آشنا بود. مثنوی خمره شاهکار اوست و شامل ۲۸ هزار بیت است. مخزن الاسرار در فضیلت و تقوی است. در مثنوی خسرو شیرین. استاد از امرای دوران خویش یاد میکند. ابیات این مثنوی در حدود ۶ هزار بیت است. داستان خسرو شیرین افسانه ایرانی است ولی قصه لیلی و مجنون از داستانهای عربی گرفته شده است. هفت پیکر که قصه‌های عصر ساسانی است در ۵۹۳ سروده شده است. اسکندر نامه در سال ۵۹۷ آغاز شده است. این داستانرا فردوسی آغاز کرد و نظامی پایان بخشود. ابیات اسکندر نامه در حدود ده هزار بیت است.

سبك و افكار - استاد داستانسرائی تواناست. روش داستانسرائی

فردوسی را برگزید و از او پیروی کرد و شاهکاری پدید آورد. سخنانش ساده و روانست. دوران تعلیم و پیچیدگی است. ولی گاهگاهی اشعار پیچیده در گنجینه وی دیده میشود. فردوسی، منوچهری و نظامی هر يك شبر استوده اند و رنگ آمیزی شبانگاه را بازبیا ترین تعبیری باز گفته اند، ولی لطائف گفتار نظامی را روح دیگری است و برآستی که چاشنی جانست.

و چه زیبا گفت:

نمانده در خم خاکستر آلود از آتشخانه دوران بجز دود
زمین در بر کشیده چترشاهی فرو آسوده بکسر مرغ و ماهی
در داستانهای خسرو شیرین و لیلی مجنون زیبا ترانه هائی میباید که
نمونه فصاحت و بلاغت است. آنجا که فرهاد میگوید:

ای باد بگو ز راه دلداری من
آنها که نباشد غمی از یاری من
تو خفته بخواب ناز شبهای دراز
آیا داری خبر ز بیداری من ؟

و در داستان لیلی و مجنون چنین میگوید:

مهتاب شبی چو روز روشن تنها من و او میان گلشن
یارب تو مرا یکی چنین روز روزی کن از آن بت جهانسوز
نظامی لطیف ترین احساسات را در شیرینترین عباراتی باز گفته
است. آنجا که لیلی بیمار میشود، ناتوان و بیتاب میگردد بمادر خود
چنین میگوید:

آراسته کن عرو سوارم بسیار بخاک پرده دارم
دانم مجنون ز سو کواری بر تربت من کند گذاری
چون بر سر خاک من نشیند هر سو نگرده مرا نبیند

نظامی همانند فردوسی در خلال داستانسرائی نکته‌های اخلاقی و اجتماعی را باز می‌گوید و در اندرزهای خویش مردمان را بنوازشگری و دیگرگامی می‌خواند. داستانهای بزمی نظامیرا با نواهای موسیقی هماهنگ می‌ساختند. آشکار است این هماهنگی چه شورانگیز اثری در شنونده پدید می‌آورد. وفاتش را بسال ۵۹۸ نگاشته‌اند.

نظامی اسامی آهنگهای موسیقی-ی را در دوران ساسانی باز گفته است.

ستای بار بد آواز در داد
 سماع ارغنون را ساز در داد
 ز صد دستان که او را بود دمساز
 گزیده کردسی لحن خوش آواز
 چو باد از (کنج باد آورد) راندی
 ز هر یادی لبش کنجی فشانندی
 ز (کنج سوخته) چون ساختی راه
 ز گرمی سوختی صد کنج را شاه
 چو (کنج کاو) را کردی نوا سنج
 بر افشانندی زمین هم کاو هم کنج
 چو (شادروان مروارید) گفتی
 لبش گفتی که مروارید سفتی
 چو (نخت طاقدیسی) ساز کردی
 بهشت از طاقها در باز کردی

چو (ناقوسی) براو رنگ آمدی ساز

شدی او رنگ چون ناقوس آواز



شبی دم سرد چون دل‌های بی‌سوز	بـرات آورده از شب‌های پیروز
شبی ناخوشر از سوک عزیزان	وزو خونین دل بیمار خیزان
دهل زن را زده بر دست‌ها مار	کواکب را شده در پای‌ها خار
فتاده پاسبازان! چوبک از دست	جرس جنبان خراب و پاسبان مست
سیاست بر زمین دامن نهاده	زمانه تیغ را گـردن نهاده
زمین در بر کشیده چتر شاهی	فرو آسوده یکسر مرغ و ماهی
گرفته آسمان شب را در آغوش	شده خورشید را مشرق فراموش
ز تاریکی جهانرا بند بر پای	فلک چون قطب حیران مانده بر جای
جهان زان آفرینش بیخبر بود	جهانرا شب مگر جای دگر بود
سواد شب که برد از دیده هانور	بمات النعش را کرده ز هم دور
سر افکنده فلک دریا صفت پیش	ز دامن در فشانده بر سر خویش
نماند در خم خاکستر آلود	از آتش خانه دوران بجز دود
مجره بر فلک چو کاه بر راه	فلک در زیر او چون آب در کاه
نه مؤبد را خبر از زند خوابی	نه مرغانرا نشاط پر فشانی
بریده بال نسرین پرنده	چو واقع بود طایر سر فکنده
شنیدم گر بشب دیوی زند راه	خروس خانه بر دارد علی الله
چه شب بود آنکه با صد دیو چون قیر	خروسی را نبود آواز تکبیر
جنوبی طالعانرا بیضه در آب	شمالی پیکرانرا دیده در خواب

امام محمد غزالی

غزالی وعصر او = قرن پنجم را دوره غزانی خوانند. غزالی پس از بیمودن گوناگون مراحل علمی روش صوفیه را برگزید و این خود طوفانی در جهان تصوف ببار آورد. بقول استاد بزرگ همائی (نهال تصوف در قرن اول هجری از تعلیمات اسلامی بذرافشانی سد و در شده دوم سر برزد در قرن سوم نیرو گرفت در قرن چهارم رشد کرد در قرن پنجم نمو کامل یافت (یعنی دوره غزالی) و از این دوره بعد میوه های شیرینی داد و در قرن هفتم شیرین ترین و رسیده ترین میوه ها شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و مولانا جلال الدین بلخی و سعدی شیرازی میباشند) و باید دانست سیر تکاملی تصوف در قرن هشتم پایان مییابد و از این تاریخ ره انحطاط پیش میگیرد. صوفیان گفتار پیشینیان را تکرار میکنند و کار بدانجا میکشد که گفتار مولانا صدق مینماید.

حرف درویشان و نکته عارفان

بسته اند این بیحیا یان بر زبان

حرف درویشان بدزدیده بسی

تا گمان آید که هست او خود کسی

نخستین استادوی در شهرستان نیشابور امام الحرمین ابوالعالی بود. غزالی در دوره غزنوی آوازه و نامی یافت. خواجه نظام الملکش بنواخت و بملکشاهش معرفی نمود در ۴۸۴ بود که بدعوت خواجه بنظامیه بغداد رفت و چهار سال در آندانشگاه استاد بود صد ها شاگرد از خرمن فضیلت وی خوشه چینی میکردند در اینگاه است که دگر گونی روحی در او پدید میآید بدرون میگراید و در این سال بود که درس و مدرسه

را بدرود گفت و عزات و گوشه نشینی را اختیار کرد. آهنگ مکّه کرد با صوفیان سوریه آمیزشها نمود کتاب احیاء العلوم را بنکاشت از شاهکارهای او المتقدم من الضلال - مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه است. غزالی پس از بازگشت از سوریه دیری در نیشابور تدریس نمود. آنگاه به حلقه - های صوفیان صفایای نهاد و در سن ۵۵ سالگی (۵۰۵) در شهرستان طوس وفات یافت.

ادبیات دوره مغول

تاخت و تاز سر بآزان چنگیز خونریز کشور ما را دستخوش تبااهی و سیاهی ساخت. گرانها کتابهایی که آئینه پندار دانشوران ما بود بسوخت گویندگان و نویسندگان ره گریزی پیش گرفتند و آواره و سر گشته بیابانها شدند. شهرستان نیشابور که سالها گهواره علماء بود و بزرگانی همانند امام محمد یحیی رادر آغوش میپرورانید در خون کشیده شد. یکمیلیون و سیصد هزار نفر از بیگناه مردم این شهرستان کشته شدند.

باید دانست اثر این کشتارها و بیداد گریها در این دوره آشکارا نمی - گردد زیرا درزوایای کشور فضائی میزیستند که پرورش یافته دوران پیش از مغول بودند. بسیاری از گویندگان بیارس و هندوستان و آسیای صغیر و مصر و شام رفتند و نگذاشتند فروزان شعله های دانش و هنر خاموش گردد در دورانی که ایلخانان مغول فرمانروائی میکردند پسران و نوادگان چنگیز قبایلی قاآن و منکوقاآن سلطنت مینمودند، یاساهای چنگیزی در ایران حکم فرما بود ولی آرام آرام به مدنیت ایرانی خو گرفتند تغییراتی در یاسای غزائی بدید آمد. باره ای از ایلخانان مغول آئین اسلام را

پذیرفتند و نیکو آثاری از خود بجای گذاشتند ولی پس از مرگ ابوسعید دیگر بار شعله‌های دوئی و نفاق بالا گرفت و تا سال ۷۷۱ ایران عزیز را دچار فتنه و آشوب بود. ایلخانان مغول امراء محلی را که دم از فروتنی و بندگی میزدند در فرروایی باقی میکذاشتند و چنانکه می‌بینم پاره‌ای از نواحی ایران از بیداد مغولان در امان بود. در دوره مغول چندین حکومت نیمه مستقل بوجود آمد و پس از آن حکومتهایی پدید آمدند که تادوران هجوم تیمور باقی بودند.

- ۱ - قوم کرت در غور و افغانستان و هرات .
- ۲ - قراخانیان در کرمان .
- ۳ - اتابکان سلغری در فارس .
- ۴ - سربداران در خراسان .
- ۵ - آل اینجودر فارس
- ۶ - آل مظفر در کرمان و فارس و قسمتی از عراق .
- ۷ - امرای چوپانی در آذربایجان .
- ۸ - امرای ایلکانی در بغداد .

خاندانهای ادب‌پروری که در دربار مغول بکارهای دفتری و کشوری سرگرم بودند یا وزارت و صدارت داشتند در نگاهداری آثار ادبی و هنری کوششها نمودند و آنها که بآسیای صغیر و مصر و شام و هندوستان رفته بودند از چنین خدمتی ملی فروگذاری نمیکردند . شهریاران نیمه مستقل نیز گنجینه‌های ادبی ما را پاسبانی مینمودند و در بر توهمین فداکاریها بود که تا اندازه ای یادگارهای علمی و ادبی پدران را نگاهداری نمودند و نگذاشتند که طوفان مرگبار حمله مغول بوستان ادب ما را بخزان مرگ

گرفتار سازد .

از خاندانهای ادب پرور خاندان جویینی را از یاد نتوان برد .
شمس الدین محمد جویینی و عطا ملک جویینی و بدرایند و بهاء الدین
محمد جویینی از پشتیبانان دانشوران بودند . دیگر خانواده ای که نیمکو
نقشی بازی کرد خانواده رشید الدین فضل الله همدانی و پسروی غیاث
الدین محمد است . خواجه نصیر الدین طوسی که خود وزارت هلاکو
را داشت خدمتها کرد و تاریخ زندگی این مرد بزرگرا که موسس رصد
خانه مراغه است و زرك كتابخانه ای نیز در آن شهرستان پدید آورده است
یاد آور خواهیم شد .

وضع ادبی - با حمله مغول مراکز ادبی ویران شد خراسان که
گهواره ادبیات بود خراب گردید آشکار است که زبان پارسی ره نیستی
پیش میگردد . پارسی از یاد رفت ، ترکی رواج یافت . درباریان که خود
از نژاد تانار بودند ترکی سخن میگفتند . شعرارا پشتیبان و یاری نبود .
ستارگانی که در آسمان ادبیات ایندوره دیده میشوند زاده های دوران
پیشین هستند .

اشعار عرفانی سروده شد چه سوختگان بیداد چنگیزی از زندگی
هادی دوری جستند . قصیده سازی از یاد رفت و قصیده پردازانی پدید
نیامدند . سبك عراقی که از آغاز قرن ششم در شهرستانهای عراق پدید
آمد نیرو گرفت و بسوی استواری پیشرفت ، (این سبك از زمانی که شعر
در عراق نیرو گرفت در اثر اختلاف محیط و اندیشه ها و دیگر عوامل تغییراتی
کرد و تکامل این سبك از قرن هفتم و بخشی در قرن هشتم است (یعنی)
دوران پیدایش سعدی و حافظ) .

نثر ایندوره دنباله نثر دوران سلجوقی را میبیماید . ساده نویسی
از یاد میرود . نوشته ها مصنوع میگردد . از نویسندگان بنام ایندوران
شمس الدین بن قیس رازی صاحب المعجم است و حمد الله
مستوفی صاحب جامع التواریخ و تاریخ گزیده و عطا ملک جوینی
صاحب جهانگشا و عوفی صاحب لباب الالباب و و صاف الحضرة
صاحب کتاب و صاف میباشد .

علوم بسستی گرائید زیرا علماء و کتابخانه ها نابود شدند در این
دوران تنی چند از دانشمندان بودند که علوم اسلامی را میآموختند ولی
پس از مرگ آنان دانشوری بجای آنان ننشست زیرا دیگر محیط
نمیتوانست همانند آنانرا پروراند و بجای آنان بنشانند علم پزشکی و
نجوم و نقاشی و تدعیب نیز مورد نظر قرار گرفت . عرفان در ایندوران ارزش
و منزلی دارد . عرفای بنام عبارتند از مولوی . علاءالدوله سمنانی .
صدرالدین قونیوی . باظهور خواجه نصیرالدین ابوجعفر محمد طوسی
ریاضیات اعتباری مییابد .

آثار عربی دوره مغول

در دوره مغول کتبی عربی تدوین شد این کتابها در تاریخ و
جغرافیاست . آثار البلاد و عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات
زکریای قزوینی و سفرنامه ابن بطوطه و فیات الاعیان ابن خلکان
و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه و شرح شمیة قطب الدین رازی شاگرد
عضدالدین ایچی در منطق (وفات بسال ۷۶۶ شمسی) از کتابهای بنام
ایندوران است .

آثار فارسی دوره مغول

۱- تاریخ جهانگشا . این کتاب به‌نامۀ عطا ملک جوینی در سال ۶۵۸ هجری نگارش یافته است . کتاب جهانگشا با ذکر حوادث سال ۶۵۵ پایان مییابد . این کتاب از تاریخ چنگیز و خوارزمشاهیان و فرقه اسماعیلیه باز میگوید و بسیاری از تاریخ نویسان مطالب این کتاب را در کتب خویش مورد استفاده قرار داده‌اند . عطا ملک در سال ۶۸۱ هجری زندگی را بدرود گفت . آرامگاه وی در سرخاب تبریز است .

۲- تاریخ گزیده . ظفر نامه . نزهة القلوب . این سه کتاب بقلم مورخ دانشمند حمدالله مستوفی قزوینی است . تاریخ گزیده بسبب جهانگشا و وصاف نگارش یافته است . از زندگانی شهریاران پیش از اسلام و خلفاء و پادشاهانی که در دوران اسلامی میزیسته‌اند باز میگوید . مطالبی نیز در باره شهرستان قزوین دارد .

مثنوی تاریخی ظفر نامه قریب هفتاد و پنج هزار بیت است . نزهة القلوب در باره اوضاع و احوال کشور ایران مییابد . حمدالله مستوفی در سال ۷۵۰ هجری در قزوین وفات یافت . زبدة التواریخ چهار جلد است ولی متأسفانه جلدهای سوم و چهارم باقی نیست

۳- جامع التواریخ رشیدی . رشیدالدین فضل‌الله نویسنده این کتاب در علم پزشکی توانا استادی بود در زمان غازان خان عهده دار وزارت گشت و در تبریز و سلطانیه بناهایی از او بیادگار است . هنگامیکه ابوسعید بتخت نشست وی را بتهمت مسموم ساختن شهریار سابق بقتل رسانید . دانشمند فرزندان رشید غیاث‌الدین نیز پس از وی

مقتول شد.

جامع التواریخ در تاریخ مغول و تاریخ عمومی است.

۴- مرزبان نامه اصل این کتاب بزبان طبری نگاشته شده است نویسنده آن مرزبان بن رستم شاهزاده طبری است (قرن چهارم). مرزبان نامه بخامه سعدالدین وراوینی بزبان دری ترجمه گردید. (۶۰۸-۶۲۲) این کتاب بزبان ددان و جانوران است و نکته‌هایی در خلال داستان‌هایش نهفته شده است. مرزبان نامه سیجع‌های دارد و طلبیدن بجای طلب کردن بکار رفته است و این خود در آندوران بکار نمی‌رفت.

۵- نقشه المصدور - این رساله بروش نویسندگان این عصر نگارش یافته. نویسنده افعال قدیمی را بکار برده است و در استعمال جمله‌های کهنه از دیگر نویسندگان پیش افتاده است در این کتاب از صنایع ادبی خودداری نشده است سیجهایش بیش از دو و سه نیست (با) را بمعنی (به) استعمال کرده است.

۶- مرصاد العباد - این گرانها کتاب در تصوف است بقلم نجم‌الدین دایه معروف بشیخ نجم‌الدین ابوبکر صوفی نامی زمان نگارش یافته است نوشته نجم‌الدین دایه شاگرد شیخ بزرگ نجم‌الدین کبری، بروش نویسندگی قرن ششم شبیه تراست. نثر این کتاب گاهی مرسل است و گاهی مصنوع و دارای سیج‌های پیاپی نویسنده در نوشته خویش رباعیات خود و اشعار بسیاری از گویندگان تازی و پارسی را بکار برده است هرج و مرجیکه راجع بحذف افعال در این دوره آغاز شده در این کتاب نیست لغات کهنه را بکار نمی‌برد. مانند نویسنده مقامات حمیدی از بکار بردن واژه‌های ثقیل تازی خودداری می‌کند باید دانست بسیاری از متصوفه این عصر نیز واژه‌های ساده تازی را در نوشته‌های خود بکار می‌بردند.

نثر جهانگشا

نثر جهانگشا بهترین نمونه نثر دوره مغول است و ما اکنون به خصوصیات ادبی کتاب تاریخ جهانگشا میپردازیم. نویسنده از بکار بردن سجع و تجنیس گریزان نیست از قرآن مجید استدلال میکند امثالی از شعر تازی و پارسی در جهانگشا دیده میشود. عبارت آتش گاهی سلیس و روان است و گاه خشن و آمیخته بتمقید. نویسنده سجعهای مکرر نیاورده است. در این کتاب صفت فاعلی را از نظر تکرار عمل مکرر بکار برده است. کشان کشان و خندان خندان افعال را بدون قرینه حذف میکند گاهی در عبارات تکرارهای بیموردی هست مانند (هر يك از پادشاهزادگان بطرفی نامزد گشتند و باطراف شرق و غرب و جنوب و شمال نامزد شدند) جمله (نامزد شدند) تکرار شده است. گاه عباراتی از احاطه سجع آورده که بفارسی شبیه نیست. جمله معترضه وضعف تألیف و در این کتاب دیده نمیشود. نثر جهانگشابه نثر عوفی میماند ولی با اینهمه از نوشته عوفی محکمتر است گاهی ره اطناب پیش میگیرد و زمانی بایجاز میگزاید رویهمرفته اطنابش برایجاز غلبه دارد جملههای کوتاه و دلچسبی که در تاریخ بلعمی و تاریخ سیستان و بیهقی دیده ایم در این کتاب دیده نمیشود. پنجاه و یاشصت درصد واژههای آن تازی است

سعدی و نثر فارسی - بطوریکه یاد آور شده ایم نثر مرسل و ساده از قرن چهارم آغاز گردید. نثر فنی یا مصنوع که ابتدای آن در قرن ششم است گاهی از جریان باز میایستاد و گاهی براه میافتاد نویسندگان آزاد بودند هر روشی را که میخواستند بکار میبردند بساده نویسی میگزایدند و یا نثر فنی را دنبال میکردند و صاف الحضره آنهمه تصنع و تکلف را بکار میبرد و در

همان زمان خواجه رشیدالدین و دیگران تاریخهایی ساده مینوشتند با
با اینهمه این نکته را از یاد نتوان برد که این دو نویسنده از سبک و
روش زمان خود بیرون نرفته‌اند و شیوهی نویسندگان آن عصر را از
یاد نبرده‌اند.

توانایی استاد را نگرید که از نثر دوره خود پای بیرون نهاد و
همه آنند نویسندگان دوران پیشین راه ایجاز پوئید و بسیاری از لغات و
افعال را که از میان رفته بود بکار برد در روانی و سادگی بکوشید و
چنین گفت:

(حد همین است سخن گوئی و زیبائی را). سعدی همچون دیگر
نویسندگان در بکار بردن عبارات تازی و اشعار عربی عشق و علاقه نشان
نمیدهد و از تعداد سجع‌ها میکاهد آیندگان کوشیدند که نثر خویش را
بپایه استاد رسانند ولی کجا توانستند ؟

سعدی

شیخ مصلح‌الدین شیرازی متخلص بسعدی (تولد ۵۸۰). چه زیبا
نگاشت آنکه چنین نوشت :

(اگر شعر آنست که دل را بارزاند و یا بخنداند پس دیوان سعدی
گنجینه شعر پارسی است).

سعدی بندارهای خود را در زیباترین ترکیباتی باز گفته است و
وبراستی حد همین است سخن گوئی و زیبائی را

شما را بخدا شعری زیباتر از این ترانه دیده‌اید ؟

شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد

تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

غزلسرائی بیمانند است دیگران نیز باستادیش ستوده‌اند .

مگر این شعر حافظ را نخوانده‌اید ؟

استاد غزل سعدیست نزد همه کس اما

دارد غزل حافظ طرز غزل خواجو

روحی شادان و خندان داشت در دوران فرسودگی و ببری شیوا

غزلهایی میگفت .

می با جوانان خوردنم خاطر تمنا میکند

تا کودکان از پی فتند این پیر درد آشام را

سعدی تنها شاعری است که پیرامون موضوعاتی گوناگون نغمه‌ها

ساز کرده و نکته‌ها آغاز نموده است .

سخنوری است اجتماعی با همگان می‌آمیزد . زیباییها را می‌ستاید .

از زشتیها خرده گیری میکند . گاه بمیخانه میرود بارندان یگانه و بار

میگردد وزمانی بمسجد می‌خرامد و بامسجدیان انیس و دمساز می‌گردد .

زمانی ببازار میرود و با سوداگران بازاری سخن آغاز میکند . کلیاتش

گنجینه‌ای گرانبهاست . بوستانش را زیبا گلها ئیست و خدا کند که این

دلگشا بوستان دستخوش تند بادهای خزانی نشود و بتاراج نرود .

نتر استاد شیوا و رساست . شمع ایستاده شاهد نشسته . می ریخته .

سافر شکسته . قاضی در خواب مستی . بیخبر از عالم هستی .

قآنی شاعر دوره قاجاریه که شا بود که از استاد پیروی کند و اول

کجا توانست ؟

سعدی گوید : هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون
برمیآید مفرح ذات .

قاآنی گوید : هر نفسی را سکری است و هر سکری را
'شکری' .

ایندو گفتار را فرقه‌هاست روشن بینان تیزهوش نیکو درمیابند که
نغمه نخستین آهنگی است آسمانی و گفتار پسین نوائیست زمینی .
سعدی در دوره زندگانی آوازه و نامی داشت و بقول خود او نوشته
و برا چون کاغذ زر میبردند و بقیامت جان میخریدند .

سخن ملکی است سعدی را مسلم
شهرت وی تا بدانجا رسید که دیگران بدو رشکها بردند .
همام تبریزی چنین گوید :

همام را سخنی دلغریب و شیرین است
ولی دریغ که بیچاره نیست شیرازی
بخدا سوگند اگر گذشت زمان گرانها دفتر سعدی را درهم
نوردد باز هم سخنی را از زبان کشاورزان ، حراثتی و یاسوداگران
بازاری خواهیم شنید .

هر کس بفراخور بینش و دانش خویش ترانه‌ای از استاد را بیاد
سپرده است .

آن شیدای مست بدین شعر مترنم است .
یکروز بشیدائی در زلف تو آویزم

زان دو لب شیرینت صد شور برانگیزم

پیشه‌ور بازاری هم این شعر را میخواند .

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
که میخوانند ملاحان سرودی

اگر باران بکوهستان نبارد
بسالی دجله گردد خشک رودی

آن زنده پوش بشردوست هم این ترانه را از یاد نمیبرد
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
سیر و گشت در شهرستانهای کشور سعدی را بیناتر ساخت و اگر
بگوئیم سعدی فیلسوفی اجتماعی است نابجا سخنی نگفته ایم، و ره خطا
نیموده ایم در گلستان میگوید :

الا ای که عمرت بهفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت
باید در ۵۸۵ متولد شده باشد .

و باز در گلستان میگوید (سال تالیف ۶۵۸)

ای که پنجاه رفته در خوابی مگر این پنج روزه دریایی
با استناد بدین شعر تولدش در ۶۰۶ است . در خردسالی دست
نوازشگر پدر کوتاه گردید .

هر ا باشد از حال طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر

استاد سعدی غزلهای فاریابی را استقبال کرده است .
ظہیر گوید :

هزار توبه شکسته است زلف پرشکنش

کجا بچشم در آید شکست حال منش

سعدی فرماید :

زها نمی‌کند ایام در کنار منش که داد خود بستانم ببوسه ازدهنش
دیگر گویندگان نیز از نثر استاد پیروی کرده‌اند. بهارستان جامی و
نگارستان معین الدین جوینی و پریشان قافی نیز بروش استاد نگاشته
شده است (نثر مسجع). در قصیده پرداز پیرو پیشینیان بود ولی میکوشید
که قصائدش ساده و روان باشد. چاهه‌های استاد درباره ستایش یزدان و
اندرز دوراز خردان و یا مرثیه و مدیحه و مدح شهریاران است.

ممدوحین استاد - اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی ششمین شهریار
دودمان سلغری پارس و پسر او سعد بن ابوبکر که تخلص استاد نیز بدو
منسوب است. ترکان خاتون دختر اتابک و محمود شاه از اتابکان یزد.
امرای دادگستر و وزیرای ادب پرور را نیز ستوده است صاحب دیوان
شمس الدین محمد جوینی وزیر هلاکو و برادرش عطا ملک جوینی
از ممدوحین استاد بوده‌اند.

در خلال ستایش و نیایشی که میکرد اشارات عبرت زائی مینمود و
شهریاران را بنکوکاری و داد میخواند این خود نشانه‌ای از آزادگی و
بی‌بروائی استاد است.

مجموعه آثار او که از گرانبها ترین خزائن ادبی ماست بنام کلیات
مشهور همگان است. گلستان و بوستان را هدف تربیتی است سعدی اطائف
عرفانی را نیز باز گفته است :

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او ست

این شعر اشاره‌ای بوحث وجود است. سعدی در ۶۹۱ وفات

یافت آرامگاه او در شهر زیبای شیراز است .

غزل

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم
گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم
چو التماس بر آید هلاك باكى نیست
كجاست تیغ بلا گوینا كه من سیرم
ببند يك نفس ای آسمان دریچه صبح
بر آفتاب، كه امشب خوش است باقمرم
بدین دو دیده كه امشب ترا همی بینم
دریغ باشد فردا كه دیگری نكرم
خوشا هوای گلستان و خواب در بستان
اگر نبودی تشویش بلبل سحرم
سخن بگوی كه بیكانه پیش ما كس نیست
بغیر شمع و همین ساعتش زبان ببرم
میان ما بجز این پیرهن نخواهد بود
و گر حجاب شود تا بدامنش بدرم
مكوى سعدی از این درد جان نخواهد برد
بكوكجا برم آن جان كه از غمت ببرم؟

غزل

من ندانستم از اول كه تو بیمهر و وفائی
عهد نابستن از آن به كه ببندی و نیائی

دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
 باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی؟
 ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
 ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجایی؟
 آن نه خالست و ز نخدان و سر زلف پریشان
 که دل اهل نظر برد، که سر یست خدایی
 پرده بردار که بیکانه خود این روی نبیند
 تو بزرگی و در آئینه کوچک نمایی
 حلقه بر در نتوانم زخم از بیم رقیبان
 این توانم که بیایم بمحلت بگدائی
 عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت
 همه سهلست تحمل نکنم بار جدائی
 روز صحرای سماعست و لب جوی و تماشا
 در همه شهر دلی نیست که دیگر بر بالی
 گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
 چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
 شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
 تا که همسایه ندانند که تو در خانه مایی
 بردن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
 بر تو روی تو گوید که تو در خانه مایی
 سعدی آن نیست که هر گرز کمندت بگریزد
 که بداند که در بند تو خوشتر ز رهائی

جلال الدین مولوی

(شعله‌ای بود که میسوخت و میسوزانید)

مواوی - جلال الدین محمد فرزند بهاء الدین محمد بسال ۶۰۴ هجری در شهرستان بلخ متولد شد پدرش محمد بن حسین که بهاء الدین ولد شهرت داشت از عرفای زمان بود. دور از خردان نایبنا بیابگاه معنوی وی رشک بردند بنکوهش و آزارش پرداختند و ناگزیر بمهاجرتش نمودند آهنگ مکه کرد و شاید فتنه مغول در چنین سفری بی اثر نبوده است. بهاء الدین ولد با فرزندش که در آنروز ۱۴ سال بیش نداشت به نیشابور آمد. عطارش بدید نوازشها کرد و کتاب اسرارنامه را بدو هدیه نمود. عطار جلال الدین را در آغوش کشید و درود ها نثارش نمود. بهاء الدین بیغداد رفت پس آنگاه بملاطیه شد بیش از چهار سال در آن شهرستان درنگ کرد و هفت سال هم در (لارنده) اقامت گزید سرانجام بدعوت علاء الدین کیقباد. دوازدهمین شهریار سلجوقی آسیای صغیر بقونیه رفت و بآموزش و پرورش دانشجویان پرداخت. جلال الدین پس از مرگ پدر (۶۲۸) از محضر برهان الدین محقق ترمذی که در بینش و دانشش مانندی نبود طرفها بر بست و قریب ۹ سال دانستنیها را فرا گرفت. آنگاه آهنگ شام نمود بدرخشش درون پرداخت باجهانی بینائی بازگشت و همانند بدر بآموزش علوم دینی پرداخت. با شمش تبریزش دیداری دست داد بنخستین نگاهی دل داد و مهرش خرید. این پیر سید مواست که روح آرام مولوی را طوفانی میسازد. آسمانی شعله‌ای در دل وی میافروزد. دوستان مولانا که از چنین پیشآمدی شادان نبودند کار شکنیها

کردند تا مگر رشته صفای آندورا گسسته سازند و ای کجا تو ایستند ؟
در یکی از روزها شمس تبریزی از خانه برون شد و دیگر بار باز
نگر دید پاره‌ای گویند که شمس گاه شور و مستی رازهای هستی را بی پروا
باز گفته و بدست متعصبین خشك در خون کشیده شده است . (۶۴۵)

مولانا از دوری پیر شکوه ها آغاز میکند و چنین میگوید :
کجا رفتی که پیدانیست کردت زهی پر خون رهی کاین بار رفتی
و باز در باره او میگوید:

شمس تبریزی که نور مطلق است
آفتاب است، وز انوار حق است
این نفس جان دامنم بر تافته است
بوی پیراهان یوسف یافته است



این شیخ جهان صفا همانند دیگر مشایخ خلیفه ای برای خود
برگزید . این خلیفه بینا فریدون زرکوب نام دارد و مولانا در باره او
چنین گوید :

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی
زرکوب ده سال خلیفه مولانا بود بسال ۶۵۷ حسام الدین حسن -
بن محمد را بخلاف برگزید .

حسام الدین نیز آشوبی در دل و جان او پدید آورد و باشارت وی
بود که مثنوی را آغاز کرد .

مثنوی را چون تو مبدا بوده ای

گر فزون گردد تواش بفزوده ای

هنگامیکه همسر حسام الدین زندگی را بدرود میگوید مولانا
آنچنان افسرده میشود که خاموشی را برمیگزیند. دوران سکوت وی
دو سال بدرازا میکشد آنگاه نوای دیرین راساز میکند و میگوید:

مدتی این مثنوی تا خیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو	خون نگردد شیر شیرین خوش شنو
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود	بیوجودش غنچه ها نشکفته بود
چون ز دریا سوی ساحل گشت باز	چنگ ساز مثنوی گردید ساز

در مطلع کتاب پنجم چنین گوید:

شه حسام الدین که نور انجم است

طالب آغاز سفر پنجم است

مثنوی شاهکار ادبیات فارسی است. مثنوی جهانی فلسفه و عرفان
است. با آنکه پیش از وی عطار و سنائی نغمات عارفانه ساز کرده بودند
ولی گفتار مولانا را اثر دیگری است. مولانا از سخنان عطار هم الهام
گرفت و چنین گفت:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

استاد جز مثنوی مجموعه غزلیاتی دارد که بنام دیوان شمس
تبریزی است. کتاب مثنوی هم از او بجاست این کتاب عرفانی است و
خطاب به معین الدین پروانه نگاشته شده است.
و برآستی که فهم مثنوی شور و ذوق دیگری میخواهد.

نکته ها چون تیغ الماسست تیز
گر نداری تو سپر واپس گریز
پیش این الماس بی اسپر میا
کز بریدن تیغ را نبود حیا
شما خیال میکنید که با قالب الفاظ جهانی معنی را توان گفت؟
هرگز - بحر را کجا شاید جای داد اندر جوی اوبه قوانین شعری ارزشی
نمینهاد. قافیه و لفظ را بهیچ میکرفت.
قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
مولانا لطائف عرفانی و وحدت وجود را در زیباترین آهنگی باز
گفته است:

همچو يك خورشید در سطح سما
صد شود نسبت بسطح خانه ها
ما عدمهائیم هستی ها ما
او وجود مطلق و هستی ما
شما هر که هستید و هر روش و آئینی دارید از دلگشا گنجینه وی
هست میشوید و دل از دست میدید. مولانا بزرگ شخصیت ادبیات ماست
باستایشکرا نش مسنجید. با دور از خردانش همسنگ مدانید. بر تراز
آنستکه میپندارید.
سال وفات وی را بسال ۶۷۲ نگاشته اند. آرامگاه وی در شهرستان
قونیه است.



بشنو از نی چون حکایت میکنند
وز جدائی ها شکایت می کنند

کز نیستان تا دریا بیریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند.
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق.
هر کسی کودورماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش.
من بهر جمعیتی نالان شدم
جفت بد حالان و خوشحالان شدم.
هر کسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نیجست اسرار من.
سر من از ناله من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست.
تن زجان و جان زن مستور نیست
لیک کسرا دید جان دستور نیست.
آتش است این بانگ نی و نیست باد
هر کس این آتش ندارد نیست باد.
آتش عشق است کاندلر نی فتاد
جوشش عشق است کاندلر می فتاد.
نی حریف هر که از یاری برید
پرده هایش پرده های ما درید؟
همچو نی زهری و تریاقی که دید؟
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

فی حدیث راه پر خون میکند

قصه های عشق مجنون میکند .

حافظ

حافظ - شمس الدین محمد حافظ (اسان الغیب) فرزند بهاء الدین
در آغاز قرن هشتم بدینا آمد (در حدود ۷۲۶) در زادگاه خود دانستنیها
را فرا گرفت و جامع معلومات زمان گردید .

چرا نام حافظ را برگزید؟ برای اینکه قرآن مجید را حفظ داشت.
ندیدم خوشتر از شهر تو حافظ بقرآنی که تو در سینه داری
در ۷۴۲ شیخ حلال الدین ابواسحق اینجو فرزند محمود شاه
فرماندار فارس شد . داد گستر امیری بود ذوقی آسمانی داشت هنرمندان
را مینواخت خواجه در ستایش او شعرها سروده است دیری نپایید که شیخ
ابواسحق بدست امیر مبارز الدین کشته شد این پیش آمد جانگاہ شاعر
آزاده ما را نگران و گریان ساخت و در شهادت او شور انگیز ترانه ای
سروده است . امیر مبارز الدین که ناستوده خوئی داشت بدست فرزندش
شاه شجاع کور گردید حافظ چنین می گوید .

آنکه روشن شد جهان بینش بدو

میل در چشم جهان بینش کشید

شاه شجاع را قریحه و ذوقی بود و در دوران این شهریار است که -

آزادگان از گزند معصین خشک رهائی یافتند حافظ میگوید :

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع عالم و عمل جان جهان شاه شجاع

استاد سرمست مهر شاه منصور واقع گردید و در این دوران بود که

شهرت جهانگیری داشت .

بیمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار
حافظ در سال ۷۹۱ زندگی را بدرود گفت و در مصلى بخاك
سپرده شد .

حافظ از نظر ادبی - حافظ لطائف عرفانی را بازیاترین تعبیری
در غزلیات خویش بازگفته است :

اینهمه نقش خوش و عکس مخالف که نمود

یکفروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

(این ترانه از وحدت وجود باز میگوید) .

فهم سخنان وی ساده و آسان نیست بسیاری از کلمات استاد اشاره
بمعنائیست .

جام جهان بین - منظور حافظ از جام، دل انسانیت سالک نزد
میفروش میرود با جره ای مست میگردد و گوهر حقیقت را بدست میآورد
مقصود وی از جام می راز معرفت است .

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

حافظ مرید جام جم است ای صبا برو

وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

ز آستانه میخانه هر که یافت سری

ز فیض جام می اسرار خانقه دانست

پیر مقان - خواجه از استادانی که اسرار عالم و جود را میدانند
تعبیر به پیر مقان میکند .

حافظ غزلیانش یکدست نیست پاره ای از ترانه های او بقدری عمیق و عالی است که آسمانش خوانند. این گفته نیز یاد آور میشود گروهی از بیخردان که نمیتوانستند عظمت پندار او را دریابند سخنان سستی را بنام استاد منتشر ساختند تا مگر از ارزش و پایگاه او بکاهند مانند این شعر.

بنویس دلا بیار کاغذ

و با این شعر

شنیده ام که سگان را قلاده می بندی

چرا بگردن حافظ نمیزی رسنی؟

کجا بار توان کرد که شاعر بلند پروازی که درباره زندگی و بی نیازی خود چنین میگوید:

که بر دبه پیش شاهان زمن گدا پیامی؟

که بکوی میفرشان دو هزار جم بهجامی

خود را خوار و زبون بسازد.

جهان و جهانیان از نظر حافظ - صحنه های اجتماعی و سیاسی آنروز حافظ عزیز را انسان متاثر ساخت که بسرودن ترانه زیرین پرداخت.

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقّیت بشکافیم و طرح نود را اندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم

رفتار و کردار متعصبین خشک و ریا کار روح بلند حافظ شاعر

آسمانی ما را آزرده ساخت و چنین گفت:

مبوس جزاب معشوق و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن
و در باره امیری که مرید عماد کرمانی بود چنین میگوید:
ای کبک خوشخرام کجا میروی بایست
غره مشو که گربه عابد نماز کرد
حافظ شعله ای از صفا بود شیراز و شیرازیان را گرامی و عزیز
میداشت بیزدش میخوانند بدان شهرستان میروود میگوید که درنگ کند
ولی شهباز روح او بشیراز پرواز میکند ناگزیر بباز گشت میشود
و میگوید:
خوشا شیراز و وضع بیمثالش
خداوندان نگهدار از زوالش
از غزلیات اوست .



بارها دل طالب جام جم از ما میبرد
آنچه خود داشت زیگانه تمنای میبرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست
طالب از گم: دگان لب دریا میبرد
مشکل خویش بر بیرمغان بردم دوش
کو بتائید نظر حل معما میبرد .
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و ندران آئینه صد گونه تماشا میبرد
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آنروز که این گنبد مینا میبرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدا را میبرد

غزل

دوش دیدم که ملایک درمیخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم سر عفاف ملکوت
با من راه نشین باده مستانه زدند
شکر ایزد که میان من او صالح افتاد
حوریان رقص کنان باده شکرانه زدند
جنگ عفتاد دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند
نقطه عشق دل گوشه نشینان خون کرد
همه چو آن خال که بر عارض جانانه زدند
ما بصد خرمن بندارزره چون نرویم
چون ره آدم خاکی بیکای دانه زدند
آتش آن نیست که بر شعله او خندد شمع
آتش آنست که در خرمن پروانه زدند
کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف عروسان چمن شانه زدند

جامی

عبد الرحمن جامی در ۸۱۷ در خرگرد جام دیده گشود. پدرش نظام الدین

دشتی است (دشت اصفهان).

جامی از آن روی که در جام بدنیا آمد و در مکتب شیخ جام دانستنی ها را آموخت جامی تخلص کرد. در خرد سالی بهرات و سمرقند شد. و بدانش اندوزی پرداخت آنگاه بر ریاضت و صفای درون دل بست و بهار شاد سعدالدین محمد کاشغری پیاگاه ارشاد رسید.

جامی پیرو طریقه نقشبندی بود و پس از مرگ سعدالدین کاشغری خلیفه نقش بندی جانشین او گردید. از ستایش و نیایش گریزان بود به اینهمه بزرگان زمانش گرامی میداشتند و بر آستان وی سربندگی میسودند آهنگ حج کرد در ۸۷۸ بهرات وارد شد از بغدادی ها رنجشها دید و در بازگشت شکوه ها کرد - جامی بزرگترین شاعر دوره تیموری است در علوم دینی و ادبی توانا استادی بود از شعرای متصوف پیروی می کرد. در غزل سرائی برای میرفت که سعدی پیموده بود می کوشید که روش نظامی را از یاد نبرد. قریحه سرشاری داشت ظریف طبع و شوخ بود. لطیفه های ویرا تذکره نویسان یاد آور شده اند. و قریب ۴۵ دفتر و رساله از او بجای مانده است. اشعار عرفانی جامی آوازه و نامی یافت و گاهی سخنان شیرین و دلپذیری سروده است. غزلیات او شور درونی ویرا باز می گوید:

ریزم زمره کوکب بی ماه رخت شبها تاریك شبی دارم با اینهمه کوکبها
جامی را تنها شاعر نتوان خواند. او دانشمندی بلند پایه است و در دوران خود قبله دلهای بوده است.

سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوائی وزیر دانش پرور او نسبت به جامی ارادت میورزیدند و به اجبهانی فروتنی به آستان او روی

میآوردند .

نشر شیرین و روانست میکوشد که در بهارستان پیروی از گلستان کندولی کجا میتواند ؟ نوشته‌های اورادر عثمانی و هندوستان فراوان خریدارها بود . بایزیدسامی (۸۸۶ - ۹۱۸) بدومهر میوزید و نامه‌های دوستانه‌ای برای وی میفرستاد گویندگان هندوستان نیز روش اورا پیروی مینمودند در دوران خویش بلند پایگاهی داشت . روزی بدربار شاه شد (سلطان حسین بایقرا) و در آستانه در نشست . همگان برخاستند و زبردست وی نشستند . این خود نشانه‌ای از ارزش معنوی اوست مثنوی هفت اورنگ جلوه‌ای از روح آسمانی و ذوق بلندجامی است این مثنوی بسبک نظامی سروده شده است و هم اکنون نام این هفت مثنوی را یاد آور میشویم .

۱ - سلسله‌الذهب ، ۲ سلامان و ابسال ، ۳ تخقه‌الاحرار ، ۴ سبجه‌الابرار ، یوسف و زلیخا ، ۶ - لیلی و مجنون ، ۷ خردنامه اسکندر در آثار منظوم جامی اشاراتی در باره علوم و فنون یافت میشود و این اشاره‌ها خود نشانه‌ای از تبحر وی در علوم آن زمان است

زندگی جامی - جامی با آنکه میتواندست همانند عنصری و باره‌ای از گویندگان کامستانی کند بارندی و درویشی میساخت . آنچنان سرگرم سیر و سلوک گردید که خود را از یادبرد دستگیری بینوایانش پیشه بود در نامه‌هایی که بشهریاران و امراء مینگاشت آنانرا بنکوکاری و غمگساری میخواند

راحت و رنج چون بود گذران	رنج کش بهر راحت دگران
زانکه باشد بمزرع امید	رنج تو تخم راحت جاوید

شور ویرا از مثنوی یوسف وزلیخا توان دریافت ، پایگاه شعر
را ستوده است بشاء-ری خویش اشاره میکنند و میگوید :
چنان بشعر شدم شهره در بسیط جهان که شد محیط فلک زین ترانه مالامال
اگر بفارس رود کاروان اشعارم

روان سعدی و حافظ کنندش استقبال
از ستایشگران دوران خویش مینالد و در باره این گروه چنین
گوید :

ژاژ خاید ظرافت انگارد هرزه گوید لطیفه پندارد
روز و شب کو بکو و جای بجای میرود چون سگان سوخته پای
بهارستان - این کتاب را مولانا جامی برای فرزندش ضیاء الدین
یوسف نگاشته است بخش منظوم بهارستان بیش از بخش همنشور آنست .
فصلیکه در مطایبه است دور از ظرافت نیست . بهارستان بسبك گلستان
نگاشته شده است ولی خالی از تکلف نیست .

رسالة النائیة - رساله ایست در معنی حقیقت نی و یا شرح نخستین
شعر مثنوی مولوی .

بشنو ازنی چون حکایت میکند وز جدائیه اشکایت میکند
آمیخته بنظم و نثر است و با این مصرع آغاز میشود .
عشق جز نائی و ماجزنی نه ایم .

رساله منشآت - رساله ایست مشتمل بر نامه ها .
دیوان قصائد و غزلیات - جامی قصائد و مثنویات و ترجیعات
و غزلیات و رباعیات اخلاقی و عرفانی و دینی دارد .
وفات ویرا بسال ۸۹۸ نگاشته اند .

مردم دلانند بروی زمین	بهر چه بامرده شوی همنشین؟
همدمی مرده دهد مردگی	صحبت افسرده دل افسردگی.
قدر شناس گهر خویش باش	صیرفی سیم وزر خویش باش
گرزر خالص شده خوش ترا	ورنه چه چاره است ز آتش ترا
آتشی ازسوز طالب بر فروز	هر غش و هر غل که بیابی بشوز
جوهر دلرا زعرض پاک کن	چشم خرد راز غرض پاک کن
دامن جان درکش از آلودگی	نیست در آلودگی آسودگی
بند زتن بکسل و آزاده شو	نقش دوئی دور کن وساده شو
راه مریدان ره آزادگیست	شیوه آئینه دلان سادگیست

خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه نصیرالدین ابو جعفر محمد طوسی - این دانشمند مرد از بزرگان دوره مغول است. نیای وی از قم بودند ولی خود در ۵۹۷ هـ در شهرستان طوس دیده گشود و در آنجا بود که دانستیهای زمان را فرا گرفت و بر ریاضیات و ادبیات و حکمت و نجوم آشنائی یافت از آنجا که پیرو مذهب اسمعیله بود بهستان شد و نزد ناصرالدین محتشم پایگاهی یافت و بنام اوست که اخلاق ناصری را نگاشته است هنگامیکه هلاکو خان اسمعیله را از پای در آورد از التزامین رکاب وی گردید چون هلاکو از فتح بغداد فراغت یافت باشارت وی بمراغه رفت و رصد خانه آن شهرستان را بنیان نهاد. خواجه بآموزش پرداخت. تیزهوش دانشورانی را تربیت نمود یکی از آنها علامه قطب الدین شیرازی است و (هم اوست که شرحی بر قانون بوعلی سینا نوشت) اهمیت و شهرت وی بآن است که علوم اسلامی را از تباهی نجات بخشود و با ایجاد مکتبی عامی در مراغه ریاضیات و

طبیعیات و فلسفه را بشاگردان خویش آموخت. آثار وی باروش دانشمندان ای
نکاشته شده است و او را از بزرگترین جانشینان بوعلی و زکریای
رازی باید دانست وفات وی بسال ۶۷۲ روی داده است .
آثار او - تحریر اقلیدس - تحریر مجستی . شرح اشارات .
اخلاق ناصری .

اوضاع علمی و ادبی ایران در دوره تیموری

(از ۷۷۱ تا ۹۰۸)

هنگامیکه شهریاران بعد از مغول سرگرم ستیزه و پیکار بودند و
در هر گوشه و کناری فرمانداری را به سالاری برافراشته بود مردی
بنام تیمور گورکانی در ماوراءالنهر قدرت و نفوذی یافت بسوی ایران تاخست
در سال ۷۷۱ نخستین هجوم خود را آغاز کرد و با سه یورش ایران را بگشود
نیمی از آسیای صغیر و بغداد نیز بتصرف وی در آمد. کشتارها نمود و خونها
ریخت شهرستانها را ویران و خراب ساخت و سرانجام در سفریکه بچین
میکرد در گذشت پس از اوفرزندان و بازماندگان وی پیکار برخاستند .
حکومت‌هایی مانند آق قویونلو و قره قویونلو تشکیل شد . در پایان این نزد
و خوردها یکی از زادگان حیدر درویش بنام اسمعیل در سال ۹۰۸ بدین
پرشانیها پایان بخشید و سلطنت صفوی را تشکیل داد .

اوضاع اجتماعی ایران در دوره تیموری آشفته و پریشان بود آشکار-
است که با چنین وضعی علوم و ادبیات از تکامل باز می‌ایستد با اینهمه پاره‌ای
از شهریاران و شاهزادگان هنر دوست و ادب پرور هنرمندان را تشویق
میکردند . زینر و تذهیب و نقاشی و کاشیکاری و خط پیشرفت‌هایی
کرد . شاهرخ پسر تیمور و بایسنقر میرزا پسر شاهرخ و الغ بیگ پسر شاهرخ

وسلطان حسین بایقرا ووزرای ادب پرور آنان مانند امیر علیشیر نوائی از مشوقین هنر و ادب بودند این تشویقها و قدردانیها موجب گردید که هنرمندان و گویندگانی پدید آیند . امیرعلیشیر نوائی خود شعر میگفت و نوائی تخلص میکرد .

علوم و فنون - در این دوران علوم و فنون را اهمیتی نیست . مکتب - های فلسفی خاموش است و توانا استادانی در زوایای کشور یافت نمیشوند . چه با آنهمه خرابی دوران مغول و کشتار دانشوران کجا انتظار علمایی همانند بوعلی و فارابی را توان داشت ؟

با اینهمه دردوره تیموری گاه گاه بارقه ای میدرخشد و آسمان فلسفه و عرفان را روشنائی میبخشد و این خود در اثر هنر پروری و ادب دوستی باره ای از شهزادگان تیموری و سلطان حسین بایقراست .

فضای این دوره -

۱ - جلال الدین دوانی نویسنده اخلاق جلالی .

۲ - غیاث الدین جمشید کاشانی که با مرالف یک زیج الخ بیکی را تشکیل داد .

۳ - عبدالرحمن جامی - فیلسوف . عارف . شاعر . نویسنده .

۴ - شیخ زاهد گیلانی

۵ - شیخ صفی الدین اردبیلی .

۶ - شاه نعمت الله ولی کرمانی

نقاشی - از دوران مغول چینیان و ایرانیان را ارتباطی دست داد و این خود موجب ترویج نقاشی چینی در ایران گردید و سبک مینیاتور پدید آمد (در مینیاتور نقاشی تناسب را مراعات نمیکند) . تزیین و ریزه -

کاری در سر لوحه کتابها و حواشی آنها مورد نظر قرار گرفت . خط رواج یافت . کانون صنایع ظریفه دربار بایسنقر بود . معماری و کاشیکاری دوران تیموری نیز اهمیت شایانی دارد زیبا بنائیکه نیکو نماینده ایندو هنر است مسجد گوهرشاد میباشد . تذهیبها و نقاشیهای دوره تیموری از آثار بزرگ هنری جهان است . بایسنقر میرزا نسخه های معروف را در کتابخانه خود جمع آوری کرد و بوسیله نقاشان و خطاطان استنساخ و تذهیب گردید . از کتابهای برجسته ای که با مروی استنساخ شد و مقدمه ای بر آن نگاشته گردید شاهنامه فردوسی است و این نسخه هم اکنون در کتابخانه سلطنتی موجود است .

اوضاع ادبی - در این دوره زبان پارسی که در دوران مغول دستخوش سستی شده بود سست تر گردید و جز این شاید انتظار داشت زیرا مراکز زبان فارسی ویران گردیده بود و از دربارهایی که هنروران را میستودند اثری نه . شعر و ادب در دست عوام افتاده بود . مردمی دم از شعر و نثر میزدند که کودکان دبستان ادبیات بودند . اوام و خرافات در اندیشه ها ره یافت عظمت فکری ایرانیان بیکسو شد و پندارهای بلند بسستی گرائید . نثر فارسی ایندورانرا ارزشی نیست و در این عصر است که سبک معروف هندی معمول گشت . این سبک که در برابر سبک خراسانی پدید آمد زبان شیوای فارسی را بسستی و پستی کشانید در این روشنا استوار گویندگان افکار دقیق ، خیالات باریک و اصطلاحات عامیانه را بکار میبردند و در جستجوی مضامین تازه و دور از ذوق بودند . این مضامین با تصورات دور از حقیقتی همزاد و همراه بود . استواری و جزالت گفتار از یاد رفت باید دانست در ابیاتی که سبک هندی سروده شده معانی زیبا و دقیقی

یافت میشود .

بسکه لرزید دل اندر برم ای لعبت هست
شیشه تو به زطاق دلم افتاد و شکست

ریشه سرو که نسال از جوان افزون تراست
بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را
از آنجا که بسیاری از پیروان این سبک در دربار شهریاران هند
میزبستند این سبک راهنمی نامند و هنوز هم گویندگان هند و افغانستان
این روش و سبک را از یاد نبرده اند . سبک هندی در دوران صفویه به مرحله
تکامل رسید . گویندگان این سبک غزل میساختند . زیرا مضامین نازک
و باریک را در غزل نیکوتر و آسانتر توان گفت . گویندگان دوره تیموری
مثنویهای عاشقانه هم میساختند .

نثر فارسی در دوره تیموری - نثر فارسی همانند نظم بستنی
گرائید و خصوصیات شعری نثر یکی است . کلمات تازه ، اصطلاحات
کودکانه و عامیانه بکارفته است . ولی با اینهمه بستنی و بستنی نثر های
این دوره ساده و روان است .

نثر نویسان این دوره - ۱ - ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری *
این نویسنده که در دربار سلطان حسین بایقرا میزیست آثاری دارد و از
برجسته ترین آثار وی اخلاق محسنی و انوار سهیلی است
۲ - ملا علی واعظ کاشفی سبزواری - فرزند ملا حسین او نیز
از نامی نویسندگان دوران تیموری است مهمترین اثر وی روضة الشهداء
است .

۳ - میرخواند صاحب کتاب روضة الصفا . این کتاب از منابع

مهم تاریخی است .

یکی از نویسندگان اخیر (رضاقلی هدایت) بر آن شد که ذیلی بر آن بنگارد و در این ذیل فتنه باب نیکو شرح داده شده است . کتاب روضة الصفا بهفت جلد تقسیم میشود . جلد نخست مشتمل بر تاریخ انبیاء جلد دوم در تاریخ پیامبر اسلام . جلد سوم در تاریخ ائمه جلد چهارم از سلاطین ایران بعد از اسلام تا هجوم تیمور جلد پنجم در تاریخ سلاطین مغول و تاتار تا زمان تیمور جلد ششم در تاریخ تیمور و جانشینان او تا سال ۸۷۳ جلد هفتم بقلم دیگر است که شاید بخامه خواندمیر نوه وی میباشد . انشاء میر خواند با تکلف تر از دیگر مورخین است . این سبک بهندوستان شد و بر پیچیدگی آن افزوده گردید .

۴ - حافظ ابرو - اثر او زبدة التواریخ است که بچاپ نرسیده و نسخه های آن کمیاب است این نویسنده از مردم هرات است شاهکار خود را در ۸۳۰ نگاشته است . زبدة التواریخ مشتمل بر چهار جلد است جلد های سوم و چهارم باقی نیست .

حافظ ابرو کتاب دیگری در تاریخ و جغرافیا تألیف کرده است جلد اول آن در موزه بریتانیاست و نسخه دیگری در انین گراد این کتاب را در سال ۸۲۰ برای شاعر رخ تألیف نموده است یکی از معاصرین حافظ ابرو عبدالرزاق سمرقندی است .

۵ - فصیحی خوافی مؤلف مجمع التواریخ . از این کتاب ۳ نسخه باقی مانده است . از مطالعه آن بر می آید که در ولایات ماوراء - النهر گویندگان و نویسندگان فزون از اندازه بوده اند . این کتاب در سال ۸۹۲ یعنی اواخر سلطنت تیموریان تألیف شده است .

۶- دولت‌شاه سمرقندی - دولت‌شاه در کتاب خود (تذکرة الشعراء) تاریخ زندگی ۱۰۵ نفر از شعرای فارسی زبان را باز می‌گوید. وی از امیر زادگان بود و دیری در دربار سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر خوانی میزیست. معاصر مولانا جامی است تشویق‌های امیر علیشیر ویرا بر آن داشت که تذکره‌ای بنگارد و بنام وی آراسته سازد این تذکره مقدمه‌ای ای مشتمل بر -ر صناعت شعر دارد و در سال ۱۸۸۷ در بمبئی چاپ شده است.

۷- امیر علیشیر خوانی - نویسنده کتاب مجالس النفائس. این کتاب از آثار برجسته امیر علیشیر خوانی است بترکی نگارش یافته است و هشتاد و هشت مجلس می‌باشد. مجلس اول درباره شعرانیست که هنگام کودکی مولف زندگی را بدرد گفته‌اند در مجلس دوم از شعرانی یاد شده که مؤلف را دبدار آنان دست داده است و مجلس هشتم ذکر اوصاف سلطان حسین بایقراست.

۸- کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی - نویسنده جواهر الاسرار این کتاب شرحی است بر مثنوی مولانا. در سالهای ۸۳۵-۸۴۰ بدست ازبکان کشته شد.

۹- مکتوب شاه منصور - نامه‌های درباری چنگیز ساده و مختصر بود و اطناب‌هایی که در نامه‌های درباری مرسوم بود کاهش یافت این روش روسیه نیز در دوران تیموری دنبال شد و این نکات را از نامه شاه منصور آلم غفر توان دریافت.

۱- ایجاز و اختصار.

۲- دوری از استعمال واژه‌های مشکل تازی.

۳- از یاد رفتن پیشآوند های گوناگون .

ادبیات دوره صفویه

ادبیات در دوران صفوی از (۹۰۹ تا ۱۱۳۵) - شیخ صفی الدین اردبیلی سردودمان صفوی از پرورش یافتگان شیخ زاهد گیلانی است که مراحل صفارا بییمود و بدان پایگاه معنوی رسید که همگان گرامی و عزیزش داشتند و آستان ویرا قبله دل و جان ساختند قدرت و نفوذ بیروان او بدانجا کشید که پس از چندی بساط حکومت ترکان آق قویونلو و قره قویونلو را درهم نوشتند زاده حیدر درویش در پرتو درایت ذاتی و نفوذ معنوی خود دودمانی پدید آورد که دو قرن و نیم در ایران حکمفرمایی کرد از شهریان بنام این سلسله شاه طهماسب و شاه عباس کبیر را توان نام برد پس از مرگ شاه عباس شهریار توانائی پدید نیامد و سرانجام دور از خرد پادشاهی بنام شاه سلطان حسین انقراض این سلسله را فراهم ساخت در سال ۱۱۳۵ از افغانه شکست خورد شهریاران صفوی جنبه روحانی داشتند و بنام مرشد خوانده میشدند و گاهی هم پادشاهان زشتکاری این صرفیان زاهد پیشه و پاک را آلوده میساختند صفویه شیعه بودند بتشیع فراوان علاقه ای داشتند و در برتواین عشق و علاقه بود که نیروی ترکان عثمانی و ازبک را درهم شکستند و براستی ملیتی در زیر نقاب دین پدید آوردند .

در این دوره بود که تمدن اروپائی در کشورهای آسیائی نفوذ کرد آشنائی با مذهب و نیت اروپائی سودها ببار آورد و نقاشی اروپائی در نقاشی ایرانی تاثیر شایانی به شود .

اوضاع علمی - آرامش دوران صفویه بدانطوران فرصت آنرا داد که با اندیشه فارغ و آزادی بکارهای علمی گرایند و الی تعصبات مذهبی نمیگذاشت که علوم عقلی رواج یابد تنها علوم دینی و اخلاق و حدیث مورد نظر قرار گرفته بود آنها که املاک خویش را وقف میکردند در وقفنامه مینوشتند (تنها دانشجویان علوم دینی از موقوفه برخوردار خواهند شد).

تاریخ نویسی رواج یافت فلسفه و حکمت را خریداری نبود باینجه آنچنان دانشوری پدید آمد که سپهر حکمت را قرائنها روشنائی بخشود و آن شخصیت عالی صدرالدین شیرازی است. اسفار صدالدین از شاهکارهای فلسفه است بی از شاگردان میرداماد متکلم و فیلسوف معروف است.



میر ابوالقاسم فندرسنگی از معاصرین ملاصدر او میر داماد و شیخ بهائی است آرامگاه او در سپاهان است این نفرترا نه از اوست چرخ باین اختران نفز خوش زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی صورت زیرین اگر بانردبان معرفت برود بالا همی باجنس خود یکتاستی دیگر از حکمای این دوران ملا محسن فیض کاشانی و عبدالرزاق لاهیجی است از عبدالرزاق دوائر زیبا بجای مانده است. کتابی در شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری و دیگر کتابی بنام گوهر مراد در فلسفه و کلام این دوائر زیبا بزبان فارسی است فلاسفه ایندوره تحت نفوذ مذهب بودند و گاهی بقرآن و احادیث استناد میجستند.

علوم مذهبی - علوم مذهبی در ایندوره بزوگ نقشی بازی میکند حمایت شهریاران صفوی از تشیع موجب آن گردید که روحانیون در امور

کشوری و لشگری متنفذ باشند و دلخواه آنان دردم بر آورده شود فراوان کتبی در حدیث و تفسیر و فقه و اصول تدوین شد این کتابها بیارسی است زیرا ارزش فراوانی دارد.

علمای مذهبی ایندوره

- ۱ - شهید ثانی - صاحب شرح لعمه و کتاب مسالك .
- ۲ - شیخ محمد حسن نوه شهید ثانی - نویسنده کتاب معالم الاصول این کتاب از کتب درسی طلاب قدیم است .
- ۳ - ملا محمد حسن فیض کاشانی - ملا محمد حسن از فقها و حکمای دوران صفوی است وی از شاگردان صدر ابود تحصیلات خویش را در شیراز پایان رسانید از آثار او دو کتاب اصول المعارف و کلمات مکنونه میباشد ملا محمد حسن بفارسی هم شعر میسرود .
- ۴ - لاهیجی - نویسنده کتاب گوهر مراد است این کتاب فلسفی بفارسی است . لاهیجی عربی هم تالیفاتی دارد .
- ۵ - ملا محمد تقی معروف بمجلسی اول که کتاب من لایحضره - الفقیه را ترجمه کرده است این ترجمه از آثار نشر فارسی قرن یازدهم هجری میباشد .
- ۶ - ملا محمد باقر بر ملا محمد تقی معروف بمجلسی دوم کتب زیادی راجع باخبار و احادیث شیعه نوشته است بزرگترین تالیف او بحار الانوار است که عربی میباشد (در بیست و چهار جلد) .
- ۷ - آقا جمال خونساری و پدرش آقا حسین خونساری که تالیفاتی بفارسی و عربی دارند .
- ۸ - غیاث الدین خواندمیر (نوه دختری میرخواند) صاحب

حبيب السیر .

حبيب السیر تاریخ عمومی است ابن کتاب از روضة الصفا خرد تر است مطالبيکه نویسنده در باره عصر خود نگاشته شایان اهمیت است (دوران سلطنت شاه اسمعیل). هنگامیکه این کتاب پایان یافت خواندمیر آهنگ هندوستان کرد و در سال ۱۹۴۱ در هندوستان وفات یافت کتاب دستور الورزاء نیز از اوست خواندمیر جلد هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل نمود.

تاریخ نویسان

در دوران صفوی ادبیات پارسی در کشور های همسایه بویژه هندوستان شیوع یافت بابر و فرزندانش (موسس سلسله مغولی هند) از پشتیبانان زبان پارسی بودند و نوشته های سخنوران ایران را میخواندند گویندگان ایرانی به هندوستان شدند و در شهرستانهای هند مهر دادند و تصائب تبریزی و عرفی شیرازی و فیضی دکنی و دیگر گویندگان در هندوستان آوازه و نامی یافتند و سبک هندی را معمول داشتند شاهان مغولی هند تاریخ نویسی را ارزشی نهادند زیرا بود که مورخینی بنگارش تاریخ عمومی پرداختند .

۱- تاریخ الفی - بدستور اکبر شاه نگارش یافت این کتاب تالیف احمد بن نصر الله است و تاریخ هزار ساله اسلام است .

۲ - اکبر نامه - تاریخ اکبر شاه و تیموریان هند است و مولف آن شیخ ابوالفضل دانشمند وزیر آنشهریار است .

۳- میرزا باقر و حیدر قایم نگار مشهور - تاریخ سلطنت شاه عباس

ثانی را نگاشت .

تذکره نویسان - ۱ - احمد رازی مؤلف هفت اقلیم این تذکره
بسال ۱۰۰۲ نگاشته شد .

۴ - سام میرزا مؤلف تحفه سامی این شاهزاده بامر شاه اسمعیل
دوم کشته شد . تاریخ تالیف کتاب او ۹۵۷ است .

ازلفت نویسان ایندوره جمال الدین حسین مؤلف فرهنگ جهانگیری
را نام باید برد و دیگر محمد قاسم کاشانی معاصر شاه عباس اول اثر او
معروف بفرهنگ سروری است .

هنرمندان دوره صفویه

هنرمندان دوره صفوی - کمال الدین بهزاد - میرک -
سلطان محمد - میر سید علی - و علیرضای عباسی از توانا استادان فن
نقاشی هستند . مساجد اصفهان جلوه ای از هنرمندی این استادان بنام
است و دانشمند گرامی آقای مسرور خطاب بشهر اصفهان چنین
میگوید :

مسجد شیخ تو کهن موزه ایست

یا که در انگشت تو فیروزه ایست

خامه عباسی جادو فریب کرده در آن کاخ طلسمی عجیب

هر که در آنجا بتماشا رود پای ندارد که دگر جا رود

شهر و نثر صفویه - تاریک اثر حمله چنگیز در دوران صفویه پدیدار

میگردد در این دوره است که ادبیات فارسی ره نیستی می پیماید شهریاران

صفوی نیز بترکی سخن می گفتند و گاهی نیز بدین زبان شعر
میساختند .

در آغاز دوران صفوی لهجه آذری از یاد رفت و لهجه ای که از آذری و دری و عربی و ترکی ترکیب یافته بود جانشین آن گردید .
با آنکه شعر و نثر فارسی در دربار صفوی رواجی نداشت گویندگان و نویسندگان در کشورهای آسیای صغیر و هندوستان پدید آمدند و گرانها آثاری بجای گذاشتند .

از آنجا که در باریان را بشعر توجهی نبود سوداگران بازاری و دوراز خردان نا آشنا به ادبیات اشعاری گفتند و نثرهای نالاستواری نگاشتند نوشته ها خالی از اشتباه نیست باید دانست که نثر دوران صفوی ساده و عامیانه است سبک گویندگی روش هندی است بیشتر از گویندگان مرثیه سرا بودند و یاد مردمح پیشوایان دینی جامه ها ساز میکردند.

شعرای نامی ایندوران - ۱ با بافقانی وفات ۹۴۵-۱۴هلی شیرازی وفات ۹۴۲

۳- هاتقی خر جردی- گوینده منظومه تیمورنامه و شاهنامه که بنام شاه اسمعیل منظوم ساخت وفات ۹۲۷.

۴- وحشی بافقی - (متولد در قصبه باق کرمان) غزلیانش معروف است و مثنوی فرهاد و شیرین را آغاز کرد و وصال شیرازی آنرا پایان بخشود.

۵- هلالی جغتائی- از غزلسرایان بنام بود و مثنوی شاه و درویش را بساخت .

۶- ابوطالب کلیم همدانی - که سخنانش در هندوستان شهرت فراوانی داشت . مضامین نغزی دارد این شعر را بخوانید و ابتکار وی را بستائید.

روزگار اندر کمین بخت ماست

دزد دایم در پی خوابیده است

۷- عبدالقادر بیدل- در غزلیات عرفانی استادی تواناست و

سخنان وی نیکوترین نمونه سبک هندی است در سال ۱۱۳۳ در شهرستان
دهلی دیده فرو بست.

از توانا ترین گویندگان هندوستان عرفی شیرازی و فیضی دکنی و
امیر خسرو دهلوی را نام توان برد.

بازگشت سبک - هنگامیکه نادر دهلی را گشود کتب کتابخانه
دهلی را بایران بازگردانید این کتابها در اصفهان و شیراز بفروش رفت
و بدست مردمان افتاد. انتشار این کتابهای نفیس در پرورش ذوق هنر-
مندان اثرها کرد. گویندگان که آثار شعرای دوره غزنوی را فروخواندند
و باستواری گفتار و نوشته های آنان پی بردند از روش خویش باز گردیدند
سبک هندی را بدرود گفتند و بسبک عراقی و خراسانی گرائیدند پاره ای-
سبک عراقی را برگزیدند و راه و روش سعدی و حافظ را پیه و دند و پاره
ای سبک خراسانی و روش شعرای قرن چهارم و پنجم را استقبال کردند

کانون این نهضت سپاهان بود. سید محمد شعله. میر سید علی مشتاق
محمد نصیر اصفهانی. سید احمد هاتف. لطفعلی بیگ آذربایگانی
و صباحی از پیشقدمان بازگشت سبک بودند. در پرتو این نهضت قریب
صد نفر شاعر استاد پدید آمد.

صائب تبریزی

نامش محمد و پدرش عبدالرحیم است پدرش دردوران شهر یاری

شاه عباس باصفهان شد و در آن شهرستان بود که صائب دیده گشود نخست

دانستنیها را فرا گرفت پس آنگاه آهنک هند کزد و در دوزخ شاه جهان پایگاهی یافت و قریب شش سال در هندو کابل درنگ نمود .

معروف است که در اثر بیمه‌ری و آزار هم‌میهنان ترك وطن گفت
تام‌گر رنجشها را از یاد برد و آوازه و نامی یابد . قضا را آرزویش بر آورده
شد . شهرت جهانگیری یافت . آنگاه که بخواش پدر باصفهان باز
گردید شاه عباس ثانی که از هنرمندی او داستانها شنیده بود نوازشهایش
کرد و ملك الشعرای دربارش نمود .

صائب استاد سبك هندی است . لفظ را ارزشی نمینهد و در اندیشه
مضامین بدیع میباشد و برآستی که مضمونهای بكر و لطیفی را بكر
برده است .

شاعر آسمانی ما حافظ را میستاید و میگوید .
ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب
مرید زمره حافظ خوش الحان باش

نا بخردانیکه بذوق و هنروی رشك میبردند بدشمنیش برخاستند
. نكوهشهایش کردند . زشتگوئیهای آنان شاعر باریك بین ما را آزرده
ساخت و شكود ها ساز کرد .
باریاکاران زمانش سازگاری نبود زینرو بخرده گیری از آنان زبان
گشود .

از شعرای هم عصر وی اهلای شیرازی - بابا فغانی شیرازی -
وحشی بافقی - حکیم همدانی میباشد .



مخند ای نوجوان ز نهار بر موی سپید من
که این برف پریشانی سر هر بام میباشد

- ۱۳۲ -

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را

عشرت امروز بی اندیشه فردا خوشست

پرستاری ندارم بر سر بالین بیماری

مگر آهم از این پهلوی آن پهلوی بگرداند

موج از حقیقت کهر بحر غافلست

حادث چگونه درك نماید قدیم را

بر فقیران محنت پیری نباشد ناگوار

کی غم دندان خورد هر کس که نانی نیستش

باصد چراغ می طلبیم عیب خویش را

کو فرصتی که فرق کنم خوب و زشت خلق؟

از همت بلند اثر در جهان نماند

يك سرو در سراسر این بوستان نماند

روشن دلان چو برق گذشتند از جهان

خاکستری بجای از این کاروان نماند

در بسته ماند دیده یعقوب ز انتظار

از قاصدان مصر مروت نشان نماند

مرغان نغمه سنج جلالی وطن شدند

جز بیضه شکسته در این آشیان نماند

در گلشن همیشه بهار بهشت خود

برگی ز باد دستی فصلی خزان نماند

وحشی بافقی

در بیان شهر یاری شاه اسمعیل اول در قصبه بافق بدینا آمد تقی -
الدین اوحدی در تذکره خود نام ویرا که مال الدین نوشته است .
شاگرد مولانا شرف الدین یزدی است در بهار جوانی بیزد و نقت رفت
قصائدی در ستایش غیاث الدین میر میران بسرود و در این قصیده آن امیر
هنر پرور را بنام شاه خواند و چنین گفت :
شاه دریا دل غیاث الدین محمد آنکه هست

از ریاض همتش نیل و فری چرخ کبود
سلطان افشار حاکم کرمان و پسرش بکتاش را ستوده است . پاره ای
گویند در جوانی بدست دوست خود کشته شد این گفتار را باور نتوان
کرد بعقیده صاحب آتشکده در مجلس میگساری از پای در آمد (۹۹۱)
در غزل سرائی پیرو بابافغانی است غزلیاتی ساده و روان دارد .
گفتارش را شور دیگری است . میسوزد و مینالد و براستی که سخنان وی
جانسوز ناله هائست که هر بیدلی را گریان میسازد .

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بیسرو سامانی من گوش کنید
روزگار من و حیرانی من گوش کنید
شرح این ناله جانسوز نگفتن تساک

سوخته سوخته این راز نهفتن تساک

آثار او - دیوان غزلیات - خلد برین - فرهاد شیرین -
ناظر و منظور .

رباعیات فرهاد و شیرین را در پایان زندگی سروده است .

غزل

ز شبهای دگر دارم تب غم بیشتر امشب
وصیت میکنم باشید از من با خبر امشب
مگر در من نشان مرگ ظاهر شد که می بینم؟
رفیقان را نهانی آستین بر چشم تر امشب
مباشید ای رفیقان غافل از احوال زار من
که از بزم شما خواهیم بردن درد سر امشب
مکن دوری خدا را از سربالینم ای همدم
که من خود را نمی بینم چو شبهای دیگر امشب
شر در در جان وحشی زد غم آن یار سیمین تن
زوی غافل مباشید ای رفیقان تا سحر امشب

الهی سینه ده آتش افروز
در آن سینه دلی وان دل همه سوز
هر آن دارا که سوزی نیست دل نیست
دل افسرده غیر از آب و گل نیست
دل پر شعله گردان سینه پر درد
دلی دروی درون درد و برون درد
بسوزی ده کلام مرا رواهی
کز آن گرمی کند آتش کداهی

دل مرا داغ عشقی بر جبین نه
زبـانم را بیـان آتشین ده
سخن کز سوز دل تابی ندارد
چکد گر آب از آن آبی ندارد

ادبیات ایران در دوره قاجاریه

دوران قاجاریه - گویندگان ایندوران از پیروان بازگشت سبکند.
پاره ای بسبک عراقی و گروهی بسبک خراسانی . در ایندوره ادبیات ره
کمال را میپیماید. شهریاران و شاهزادگان و امرای دوران قاجار بویژه امیر
کبیر بزرگترین شخصیت سیاسی زمان در تکامل ادب نقشها بازی کردند
و دانشورانرا نوازشها نمودند .



با علوم و ادبیات اروپائی آشنا میشویم و بکار ترجمه میگیرایم .
عباس میرزا کلاسهای در تبریز بنیان نهاد و استادانی بیگانه بآموزش
علوم جدید پرداختند رجال کشور فرزندان خویشرا باروپا فرستادند و
دیری نپائید که ایرانیان بزبان و ادبیات اروپائی آشنا گردیدند و کتبی در
فنون گوناگون نگاشته شد از آغاز سلطنت ناصرالدینشاه دارالفنون
تاسیس گشت . معلمین اروپائی و استادانی که در کشورهای بیگانه درس
خوانده بودند بکار آموزش پرداختند . از خصوصیات دوران قاجاریه
آنستکه افکار آزادیخواهانه و اندیشه های سیاسی و احساسات وطن -
پرستانه در ادبیات جلوه گری میکند و نویسندگان میکوشند که
نثرشانرا بزندگانی عامه نزدیک سازند تا همگان دریابند . زینرو صنایع

لفظی و عبارت پردازی را بدرود میگویند. آثار گذشتگان نیز بکوشش دانشوران چاپ میگردد و در دسترس دانشجویان قرار میگیرد. تحقیق و تتبع جانی مییابد. خرده گیری و انتقاد رواج پیدا میکند از پیشروان این نهضت استاد محمد قزوینی است.



علوم قدیم نیز از سیر تکامل باز نمیایستند. حاج آلاهادی سبزواری متخلص به اسرار شاعرکار فلسفی خود را بنام منظومه بنکاشت و اندیشه های فلاسفه باستانی را با جهانی استادی باز گفت. میرزای جلوه و محمد رضای قمشه همچون فروزان شمع در شبستان فلسفه و حکمت می درخشیدند در نظم و نثر نیز توانا استادانی پدید آمدند. وصال شیرازی فروغی بسطامی. مجمر اصفهانی. نشاط اصفهانی. همای شیرازی. این پنج تن از بزرگترین غزلسرایان ایندورانند. در قصیده نیز استادانی هستند که گفتارشان در آسمان هفتم است. فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی متخلص بصبا - قالی شیرازی - سروش اصفهانی - فتحعلی خان شیبانی کاشانی - سحاب اصفهانی.

در نثر نیز نویسندگانی چند شیوه عطا ملک جوینی و سعدی رازنده کردند. از نویسندگان ایندوره فرهاد میرزا - فاضل مکروسی - قائم مقام فراهانی - میرزا تقی علی آبادی - هدایت طبرستانی - سپهرانام توان برد.

تاتر - بویژه درام نویسی شیوع مییابد. مکتب تاتر مورد نظر قرار میگیرد. بهروز شاهرخ خود را بنام چیچک علیشاه بدوستان هنر نثار میکند شادروان شهرزاد. درامهای مهیجی مینگارند. محمد جواد

تربیتی بیسپای لیلی مجنون. فرشتگان عشق سقراط باباطاهر عریان. بهرام
وقیصر را مینویسد. جامعه هنری باربد بسربستی استاد موسیقی مهر تاش
بنمایش داستانهای ملی و تاریخی میپردازد. تاتر سعدی برهبری نوشین
که از هنرمندان نامی کشور است بیسپای اجتماعی را نمایش میدهد.
رفیع حالتی - فکری - محمد حسین صدری و محشم نیز از هنرمندان
نامی ایندوراند.

در تصنیف نیز استادانی پدید میآیند. شادروان ملك الشعرای بهار
عارف. شیدا. مسرور.

از شعرای دوره معاصر استاد بهار. شهریار. مسرور. دکتر
حمیدی شیرازی. دکتر صورنگر. حبیب یثمانی امیری. فیروز کوهی....
را نام توان برد.

در نثر نیز ساده نویسی آغاز میشود. نویسندگانی مانند جمال زاده
و شادروان صادق هدایت. حجازی و استاد نظام وفا و توللی
بر مغز آناری مینگارند. مکتب آلیسم در ایندوره رواج مییابد. نوول نویسی
آغاز میشود و دستور زبان فارسی نیز بخامه بزرگ استاد معاصر عبدالعظیم قریب
که از مفاخر جهان ادب است تدوین میگردد. استاد جلال همائی
با نگارش غزالی نامه و دیگر کتابهای محققانه خود تحولی در ادبیات
پدید میآورد. شادروان کسروی تبریزی نیز با انتشار تاریخ مشروطیت
تاریکیهای نهفت آزاد بخواهانرا روشن میسازد. استاد بدیع الزمان
گرانپها اثری بنام سخنوران مینگارد. کار ترجمه بالا میگیرد و دانشمندان
مترجمینی آثار ادبی و هنری نویسندگان باختری را ترجمه مینمایند.
اینک تاریخ زندگی بزرگ نویسندگان و گویندگان و دانشمندان دوران
قاجاریه را یادآور میشویم.

۱- هدایت طبرستانی - رضاقلیخان هدایت طبرستانی از معاصرین
محمد شاه و ناصرالدینشاه است مربی ناصرالدینشاه بود زنیروبلله باشی
ملقب شد. از آثار وی کتب زیر را نام توان برد :

۱- مجمع الفصحاء (در دو جلد).

۲- ریاض العارفین در شرح حال شعرای عارف.

۳- روضه الصفاء ناصری

۴- انجمن آرای ناصری (فن لغت).

۴- سپهر - میرزا تقی خان لسان الملك متخلص بسپهر از شخصیت‌های
دانشمند دوران ناصری می‌باشد. نشر شیرین و روانست شاهکار وی
ناسخ التواریخ می‌باشد. کتاب دیگری بنام براهین العجم دارد (در فن
قنایه).

۴- حاج ملاهادی سبزواری (وفات ۱۲۹۰ و یا ۱۲۸۹) منظومه
از برجسته ترین آثار اوست و کتابی بنام اسرارالحکم بفارسی نگاشته
است. حاج ملاهادی گاهی شعر می‌گفت و با سرار تخلص میکرد آرامگاه
وی در شهرستان سبزوار است.

۴- ادیب پیشاوری - سیداحمد که از مردم پیشاور هندوستان
است از قصیده سرایان استاد دوران قاجاریه می‌باشد ادیب پرورش قصیده
پردازان قرن ششم شعر می‌گفت و منظومه‌ای بنام قیصر نامه در بحر تقارب
دارد و این منظومه در شرح فتوحات قیصر آلمان است.

۵- قآنی شیرازی - در سال ۱۲۲۲ یعنی در دوران شهر یاری فتح‌علی
شاه در شهرستان شیراز دیده گشود. پدر قآنی شاعر بود و گلشن تخلص
میکرد در بهار جوانی بخراسان شد با آموزش علوم زمان پرداخت حسنعلی -

میرزا شجاع السلطنه فرمانروای آسمانش بنواخت. زان پس بقا آنی
متمخلص شد (بنام فرزند شجاع السلطنه اکتافا آن) بدربار فتحعلیشاه ره
یافت و در دربارهای محمدشاه و ناصرالدین شاه نیز منزلتی یافت در قصیده
توانا استادی است بالفاظ بیش از معنی میپرداخت ستایشگری ویژه او
بود و این خود از ارزش معنوی وی میکاست خویشرا میستاید و چنین
میگوید :

ملك نژادا چو من جهان نژاید همی
پس از من ای بس حکیم که می بیاید همی
بمرگ من پشت دست زغم بخاید همی
دو دست خویش از اسف بهم بساید همی

که کاش قانیا بدی در این روزگار
نخستین شاعریست که بزبان فرانسه آشنائی دارد پریشان
که بسبك گلستان نگاشته شده از آثار منشور اوست قانیا در ۱۲۷۰ در
شهرستان تهران زندگیر ابد رود گفت .

۶- مجمر اصفهانی - سید حسین طباطبائی (پایان قرن دوازدهم)
در یکی از دهستانهای سپاهان بدنیا آمد . بدربار فتحعلیشاه ره یافت و
بهجتهدالشعرا ملقب شد ستایشگری بیش نبود از معزوی پیروی میکرد
و همانند وی بستایش درباریان میپرداخت . غزلیات لطیفی هم سروده
است آثار مثنوی نیز از وی بجای مانده که بروش گلستان میباشد در
۱۲۲۵ زندگی را ابد رود گفت .

۷- صبا - فتحعلی خان صبا شاعر دربار فتحعلیشاه بود . چندی
در شهرستان کاشان فرمانداری میکرد قصیده پرداز است و گاهی غزل و
رباعی میسراید . مثنوی شاهنامه را بنام فتحعلیشاه سروده است . عبرت -

نامه و گلشن صبا از اوست وفات صبا را ۱۲۳۸ نگاشته اند.

۸- فروغی بسطامی - میرزا عباس بسطامی در ۱۲۱۳ متولد شد از درباریان فتحعلیشاه بود پس از چندی بگوشه گیری و رندی گرایید در غزلسرائی تواناست لطائف عرفانی را نیز بازیبا تعبیری باز گفته است و در باره وحدت وجود چنین گوید :

مردان خدا پرده پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
هر دست که دادند همان دست گرفتند

هر نغمه که گفتند همان نغمه شنیدند

۹- محمود خان ملك الشعرا - فرزند محمد حسین خان متخلص بعدایب است . محمود خان در علوم زمان خویش استاد بود در نقاشی و خط نیز همانندی نداشت . از ناصرالدین شاه نواز شهادید در باره این شهریار نغمه ساز کرد در سال ۱۳۱۱ قمری زندگی را بدرود گفت.

پایان

خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب افلاطون زیر را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۰	سانکریت	سانسکریت
۱۰	۱۰	وندیدتو	وندیداد
۳۰	۱	منصوری	المنصوری
۳۳	۱۲	مقامات	مقامات
۳۴	۲	تاریخ بیہقی	تاریخ بیہق
۳۸	۱۷	تصوب	تصوف
۴۰	۳	بادلائل	معتزلہ بادلائل
۴۰	۱۷	اصلاحات	اصطلاحات
۴۱	۱۲	عنصری و	عنصری
۴۱	۱۴	عنصری بود	عنصری
۴۲	۳	صاحب	حاجب
۴۳	۱۵	زجان	زبان
۴۴	۱۸	مسعود وزرای	مسعود و وزرای
۴۶	۱۴	عشق	عشقا
۴۷	۷	علی	الا
۴۸	۴	نی	می
۴۹	۱۵	نیایم	نیایم
۵۰	۱	کس	کش
۵۰	۱۳	نہر دارد	بردارد
۵۱	۱۵	نمایم	ننمایم
۵۲	۱۱	سہ	سر
۵۴	۳	پیماید	پیمایند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۴	۱۵	کشکین ز	کشکین و
۵۷	۹	بز نکار و	بز نکار
۵۷	۱۹	وسوز	سوز
۶۱	۲	خر میسن	خر میسن
۶۳	۵	ورقاء و	ورقاء
۶۳	۱۸	بدریان	بدر، باریان
۶۳	۱۸	الزام	التزام
۶۳	۱۹	کوتبا	کوتبا
۶۵	۱۷	حدیقہ الحدیقہ	حدیقہ الحدیقہ
۶۶	۸	سلطان سعد سنجر	سلطان سنجر
۷۶	۴	تو برہ	تو بہ رہ
۷۶	۱۶	بالبداهہ	بالبداهہ
۸۰	۱۹	رخی دگر	رخی اگر
۸۱	۱۱	رستست	رستہ است
۸۲	۲	درودی کردی	درود گری
۸۵	۳	کنج	کنجہ
۸۸	۳	پیروز	پیروز
۸۸	۱۲	نبات النعش	بنات النعش
۹۲	۲۱	در قرن	از قرن
۹۴	۷	ظفر نامہ	ظفر نامہ
۱۰۰	۱	پیشہ ور	پیشہ ور
۱۰۳	۱۴	بر باعی	بر بائی
۱۱۱	۱۰	کہ شاعر	شاعر
۱۱۱	۱۹	سخت	سقف
۱۱۶	۱۲	فضلیکہ	فضلیکہ
۱۲۸	۱۰	بہ زاد	بہ زاد

